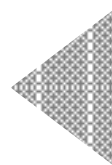


دکتر حسین راغفر، دکتر اسفندیار امیدبخش، دکتر محمد خوش‌چهره، دکتر حسین کچویان و مهندس سیدمرتضی نبوی در میزگرد علمی راهبرد یاس

اقتصاد سیاسی ایران؛ سیری در علل و راهکارها



در سیری که میزگردهای علمی فصلنامه دنبال می‌کرد، به تعریف اقتصاد سیاسی و بررسی سیر تاریخی و نظریه‌های مربوطه پرداخته و اکنون دومین میزگرد را در همین موضوع با عنوان اقتصاد سیاسی ایران آغاز می‌کنیم. اگر بخواهیم برای اقتصاد اسلامی واژه‌ای پیدا کنیم، می‌توان از اقتصاد سیاسی بحث کرد. در ادبیات کلاسیک و شروع علم اقتصاد هم اکثر کتاب‌ها در موضوع اقتصاد سیاسی هستند. ریکاردو، استوارت میل، فردریک لیست و ... با مشرب‌های فکری مختلف، مبانی، دیدگاه‌های ارزشی و جهان‌بینی خودشان را به نحوی در کتاب‌های اولیه اقتصادی خود بیان کرده‌اند، بنابراین از این جهت هم پرداختن به اقتصاد سیاسی ایران اهمیت می‌یابد که می‌توان در پرتو آن، نظرات و دیدگاه‌های ارزشی خود را نیز بیان کرد. توجه به این نکته لازم است که اقتصاد سیاسی تعاریفی دوگانه دارد؛ یک تعریف ناظر به مبانی، دیدگاه ارزشی و جهان‌بینی است و دیگری ناظر به ارتباط اقتصاد و سیاست است و به تبیین این مهم، همت می‌گمارد.

در میزگرد گذشته، مروری بر تعاریف اقتصاد سیاسی داشتیم. یک تعریف در این مورد بود که همانطور که در سیاست، فلسفه سیاسی مطرح است، در اقتصاد هم فلسفه‌ای مطرح است که بعضاً با واژه اقتصاد سیاسی از آن یاد می‌شود و لذا قسمتی از مسائلی که در مورد اقتصاد سیاسی وجود دارد در حقیقت پایگاه مشروعیت و باید و نبایدها را بیان می‌دارد و در قسمتی دیگر وارد مسائل عملیاتی شده و به تعامل دولت-بازار و رابطه اقتصاد و سیاست و مسائل مربوط به کارآیی اقتصاد و چگونگی تعامل نیروهای سیاسی و اقتصادی می‌پردازد. سیر تحولات تاریخی اقتصاد سیاسی و نظریات مربوطه نیز مطرح

گردید و بررسی این مطلب که در توسعه، دولت اصل است یا اقتصاد آزاد، انجام گرفت. مروری هم بر ضرورت بحث از اقتصاد سیاسی داشتیم. همانطور که در سیاست بحث از مشروعیت مطرح است، در اقتصاد نیز چنین بحثی مطرح است و باید و نبایدهایی از دو منظر مشروعیت و کارآمدی عنوان می‌شوند. این مباحث را می‌توان در ایران نیز به مذاقه گذاشت و سیر تاریخی اقتصاد سیاسی ایران و عوامل مؤثر بر آن را بررسی نمود، سیر تاریخی اقتصاد سیاسی ایران و تبیین شرایط موجود و پاسخ اقتصاد سیاسی برای مسائل و مشکلات فعلی، موضوعات اصلی میزگرد فعلی را شکل می‌دهد. مسائل روش‌شناسی مربوطه را هم می‌توان در حوزه فلسفی عقلی یا علمی - تجربی و یا دینی بررسی کرد و موضوعاتی مانند عدالت، آزادی، بازار - دولت، مردم، سود، کارآیی، مشروعیت، ثروت و ...، مسائلی هستند که می‌توان در بحث از اقتصاد سیاسی ایران بدان پرداخت. جناب آقای دکتر راغفر! برای شروع بحث، جناب عالی در تبیین مؤلفه‌های اصلی اقتصاد سیاسی ایران چه روشی را مدنظر دارید و اصولاً چه جایگاهی را برای مناسبات بین‌المللی موجود تصویر می‌کنید؟

دکتر حسین راغفر: اقتصاد سیاسی، بحثی مهم است و من در آغاز به بیان کلیاتی در این موضوع می‌پردازم. در دوره اقتصادی اخیر شاهد تحولاتی هستیم که به نظر می‌رسد تفکری در اقتصاد و نظام تصمیم‌گیری ما حاکم شده است که اعتقادی به رابطه اقتصاد و سیاست نداشته و در سیاستگذاری‌هایش می‌توان این مطلب را مشاهده کرد. تصور بر این بود که بازار می‌تواند تمام معضلات کشور را به تنهایی حل کند، اگرچه می‌توان شواهد محکمی را در مقابل این تفکر مطرح کرد که نقش سیاست در شکل‌دهی به بازار و مناسبات اجتماعی، نقشی مهم و برجسته است و مناسبات بین سیاست، قدرت و اقتصاد، امری پذیرفته شده است و اقتصاد بدون هماهنگی با قدرت نمی‌تواند شکل بگیرد، در مورد اقتصاد ایران نیز شواهد محکمی در این مورد وجود دارد. به عنوان نمونه می‌توان از مورد زیر در تبیین رابطه قدرت و مناسبات جهانی بهره برد:

در سپتامبر سال ۲۰۰۰ در اروپا پدیده‌ای به نام بحران انرژی پیش آمد که در آن دوره کامیون‌دارها به دلیل بالا بودن قیمت بنزین برای اعتراض به سیاست دولت، به این دلیل که حدود ۷۰ درصد قیمت بنزین مالیات بود، اعتراضی را آغاز کردند که از انگلستان شروع شد و به برخی از دیگر کشورهای اروپایی هم رسید. اعتراض آنها به دولت این بود که مالیاتی که بدین ترتیب دریافت می‌شد، خیلی بالاست و نوعی همدلی مردمی هم با این اعتصاب وجود داشت. همان

روزها تونی بلر در مصاحبه‌ای اعلام کرد که ما نمی‌توانیم مالیات‌ها را کم کنیم و علت آن را به روشنی مطرح کرد و گفت آموزش رایگان، بهداشت رایگان و خدماتی مانند ارائه خدمات بیکاری به بیکاران و مزایایی که به سالمندان داده می‌شود، هزینه‌های تحقیقات دانشگاهی و ... مواردی هستند که از همین مالیات تأمین می‌شوند. بنابراین اگر مردم بخواهند می‌توانیم قیمت بنزین و مالیات مربوطه را کم کنیم ولی دیگر چنین خدماتی را نمی‌توانیم ارائه کنیم. علیرغم توضیحات وی کامیون‌دارها پافشاری کردند که دولت باید بنزین را ارزان کند والا اعتصاب ادامه خواهد داشت. کار به جایی رسید که ظرف دو هفته این بحران به سایر کشورهای اروپایی هم رسید. بعد ارتش را وارد مسأله کردند که بنزین توزیع کند و در همان هفته اول کار به جایی رسید که بنزین کوپنی شد و گروههایی مانند پزشکان و پرستاران می‌توانستند از آن استفاده کنند. این مسأله اگرچه کمتر از یک ماه بیشتر طول نکشید ولی در عین حال شکنندگی آن جوامع را هم نشان می‌داد. آقای گوردون براون هم در آن زمان خزانه‌دار کل یعنی شخص دوم سیاست و اقتصاد در انگلیس بود. کار به جایی رسیده بود که در سوپر مارکت‌ها حتی نان هم نبود و رسانه‌های انگلیس تلاش ۲۴ ساعته‌ای را برای مصاحبه با مردم و مسئولین برای حل این مشکل داشتند. در چنین شرایطی وزرای اقتصادی کشورهای اروپایی برای حل مشکل دور هم جمع شدند تا در این مورد تصمیم بگیرند. خبرنگاران هم در بیرون این جلسه حاضر بودند تا در جریان تصمیمات قرار بگیرند. وقتی جلسه تمام شد گوردون براون با صراحت و وقاحت تمام در جمع خبرنگاران راه‌حل پیده آمده را «فشار بر اوپک» عنوان کرد، و بعد توضیح داد که قرار شد بر اوپک فشار بیاوریم که تولید را زیاد کند، اگر اوپک تولید را زیاد کند، قیمت سوخت در بازار جهانی کاهش می‌یابد و در پمپ بنزین‌های ما هم ارزان‌تر می‌شود ولی ما هفتاد درصد مالیات را می‌گیریم و همینطور هم شد.

به تعبیر دیگر در جهانی سومی که از نظام تأمین اجتماعی کاملی برخوردار نیست، بیکاران مزایای بیکاری ندارند، آموزش و بهداشت در وضعیت بدی است، مردم فقیر و بیچاره هیچ نوع پوشش و حمایتی ندارند و تحقیقات در این کشور معنای جدی‌ای ندارد، سالمندان رها شده‌اند و ... - البته وضعیت ما نسبت به بسیاری از کشورهای نفت‌خیز جهان سوم اسلام هنوز تا حدودی بهتر است. - در چنین شرایطی ما تضمین ارائه چنین خدماتی را به کشورهای اروپایی می‌نماییم. جالب است که در همان سال ۲۰۰۰، اوپک چهار مرتبه تولیدش را افزایش داد و هر مرتبه که اعضای آن دور هم جمع شدند، اعلام کردند که هر مقدار که بازار تقاضا داشته باشد، عرضه را

افزایش خواهیم داد.

افزایش قیمت نفت در بازار جهانی می‌تواند متأثر از دو عامل باشد: ۱- انتظارات نسبت به آینده ۲ - عرضه و تقاضا. و اپک هم تضمین داد که عرضه را زیاد خواهیم کرد. به این ترتیب نشان داده می‌شود که قواعد عرضه و تقاضا به تنهایی قیمت انرژی را تعیین نمی‌کنند. علاوه بر این، چنین حوادثی روابط قدرت و مناسبات جهانی را نشان می‌داد که مناسبات قدرت در سطح دنیا فعال است و سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و قیمت‌ها را تعیین می‌کند. از طرف دیگر رابطه‌ای را هم به نام ساختار قدرت در ابعاد جهانی و در سطح ملی در این مسأله می‌توان سراغ گرفت که این مناسبات قدرت در سطح دنیا به ضرر جهان سوم در حال کار کردن است و مناسباتی را تعریف کرده است که نمی‌توانیم حقوق خود را استیفاء کرده و یا از آن دفاع کنیم.

این مقدمه چه راهبردی را برای نظام در اقتصاد سیاسی به دست می‌دهد؟

دکتر راغفر: این مناسبات قدرت در سطح دنیا مدام باز تولید شده و باعث می‌شود ما عقب بمانیم و نظرات قدرت‌های مسلط تحمیل شود. این مقدمه برای این بیان شد که روابط قدرت در مقیاس بین‌المللی و در مقیاس ملی فعال هستند و بر سیاست‌های اقتصادی تأثیر جدی دارند. بازار را محدود می‌کنند و مناسبات را شکل می‌دهند و زمینه‌های اولیه یا محدودیت‌های تصمیم‌گیری در جهان سوم را رقم می‌زنند. بسیاری از تحقیقات نشان می‌دهد که موقعیت اولیه کشورهای در حال توسعه در ابتدای تحولی که باعث شکل‌گیری ساختار جدیدی در سطح دنیا شد و در واقع غرب از یک طرف و بقیه دنیا از طرف دیگر پدید آمدند و شکل‌گیری این نظام قدرت که بر دنیا حاکم است، سبب شد نهادهایی در جهان سوم شکل بگیرند که این نهادها توسعه آینده کشورهای جهان سوم را محدود کرده‌اند یعنی رفتارهایی را تحمیل می‌کنند که ناگزیر از نوعی تصمیم‌گیری‌ها هستیم که چنین اقدامات و تصمیم‌هایی، توسعه را محدود می‌کنند. مثلاً نهاد تولید نفت در ایران، باید پرسید اصلاً چرا نفت در ایران تولید می‌شود. در مناطقی از امریکا که فاقد منابع طبیعی بوده‌اند، رشد نهادهایی که به توسعه در آن مناطق انجامیده است، موفق‌تر بوده‌اند چون شکل‌گیری نهادهایی که به منابع زیرزمینی مانند نفت اتکاء دارد، نهادها و روابطی را شکل داده که توسعه واقعی را محدود کرده است و این مطلب در بسیاری از کشورهای جهان سوم هم شکل گرفته است. ما از نظر تاریخی شکل‌گیری و توسعه نهادهایی را داریم که توسعه

چنین نهادهایی در بسیاری از موارد عامل توسعه کشورها بوده است و در بسیاری از کشورها مانع توسعه بوده است.

مطلب بعدی این است که یک معنای اقتصاد سیاسی، بررسی روابط قدرت در جوامع و در سیاست جهانی از منظر روابط قدرت به ویژه روابط در تولید. به تعبیر دیگر ساختار تولید در هر کشوری ارتباط تنگاتنگی با ساختار قدرت در آن کشور دارد و اینها از یکدیگر تغذیه می‌شوند و یکدیگر را تأیید و تقویت می‌کنند.

راهبرد در حالی که ادعا این است که تولید باید فارغ از قدرت سیاسی شکل بگیرد.

دکتر راغفور: این ادعا وجود دارد ولی تولید روابطی را شکل می‌دهد و روابطی را بین افراد پدید می‌آورد که این روابط خود به خود بر روابط اجتماعی افراد اثر می‌گذارد و جامعه به دو گروه تقسیم می‌گردد: کسانی که در داخل مجموعه قدرت هستند و از آن منتفع می‌شوند و گروهی که در سلسله مراتب پایین‌تر قرار می‌گیرند و مجبور به اطاعت از دستوراتی هستند که برایشان صادر می‌شود، گذشته تاریخ نشان داده است که افرادی که در مصدر قدرت و سیاست قرار می‌گیرند، نوعاً افرادی هستند که منافع طبقاتی، فرقه‌ای، گروهی و حزبی خود را در تصمیماتی که اتخاذ می‌کنند، در نظر می‌گیرند. به تعبیری می‌توان گفت قدرت در تمام سلسله مراتب تصمیمات اقتصادی حضور دارد.

سیر تحول و شکل‌گیری قدرت در اشکال مختلف آن که امروزه به تعبیر فوکو - که شاید تحول یافته‌ترین تئوری‌ها را در این حوزه مطرح کرده است - دانش قدرت است و هدف قدرت هم کنترل است. همه ما انسان‌ها می‌کوشیم که دیگران را مجاب کنیم که حرف من درست است؛ پس آن را بپذیرید.

باید بررسی کرد که قدرت چه ابزارهایی را برای چه کسانی فراهم می‌کند و مناسبات قدرت چگونه شکل می‌گیرد. امروزه اصولاً «قانون» هم نوعی قدرت است تا بتوانیم جامعه را مجاب کنیم که قواعد و مقررات را رعایت کنند و اگر نکنند در مقابل آن تنبیهی وجود دارد. یعنی عملاً زور می‌تواند در احکام قانونی متجلی شود برای اینکه قرار است یک تفکر و یک نظم خاص در جامعه شکل بگیرد که در اینجا در مورد خوب یا بد بودن آن ارزشگذاری نمی‌کنیم. پس قانون هم می‌تواند شکل تحول یافته‌ای از قدرت باشد. سرمایه و ثروت هم می‌تواند همین

حالت را داشته باشد. شاید در مرحله اول نتوان افراد را از نظر فکری با خود همراه کرد ولی وقتی فرد گرسنه بود، می‌توان او را خرید و او آماده استعمار و بهره‌دهی می‌شود، بنابراین ثروت و سرمایه می‌تواند تجلی‌ای از قدرت باشد. شاید تحول یافته‌ترین شکل قدرت که به نظر من در غرب بیشترین تجلی را دارد مسأله دست‌کاری در نظام معرفتی آدم‌ها است و در میان روشنفکران غربی، بیشترین انتقاد به نهادهایی است که در این فرآیند شرکت دارند. به جای اینکه خرج کنیم و به افراد پول بدهیم یا قانون را سفت و سخت کنیم تا مردم مجاب شوند و آنگونه عمل کنند که ما می‌خواهیم، بهترین شیوه این است که آنها را مجاب کنیم که چیزی که ما می‌گوییم، درست است. در فرآیند مجاب کردن یا به تعبیری «دستکاری در نظام معرفتی آدم‌ها»، رسانه‌ها نقش مهمی دارند. امروزه رشد رسانه‌ها و تکنولوژی مربوطه این امکان را فراهم کرده است که این ابزار قدرت، نقش برجسته‌تری پیدا کند. نقش «آموزش و پرورش» را که در همه جای دنیا، سیاسی است را نیز نباید فراموش کرد.

با شستشوی فکری افراد می‌توان آنها را به نوعی از باورها متقاعد کرد که رفتاری را انجام دهند که شما می‌خواهید تا نیازی به قوانین و مقررات نباشد، بنابراین ساختار قدرت فرآیندی تاریخی را شکل داده که مناسبات قدرت و قدرت تاریخی و قدرت اقتصادی در دنیا، محصول آن است و امروزه شاهد شکل‌گیری چیزی هستیم که به «غرب» موسوم است. امروزه «غرب» به معنای «غرب» یک محدوده جغرافیایی نیست، بلکه به معنای نظام معرفتی و نظام رابطه‌ای است و روابطی را شکل می‌دهد. امروزه ژاپن از نظر جغرافیایی جزء غرب نیست ولی جزء نظام غرب محسوب می‌شود. غربی که از قرن پانزدهم شکل می‌گیرد و امروزه هم شاهد آن هستیم، عمدتاً در مقابل شرق اسلامی پدید می‌آید؛ در مقابل تهدیدی که حکومت عثمانی برای غرب ایجاد کرده و آنها خود را غرب و آن حکومت را در شرق می‌دیدند. غرب و شرق از مفهوم جغرافیایی فراتر رفت و مضمونی سیاسی پیدا کرد و روابط قدرت را در دنیا شکل داد و این امر سبب شد که به تدریج در مقابل این شرق، غرب هم به وحدت رسید و مناسباتی را بر دنیا حاکم کرد که این مناسبات ظرف نیم قرن گذشته سبب شکل‌گیری «نهادهای» در سطح بین‌المللی شده است. وضعیت امروزی، مناسباتی را بر دنیا تحمیل می‌کند و قدرت تصمیم‌گیری کشورها را محدود می‌کند و آنها را به موقعیت بین‌المللی و رشد نهادهایی که در آن کشورها فعال هستند و از جمله با نظام تولید آن کشورها مشروط می‌کنند.

مطلب دیگری که به تبیین جایگاه ما در نظام دنیا کمک خواهد کرد این است که بررسی شود برای اینکه ما کشور درجه سوم و چهارم نباشیم، چه ابزارهایی لازم است و چه اقداماتی، الزامات چشم‌انداز ۲۰ ساله است؟

ولی در این راستا، محدودیت‌هایی وجود دارد که یکی از آنها شکل‌گیری نهادها در جهان سوم است به نحوی که این نهادها خودشان عامل محدود و مشروط شدن توسعه در این کشورها شده‌اند، به عنوان مثال در کشور ما تولید نفت، مناسبات اقتصادی و اجتماعی را در جامعه شکل داده است که می‌توان گفت بزرگترین تهدید و مانع توسعه در کشور ما محصول مناسبات تولیدی تحمیل شده از سوی ساختار تولید نفت است. می‌توان گفت ساختار تولید نفت در ایران که به ساختار قدرت وصل شده است، به مناسبات آسیب‌زده و به مانع اصلی توسعه در کشور تبدیل شده است. اشاره به برخی نظرات و پیش‌بینی‌های «والرشتاین» می‌تواند کمک بسزایی در تبیین این بحث داشته باشد.

والرشتاین فردی است که برجسته‌ترین ویژگی‌اش این است که بسیاری از پیش‌بینی‌هایی که در مورد وضعیت سیاسی اقتصادی دنیا کرده است، تحقق پیدا کرده است. او از جمله اولین کسانی است که فروپاشی شوروی را در ۱۹۷۰ میلادی مطرح می‌کند. از جمله پیش‌بینی‌هایی که داشته، در سخنرانی‌ای در سال ۱۹۹۷ میلادی است که بیان می‌کند نظام مسلط در دنیا، در حال تحول است و بزودی فروخواهد پاشید و حداکثر تا نیمه اول قرن ۲۱ نظام مسلط فعلی (نظام سرمایه‌داری) دوام خواهد داشت. او در این تحلیل چند فرض را مطرح کرده و می‌گوید: نظام‌های تاریخی، عمر محدودی دارند و بعد از دوره‌ای زمان سقوطشان فرا خواهد رسید ولی عواملی وجود دارند که می‌توانند این سقوط را به تأخیر بیاندازند ولی بخش عمده‌ای از این عوامل، درونی است.

اکنون نیز شواهد متقنی وجود دارد که غرب در حال فروپاشی است و عوامل فروپاشی آن هم عمدتاً درونی هستند و عوامل خارجی هم هست که این روند را تسریع می‌کنند؛ به‌علاوه وجود افرادی مثل بوش در نظام سیاسی امریکا که به تسریع این فروپاشی کمک می‌کند و بسیاری از اندیشمندان غربی هم نگران وجود چنین آدم‌هایی هستند که می‌توانند تسهیل‌گران تخریب مناسبات موجود به زیان غرب باشند.

پس فرض اول والرشتاین این است که «نظام‌های تاریخی عمر محدودی دارند». فرض دوم او این است که این نظام‌ها در حال تحول هستند و در دوره‌ای هستیم که این تحول در حال شکل‌گیری

است و به زودی نظام مسلط دیگری بر جهان خواهیم داشت، - متفاوت از چیزی که الان هست، - در این دوره تحول و گذار، «نهادهای اندک، ستادهای بزرگ دارند» و ممکن است با یک جرقه، حکومتی زیر و رو شود. مانند تغییر حکومت در رومانی که چائوشسکو چندی بعد از سفر به ایران بازداشت و اعدام شد.

ویژگی دیگری که والرشتاین مطرح می‌کند این است که «نتیجه این نهادهای نامعین است و نمی‌دانیم چه اتفاقی خواهد افتاد و معلوم نیست چه نوع نظام مسلطی از دل شرایط فعلی سربرخواهد آورد، ولی می‌دانیم که چنین اتفاقی رخ خواهد داد ولی اینکه آن نظام بهتر از نظام کنونی باشد یا خیر، معلوم نیست».

او براساس این فرض‌ها نتیجه‌گیری می‌کند: حال که دنیا در حال متحول شدن است، ما باید چه کار کنیم؟ این سؤال برای ما هم مطرح است که با توجه به این تغییرات، ایران باید چه کار کند؟ به نظر من اتفاقی که در ایران افتاده این است که ساختار تولید به ساختار قدرت وصل است. سئوالات اولیه‌ای که در درس اقتصاد مطرح می‌شود و بسیار ابتدایی است در این مورد است که چه چیزی تولید کنیم؟ و چگونه تولید کنیم؟

جواب‌های این سئوالات سیاسی هستند، چه کسی باید پاسخ بدهد که چه چیزی تولید کنیم؟ «قدرت» به معنای ساختار تصمیم‌گیری‌های کلان و اساسی، پاسخ این سئوالات را می‌دهد که ما باید چه چیزی تولید کنیم همین تصمیم در مورد اینکه چه چیزی تولید کنیم، توسعه آینده ما را مشروط خواهد کرد و روابط اجتماعی منبعث از این تولید را در جامعه شکل می‌دهد. به نظر من ساختار تولید نفتی در ایران، مناسبات سیاسی خاصی را شکل داده است که این مناسبات تبدیل به مانع توسعه در کشور شده است. از ۵۰ سال پیش تاکنون این سؤال مطرح بوده است که آیا نفت یک بلا برای جامعه است یا یک نعمت است؟

ذکر مطلبی در مورد دامنه فساد و اثر آن بر وضعیت اقتصاد سیاسی ضروری می‌نماید جوامعی که توسعه در آنها شکل گرفته است، نوعاً مرهون یک طبقه هستند که طبقه متوسط است. همه جای دنیا تحولات را طبقه متوسط انجام داده است و علت آن این است که این طبقه امکان دسترسی به اطلاعات و توسعه منابع انسانی، آگاهی، دانش و ... را داشته است و ضمناً با مشکلات طبقات پایین آشنا بوده است و از نابسامانی‌های آنها رنج می‌برده است و از طرف دیگر از فساد صاحبان قدرت رنج می‌برده و تلاش می‌کرده است که طبقه‌ای «مصلح» باشد و در دنیا هم همین طبقه

بوده‌اند که اصلاحات را در دنیا شکل داده‌اند. مع‌الاسف آنچه که در ایران ما شاهد آن هستیم، فقط فساد طبقه بالا نیست، که این امر طبیعی همه تاریخ بوده است و فقط فساد طبقه پایین نیست که فقر به دنبال خودش بدبختی و نکبت و تن فروشی و ذلت و جهل را هم به دنبال داشته دارد که طبقه پائین را نیز بدین ترتیب به فساد می‌کشاند. بلکه معضل اساسی در جامعه ما این است که طبقه متوسط امروز بخشی از مسأله است و فساد طبقه متوسط هم تنها مربوط به این موارد نیست که رشوه بگیرد و مناسبات اداری را به هم بزند، بلکه این طبقه متوسط با نق زدن، با موضع اپوزسیون گرفتن، همواره از دولت‌ها باج گرفته است چه پیش از انقلاب و چه بعد از انقلاب. و این طبقه به دلیل فاسد شدن، همواره مصلحت‌های شخصی خودش را در معادلات در نظر گرفته است. اگر نماینده مجلس بوده است، همیشه بررسی می‌کرده که مصلحت من یا گروه من چیست؟ یا فقط آینده خانواده‌اش را دیده است. در حالی که برای اصلاحات نیازمند چند نکته هستیم که همان نکات مشترکی است که تمام اندیشمندانی که نامشان رفت، از جمله والرشتاین اشاره می‌کند که چه ویژگی‌هایی باید داشته باشد. حال ما هم اگر جامعه‌ای پیشرو می‌خواهیم بسازیم، الزامات آن چیست؟ اول بودن در منطقه از نظر اقتصادی، الزاماتی را طلب می‌کند که شاهد آن نیستیم. بلکه برعکس شاهد مواردی از فقر و نابرابری در جامعه هستیم که هیچ‌گاه سابقه نداشته است. پدیده‌هایی مثل زن خیابانی و بچه خیابانی را از سال ۱۳۷۰ به بعد شاهدیم.

در مورد شرایطی که در آینده وعده آن برای دنیا داده شده است گفته می‌شود که اگر می‌خواهید، نظام آینده نظام خیری باشد و یا حداقل بهتر از نظام کنونی در سطح دنیا باشد، باید با توجه به نظر والرشتاین دو ویژگی داشته باشد، یک ویژگی این است که باید آن نظام، نظامی عادلانه باشد و همچنین باید نظامی دمکرات باشد، یعنی حضور و مشارکت مردم در تصمیم‌گیری‌ها، نقش اصلی را ایفا نماید و این کار التزاماتی دارد. والرشتاین معتقد است که نمی‌شود جامعه‌ای عادلانه باشد ولی دمکرات نباشد، چون همان چیزی حاصل می‌شود که در بلوک شرق بود، آنها هم شعار عدالت دادند ولی هم مردم را از دست دادند و هم عدالت را. از طرف دیگر نمی‌توان به لیبرالیسم به عنوان چارچوب حضور مردم اکتفا کرد و برای عدالت فقط به بازار تکیه کرد، هنور مردم در مناسبات اجتماعی و در شکل‌دهی به آینده خودشان ابزار و الزاماتی می‌خواهند که نظام سیاسی باید ابزار آن را برای حضور مردم فراهم کند.

والرشتاین اضافه می‌کند که برای این کار، نیازمند چند چیز هستیم. مسئولیت روشنفکران و به تعبیر بنده مسئولیت طبقه متوسط در جامعه، بسیار سنگین است و مسئولیت آنها، مسئولیتی اخلاقی

است و برای این کار باید هزینه‌های لازم را پردازند. این هزینه را طبقه مرفه نخواهد پرداخت چون از وضع موجود منتفع است و همیشه حافظ همین وضعیت است. از طبقه پایین هم نمی‌توان انتظاری داشت، چون این مناسبات را درک نمی‌کند و همیشه پیرو و دنباله‌رو است. بنابراین این مسئولیت متوجه طبقه متوسط است. مسئولیت این دوره طبقه متوسط مسئولیتی اخلاقی است و ریشه در دین هم دارد و بایستی پاسخگوی نسل‌های آینده هم باشیم. تفکر امروزی جامعه ما در سکوت روشنفکران، برای آینده کشور مهلک است. الان دانشگاه‌های ما باید کارگزار آینده و تولید اندیشه و تربیت کننده نسل‌های آینده کشور باشد ولی دچار منفعت‌سنجی شده است. بسیاری از بافت‌های روابط اجتماعی ما در اثر چنین فسادهایی پوسیده شده است. اگر قرار باشد اصلاحی صورت بگیرد، این اصلاح اخلاقی خواهد بود و از اینجا بایستی شروع کرد و مادامی که این اصلاح صورت نگرفته، نمی‌توانیم تحولات بعدی را انتظار داشته باشیم.

بسیار متشکر. بدین ترتیب جنابعالی با پیش‌بینی و تحلیلی از آینده، وظایفی را برای این زمان جمهوری اسلامی جستجو نمودید. جناب آقای دکتر امیدبخش حضرت‌عالی چه نظری در این مورد دارید؟

دکتر امیدبخش: نکته‌ای را در مورد صحبت‌های آقای دکتر راغفر عرض می‌کنم. والرشتاین همان کسی است که در دهه‌های ۶۰ تا ۷۰ به جهان سوم توصیه می‌کرد که عامل بدبختی جهان سوم، اتصال به اقتصاد جهانی است، باید از اقتصاد جهانی جدا شوید تا به توسعه برسید و این گفتمان غالب دهه‌های ۵۰، ۶۰ و ۷۰ و نیمه اول دهه ۸۰ میلادی و ادبیات حاکم بر توسعه در جهان سوم بوده است و بسیاری هم این توصیه را اقتباس و اتخاذ کردند ولی دیدیم که این توصیه به تاریخ سپرده شد و نه تنها جهان سوم چنین کاری را بعدها نکرد، بلکه بزرگترین دستاورد توسعه خودش را اتصال به اقتصاد جهانی می‌داند و هنوز هم این پارادایم، پارادایمی غالب است که هر کشوری متناسب با شرایط بومی و تاریخی خودش این اتصال را برقرار می‌کند که نمونه‌های بارز و موفق آن هند و چین هستند. مثلاً در مورد هند که نمونه جالبی است، اگر سیاست‌های بعد از نهرو را بررسی کنید که کاملاً سوسیالیستی بود، کاملاً با یک نظام اقتصاد بازار هدف‌گیری شده با اقتصاد جهانی انطباق دارد و امروزه هند عملاً به یکی از بزرگترین قدرت‌های سیاسی - اقتصادی و طرف مذاکره ابر قدرت‌هایی مثل آمریکا و اتحادیه اروپا در حوزه‌های

مختلف شده است. پیش‌بینی می‌شود برای نظام بین‌الملل آینده، کشورهایی مانند هند، برزیل و چین مطرح باشند طوری که حضور آنها در تنظیم مناسبات و تدوین رژیم‌های بین‌المللی مؤثر خواهد بود؛ اتفاقی که در طول تاریخ شکل‌گیری جهان توسعه یافته بی‌سابقه است.

نتیجه اینکه به سخنان فردی مثل والرشتاین چنین ترتیب اثری نمی‌توان داد، به علاوه که در مورد فروپاشی نظام شوروی سابق هم بسیاری از افراد دیگر همین پیش‌بینی را در داخل و خارج شوروی داشتند.

نکته دیگر در مورد آینده نظام و پیش‌بینی‌های والرشتاین اشاره داشتید. این بحث بسیار مهمی است. بحث مهدویت و ظهور امام زمان (عج) بحث مهمی است ولی سؤال این است که وقتی که امام زمان (عج) ظهور می‌کنند، نظام حاکم بر جهان چه نظامی است؟ سرمایه‌داری است یا نظام دیگری؟

اگر والرشتاین بتواند با شواهد علمی و منطقی پیش‌بینی کند که با سقوط نظام سرمایه‌داری، چه نظامی حاکم خواهد شد، ده جایزه نوبل به او می‌دهند، چون پیش‌بینی دیگری وجود ندارد. آیا می‌توان در تخصیص منابع و رقابت، به واحد تصمیم‌گیری دیگری غیر از فرد اشاره داشت؟ اگر قدرتمندان بگویند چه چیزی تولید شود، مربوط به جوامع عقب مانده است ولی در جوامع پیشرفته بازار می‌گوید که چه چیزی باید تولید شود.

ممکن است در آینده تضعیف هژمونی آمریکا را در سطح دنیا داشته باشیم ولی این تلقی که آمریکا هم مانند شوروی شود، تلقی اشتباهی است. یعنی نظام بین‌الملل در حال چند قطبی شدن است، آمریکا هم به عنوان یک قدرت خواهد بود، اروپا، روسیه و چین هم هستند چون ساختار قدرت، متصلب و منوط به جنگ سرد نخواهد بود. الان پوتین هم به دنبال پیدا کردن نقش روسیه در آینده جهان است ولی به دنبال سوسیالیسم نیست و اقتصاد او هم اقتصاد سرمایه‌داری است ولی با یک قدرت سیاسی دیگر. همه کشورها به دنبال اقتصاد سرمایه‌داری هستند ولی اینطور نیست که همه به دنبال لیبرال دموکراسی باشند. ما می‌توانیم یک قدرت اقتصادی باشیم ولی تعارضات سیاسی هم با آمریکا داشته باشیم. چنان که همه فکر می‌کردند روسیه طی چند سال کاملاً آمریکایی شود ولی نشد. پس نظام سیاسی لزوماً منبعث از زیربنای اقتصادی نیست.

چیزی که در ۵۰ سال آینده اتفاق می‌افتد این است که قطب‌های مختلفی در دنیا حضور خواهند داشت که می‌توانند سیاسی، اقتصادی و یا نظامی امنیتی باشند که من معتقدم جمهوری اسلامی ایران به خاطر ویژگی‌های خاص ایدئولوژیک یکی از نظام‌های سیاسی، امنیتی خواهد بود.

اینکه صحبت از آمادگی برای آینده می‌شود، معتقدم آینده‌ای خواهیم داشت با اقتصاد سرمایه‌داری ولی بسیار متری و کارآمد به سمت اقتصاد دیجیتالی که نظام‌های سیاسی کشورها هم هست. پس آینده، دارای زیربنای اقتصادی سرمایه‌داری خواهد بود ولی با نظام‌های سیاسی متکثر و چندگانه. در مورد مسائل داخلی که مورد نظر آقای دکتر راغفر بود، من چنین بدبینی‌ای ندارم.

آقای دکتر خوش‌چهره! با توجه به مطالب مدنظر آقای دکتر راغفر و نقد آقای دکتر امیدبخش بر آن، حضرت‌تعالی چه ارزیابی‌ای دارید؟

دکتر محمد خوش‌چهره: آقای دکتر راغفر تحلیلی از محیط بین‌الملل و تحلیلی از محیط داخل داشتند و چنین تحلیلی مغتنم است. امروز، تضادهایی در روابط بین‌الملل و اقتصاد جهانی وجود دارد که در آموزه‌های دینی ما تعبیر به فزون‌خواهی شده است. با توجه به آیات قرآن کریم که می‌فرماید الذین طغوا فی البلاد فاکثروا فیها الفساد (آیات ۱۱ و ۱۲ سوره فجر)، فزون‌خواهی و فساد، دو عامل اصلی سقوط است. فساد هم در مقوله‌های مختلف مطرح است و فرآیند فساد، قطعاً فروپاشی را به دنبال خواهد داشت.

در مورد نظرات والرشتاین باید متوجه بود که چون او از زاویه خودش مسائل را می‌دیده است، اگر به برخی از سخنان او استناد کنیم و برخی را هم نپذیریم، حرف منطقی‌ای است ولی در آموزه‌های دینی ما، به دو عامل فساد اشاره شده است و باید مصادیق طغیان و زیاده‌خواهی را بدست آورد.

بحث مناسبات، حرف مهمی است یعنی ویژگی‌های آزادی فردی که هر کس منافع خودش را حداکثرسازی می‌کند. این چرخه، منطقی دارد و اینطور نیست که منافع فردی را نفی کنیم، در عین حال انسانی هم که در غرب با این ویژگی‌ها تعریف می‌شود، مبانی فلسفی و دیدگاه‌های علمی و جهان‌بینی‌اش، تحت عنوان اومانیزم به آن انسان نگاه می‌کند، یعنی اصالت را به انسان می‌دهد، حداکثر کردن منافع و تلذذ را به رسمیت می‌شناسد و ... ولی حرکت انسان در یک نگاه معنی‌دار، فقط این موارد نیست، بنابراین چون خود آن فلسفه زیر سؤال رفته است، ایرادهایی هم بر آن وارد است. عدم توجه به این مسائل می‌تواند انحراف‌هایی در استنباط ما ایجاد کند.

استنباط من این است که مناسباتی که اکنون در دنیا وجود دارد، به خصوص در مورد سهم

عوامل تولید (عامل انسانی، سرمایه، طبیعت) مدیریت و تکنولوژی هم تبلور عامل انسانی و سرمایه هستند. مکاتب هم از همین موارد به دست آمده‌اند؛ حرف مهم این است که تولیدی که گفته می‌شود افزایش باید پیدا کند و مناسبات آن را تنظیم می‌کنیم، روابط و مناسبات در عرصه جهانی به گونه‌ای طراحی شده است که اقتصاد عظیم جهانی، منافع حاصل از تولید ناخالص جهانی، عادلانه توزیع نمی‌شود و دلیل آن هم مناسبات است. یعنی اصلی‌ترین سهم را از این تولید، سرمایه می‌گیرد و از موارد سرمایه هم، بیشتر تکنولوژی است که بهره می‌برد و از میان مواد تکنولوژی هم بیشترین سهم را تکنولوژی‌های برتر بدست می‌آورند.

سهم نیروی انسانی، سهم بسیار پائینی است. طبیعت هم استثمار می‌شود و سهم آن داده نمی‌شود، خصوصاً در مورد منابع تجدید ناپذیر. دانش، در انحصار عده‌ای محدود است و در اقتصاد سرمایه‌داری، علی‌رغم اینکه همه چیز قابل مبادله است، دانش و تکنولوژی قابل مبادله نیست و آن را عرضه نمی‌کنند. نانوتکنولوژی، اگرچه محصول دانش بشری است، یعنی ریشه در ریاضیات و فیزیک و شیمی دارد ولی سهم دیگران از آن را نمی‌دهند. یکی از مباحث اخلاق هم که اشاره شد همین است که سهم هر چیزی باید در جای خودش داده شود. تشخیص صحیح فرصت‌ها باعث اقتدار شده و سلطه را ایجاد کرده است. به عنوان مثال هنوز جنگ جهانی دوم تمام نشده بود، که نهادهای مالی و پولی آمریکا شکل گرفت. یعنی از یک تجربه به خوبی فرصت تشخیص داده شد و یا در بحران بزرگ که در سال ۱۹۲۹ میلادی پیش آمد و سهام سقوط کرد، آمریکا با هوشیاری طراحی نظام جدیدی را کرد و تعرفه‌ها را به عنوان دلیل اصلی آن بحران شناسایی کرد.

این آموزه خوبی است که بتوانیم آینده‌پژوهی کرده و عناصر قدرت را شناسایی کنیم و در مبادلات اثرگذار شویم ولی به هر حال در استناد صرف به نظرات والرشتاین باید دقت داشت که او سیر تحولی در دیدگاه‌هایش داده است و صرف استناد به حرف‌های او شاید برای نتیجه‌گیری کفایت نکند اگرچه در نظراتش نکات قابل توجه بسیاری وجود دارد.

آقای مهندس نبوی، لطفاً حضرت‌عالی هم نظرتان را در این مورد بفرمایید.

مهندس سیدمرتضی نبوی: در مورد اینکه برخی از نظرات والرشتاین درست از آب در نیامده است، می‌توان گفت برخی نظرات مارکس هم همین‌طور است و پیش‌بینی‌هایی که در

مورد سرمایه‌داری می‌کرد، آنطور که می‌گفت نشد. ماکس وبر هم که نقطه مقابل او بود، نظراتش درست از آب درنیامد.

راجع به نظراتی که در مورد والرشتاین بیان شد، والرشتاین با پرداختن به بحث مرکز، پیرامون و نیمه پیرامون به این نکته توجه می‌دهد که اگر کشوری به نیمه پیرامون وارد شود می‌تواند به مرکز هم برسد. البته هنوز هم کشورهایمانند چین را نیمه پیرامونی حساب می‌کنند، ژاپن و هند هم نیمه پیرامونی هستند. یعنی در نظریه والرشتاین پیش‌بینی شده است که کشورها می‌توانند از نیمه پیرامون به پیرامون برگردند و یا به مرکز بروند. حتی او در نظریه‌اش معتقد است سرمایه‌داری در منحنی افول می‌تواند اصلاحاتی را انجام بدهد تا دوباره سیر صعودی را طی کند. البته این اصلاحات با علم اقتصاد سرمایه‌داری فاصله می‌گیرد چون آنها در مواقع لزوم اصول خود را رعایت نمی‌کنند.

در اقتصاد سیاسی ایران قبل از انقلاب، «نفت» عنصری بسیار تعیین‌کننده بود و می‌توان گفت با توجه به وظیفه‌ای که غرب و امریکا برای ایران در استخراج و فروش نفت پیش‌بینی کرده بودند، تنها نهاد کارآمدی که در ایران درست کردند، شرکت نفت بود و حساب این شرکت از تمام دستگاه‌های بوروکراسی جدا بود. یعنی چون ما می‌بایست نفت تولید می‌کردیم و می‌فروختیم، برای انجام این کار شرکت نفت کاملاً کارآمد و نظامات اداری آن کاملاً حساب شده بود، ولی بقیه دستگاه‌های اداری کشور طوری طراحی شد که افرادی پشت میز بنشینند و حقوق بگیرند و دستگاه عریض و طویل و ناکارآمدی بنا شد که الان هم نمی‌توانیم خودمان را از آن جدا کنیم. مطلب دیگری که مورد اشاره قرار گرفت، لیبرال دموکراسی است. همانطور که بساط سوسیال دموکراسی جمع شد، به نظر می‌رسد لیبرال دموکراسی هم که شاخصه مهم جهان سرمایه‌داری است، به بن‌بست‌های اساسی رسیده است؛ یعنی بحث از پایان تاریخ که در آن لیبرال دموکراسی در همه جا حاکم می‌شود، با اشکالات جدی روبرو شده است. گذشته از اینکه اقتصاد بازار و اقتصاد سرمایه‌داری چه ویژگی‌هایی دارد و چه تضادها و تناقض‌هایی با اقتصاد اسلامی دارد، که بحث آن جداست.

در مورد تغییر قدرت‌های مسلط در دنیا می‌توان گفت در آینده دیگر گفتمان مدرنیته، غالب نخواهد بود و گفتمان دیگری غالب می‌شود که ما امیدواریم آن گفتمان غالب، گفتمان اسلام سیاسی باشد.

جناب آقای دکتر راغفر! با شنیدن بحث تکمیلی حضرتعالی، این سیر کامل تر خواهد شد.

دکتر راغفر: با تشکر از مطالبی که دوستان در مورد عرایض من داشتند، با توجه به این که حوزه مطالعاتی‌ام در حوزه فلسفی و حوزه اقتصادی همین مباحث است، بیان مطالبی را لازم می‌بینم. «اقتصاد» برای بسیاری از این سئوالات پاسخی ندارد و من هم از والرشترین دفاع نمی‌کنم ولی من مصادیق آن را می‌توانم بیان کنم که چرا غرب در حال فروپاشی است.

ماهیت قدرت توجیه استثمار است. آیا ارزش‌های دینی ما اجازه چنین کاری را به ما می‌دهد ولی ارزش‌های حاکم بر مناسبات جهانی، این روندها را ارزشمند دانسته است و همه می‌کوشند که «قدرت» شوند. اگرچه این حرف‌ها ایده‌آلیستی به نظر می‌رسد ولی من نه از سرمایه‌داری دفاع می‌کنم و نه به آن حمله می‌کنم. ولی مناسبات قدرت در دنیا، رقابتی را تولید می‌کند که در آن عده‌ای چپاول می‌شوند و عده‌ای منتفع می‌شوند.

نکته دیگر این است که الزامات توسعه در کشور ما فراهم نیست چون امکان ندارد که ما به توسعه برسیم مگر از طریق توسعه علم و فناوری و نهادهای علمی.

نکته دیگر در مورد اصالت فرد یا اصالت جمع، باید نظر اسلام را بررسی کرد که اسلام چه می‌گوید؟ به نظر می‌رسد این مطلب در میان علمای اسلام، محل اختلاف نظر بوده است. شهید مطهری و شهید بهشتی صریحاً به اصالت «فرد و جمع» نظر داده‌اند. اتفاقاً غربی‌های نهادگرا و غیر مسلمان معتقدند که متدولوژی باید نه فردگرا باشد و نه جمع‌گرا، ولی تلفیق این دو مشکل است.

مهندس نبوی: به نظر من ریشه بسیاری مشکلات در ایران، فساد است ولی فساد علت اصلی نیست و عامل قبل از فساد، رانت نفتی است. به نظر من چیزی که فساد را باز تولید می‌کند، نوع مصرف درآمد نفت در اقتصاد ما است. رانت درآمد نفت که حرکتش را از دولت آغاز می‌کند، همه جا را فاسد و تابع خودش می‌کند و حتی روشنفکران و دانشگاه‌ها هم چون منتفع هستند، تحت تأثیر قرار می‌گیرند. فلذا باید نسخه‌ای پیدا کنیم که با عمل به آن، درآمد نفت مستقیماً در اختیار دولت قرار نگیرد. اگر درآمد عمده دولت از مالیات باشد، دولت حتماً پاسخگو و کارآمد می‌شود.

دکتر خوش‌چهره: در کنار نفت است که کانون‌های قدرت هم شکل می‌گیرد، نفت ممکن است دولت را به سمت نوعی اقتدارگرایی و بی‌نیازی ببرد. در غرب علی‌رغم در نظر گرفتن

ملاحظات، پاسخگویی دولت حفظ می‌شود چون با مالیات مردم امور را اداره می‌کند. ولی اگر بخواهیم صرفاً نفت را عامل اصلی بدانیم، دچار نوعی محدودنگری شده‌ایم.

۲۰

البته فساد از عوامل مهم انحراف اقتصاد سیاسی و ناکام ماندن در توسعه‌یافتگی است. جناب آقای دکتر راغفر! آیا تکمله‌ای بر مطالبتان که به نوعی در مقام بررسی موانع توسعه در ایران هم بود، می‌فرمایید؟ گذشته از نگاهی که باید به آینده داشته باشیم، چه عواملی بر اقتصاد سیاسی ایران مؤثر هستند؟

دکتر راغفر: چارچوبی را در مورد آینده توزیع در ایران در چشم‌انداز ۱۴۰۴ که افق ۲۰ ساله ایران است، می‌توان ترسیم کرد ولی بیان مقدمه‌ای لازم به نظر می‌رسد. ما در طول انقلاب اسلامی هدف‌گذاری‌های متعالی کم نداشته‌ایم. به عنوان مثال قانون اساسی و ابعاد مختلف آن در پرداختن به عدالت اجتماعی و عدالت توزیعی بسیار گسترده است. اخیراً سند چشم‌انداز هم مطرح است که اهداف دیگری را در همین رابطه بیان می‌کند. سؤال من این است که چه دلایلی باعث شده است که کارنامه موفقی در این عرصه نداشته باشیم و چه تضمینی وجود دارد که اهداف سند چشم‌انداز هم به سرنوشت اهداف قانون اساسی دچار نشود؟ اگر بخواهیم تصویری از بیست سال آینده کشور داشته باشیم، علی‌الاصول بایستی که آن را از دو محور نگاه کنیم:

- ۱- ملاحظات داخلی و پیش‌بینی وضعیت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ۲۰ سال آینده داخل کشور
- ۲- روند آینده تحولات جهان در بیست سال آینده.

عوامل تأثیرگذار بر اقتصاد سیاسی ایران طی سه دهه گذشته را می‌توان محصول چند عامل دانست که مهمترین آنها «کارکرد نهادها» است. شواهد متعددی هست که نشان می‌دهد وضع کنونی، نامطلوب است. با توجه به اینکه موضع مقام رهبری در این مورد این است که ما یک الگوی توسعه ایرانی-اسلامی می‌خواهیم که متأثر از ارزش‌های ملی و دینی باشد مع‌الاسف به نظر من می‌رسد که درک روشنی بین مسئولین امر وجود ندارد. الگوهای توسعه را در دنیا از عمل بدست می‌آورند و این مسائل، بحث تئوریک نیست، یعنی کشوری مانند ژاپن که ۴۰ سال تجربه را پشت سر گذاشته است و مردم تغییر شاخص‌ها و بهبود آن را دیده‌اند که با چه روش‌ها

و سیاست‌هایی بدان رسیده‌اند، الگویی بنام الگوی ژاپنی را معرفی می‌کنند که از عمل آنها حاصل شده است. از ابتدای انقلاب الگوهای مختلفی مدنظر سیاستگذاران در حوزه‌های اقتصادی بوده است. زمانی ما به دنبال ژاپنی شدن بودیم، زمانی به دنبال کره و مالزی بوده‌ایم و اکنون به ترکیه هم رضایت می‌دهیم، علت این است که الگوی خودمان را نداریم. چرا ما نتوانسته‌ایم الگوی مناسبی را از دل عملکرد جمهوری اسلامی به دست بیاوریم که در دنیا بگویند این تجربیات جمهوری اسلامی ایران در حوزه اقتصاد است. به نظر من چند عامل در حصول به چنین وضعیتی دخیل بوده است که عمده‌ترین آنها کارکردهای نهادی است و این نهادها فقط به حوزه اقتصاد محدود نمی‌شوند ولی حوزه عمل آنها و سرریز عملکرد چنین نهادهایی، حوزه اقتصاد را هم متأثر می‌سازد. به تعبیر بسیاری از اقتصاددانان نهادگرا، نهادها در بسیاری از کشورهای جهان سوم نه تنها کار نمی‌کنند بلکه کارکردشان ضد توسعه‌ای هم هست برخی از تحقیقات اخیر هم نشان می‌دهد که موقعیت اولیه توسعه در هر جامعه‌ای نقش بسیار تعیین کننده در آینده توسعه آن جامعه داشته است. تحلیل این تحقیقات این است که در بسیاری از کشورهای جهان سوم اوایل قرن پانزدهم میلادی، که به لحاظ جمعیت و درآمد سرانه، کشورهای مرفهی بوده‌اند، امروز این کشورها به لحاظ اقتصادی نوعی بازگشت و حرکت قهقرایی داشته‌اند و به لحاظ درآمد و سطح زندگی، تنزل پیدا کرده‌اند. این تحقیقات نشان می‌دهند که رشد کشورهایی که استعمار در آنها سرمایه‌گذاری کرده است سبب شده است که روی ظرفیت‌هایی این نهادها را شکل بدهند که امکان استخراج مازاد ملی این کشورها به خارج از کشور را بتوانند فراهم کنند. از این رو نهادهایی در این جوامع شکل گرفته‌اند که عمدتاً به استخراج منابع اولیه و یا امکان انتقال دارایی‌ها و فرآیندی که ارزش افزوده تولید در این کشورها تولید می‌کرده است را بتوانند به کشورهای غربی داشته باشند. در واقع نهادهای استعماری که در این جوامع شکل می‌گیرند، نه تنها توسعه نهادهای بعدی را مشروط و محدود می‌کنند، بلکه خود توسعه را هم در این کشورها محدود می‌کنند و اینها سبب می‌شوند که در بلندمدت کشورها از ظرفیت‌هایی که لازم است برای اینکه بتوانند توسعه پایداری داشته باشند، محروم می‌شوند. عمده‌ترین دلیل عدم تحول این نهادها هم، منافع طبقات مسلط است.

از ابتدای انقلاب، یک چیز غیر قابل انکار است و آن نیت خیری است که برای ایجاد اصلاحات وجود داشته است ولی این نیت خیر به تنهایی کافی نبوده است، ما نیازمند درکی بهتر و نهادهایی هستیم که بتوانند حامی این نیت خیر باشند. به نظر من نهادهایی که تاکنون موجد و موجب

وضعیت کنونی درآمد در ایران هستند، کماکان و با قدرت به کارکردهای خودشان ادامه می‌دهند. ما در بسیاری از حوزه‌ها، فاقد نهادهای لازم هستیم و در بسیاری از حوزه‌ها که نهادهایی داریم، این نهادها کار نمی‌کنند.

یکی از آنها که در حوزه توسعه اقتصادی کارکرد کلیدی و اساسی دارد، نهاد دستگاه قضایی است. در همه جای دنیا تاریخ توسعه نشان می‌دهد که پیش از آنکه توسعه در هر جایی صورت بگیرد، توسعه دستگاه قضایی صورت گرفته است. دستگاه قضایی ضامن اجرای تعهداتی است که در قراردادهای تجاری منعقد می‌شود. ضامن حفظ مالکیت خصوصی است. ضامن حفظ مالکیت‌ها به اشکال مختلف است ولی ما مع‌الاسف هر روز که به روند توسعه زمینه‌های عدالت توزیعی در کشور می‌پردازد، نگاه می‌کنیم، شاهد روندی قهقراپی و پس رفت هستیم.

به عنوان مثال امروزه چک به عنوان ابزاری بسیار پر قدرت در اقتصاد کشور نقش و جایگاه خودش را کاملاً از دست داده است. «سرمایه اجتماعی» آسیب‌هایی جدی خورده است و تأثیرات آن در حوزه اقتصاد بسیار مخرب بوده است، به نحوی که بسیاری از افراد دیگر چک قبول نمی‌کنند و عمده آن ریشه در ضعف کارکرد دستگاه قضایی دارد. امروزه صدها هزار پرونده دستگاه قضایی مربوط به این است که به مالکیت مردم تعرض شده است و برای اینکه به حقوقشان برسند، سال‌ها باید تلاش کنند و منتظر باشند و دستگاه قضایی توانایی پاسخگویی به آنها را ندارد و این مشکلات، مشکلاتی دیگر را می‌زاینند و باعث کژی‌ها و کاستی‌های دیگری می‌شوند و به زایش اشکال دیگری از نابسامانی‌ها کمک می‌کنند. بعد از جنگ تحمیلی، با آنچه که تحت عنوان سیاست‌های تعدیل ساختاری در کشور اجرا شد، شاهد بروز پدیده‌های نامیمونی هستیم که سابقه نداشته است. پدیده‌هایی مانند بچه‌های خیابانی، زنان خیابانی در این مقیاس، توزیع مواد مخدر، مهاجرت‌های گسترده‌ای که به اسکان غیر رسمی و شکل‌گیری شهرک‌های اقماری منجر شده است و ... این پدیده‌ها عوارض بسیار جدی‌ای بر امنیت و اقتصاد کشور می‌تواند داشته باشد.

بسیاری از تعرضاتی که در سطح شهر شکل می‌گیرد، نوعاً توسط افراد مهاجری است که از جاهای دیگر آمده‌اند و در شهرک‌های اقماری مستقر شده‌اند. بی‌فرهنگی، عامل مهم بسیاری از جرائم در شهرک‌های اقماری است در حالی که در گذشته فرهنگ مسلط شهری، به افراد مهاجر نظم رفتاری می‌داده است. در حصول چنین شرایطی سیاست‌های تعدیل اقتصادی بسیار تأثیر

داشته‌اند. مهاجرت‌های بعد از سال ۷۶ که در اثر خشکسالی صورت گرفت نیز دارای اهمیت قابل توجهی در این روند بوده است. بی‌توجهی سیاستگذاران اقتصادی و درگیری آنها با مسائل آزادسازی و تأکید صرف به رشد اقتصادی نیز تأثیر داشته‌اند.

به نظر من آنچه که اکنون در شرایط فعلی کشور داریم، محصول نهادهایی است که در کشور وجود دارند و کماکان در حال کار کردن هستند و بسیار پر قدرت بوده و حافظ منافع طبقات خاصی هستند. مادامی که اصلاحات نهادی لازم در کشور صورت نگیرد، امکان اصلاحات بعدی وجود ندارد. این خیلی خوش‌بینانه است که به صرف تعریف اهدافی متعالی برای ۲۰ سال آینده، انتظار داشته باشیم که آن اهداف محقق شوند. این اهداف ابزاری و الزاماتی می‌خواهند که محقق نشده است.

از دیگر نهادهایی که در کارکرد وضعیت اقتصادی کشور مؤثر بوده است، نهاد تولید و ساختار تولید است که متأثر از ساختاری سیاسی است و تأثیرات متقابل برهم دارند و این تأثیرات متقابل به شکل‌گیری طبقات و گروه‌های ذی‌نفعی منجر می‌شود که حفظ منافع آنها به حفظ این نهادها و حفظ این رابطه کمک می‌کند. تحقیقات تاریخی هم نشان می‌دهد که شکل‌گیری نهادهای اولیه توسعه در کشورها، توسعه واقعی و پایدار را در این کشورها و توسعه نهادهای بعدی مورد نیاز را محدود و مشروط کرده است و به تعبیر داگلاس نورث، نهادها در کشورهای جهان سوم نه تنها کارکردهای لازم را ندارند بلکه کارکردهای ضد توسعه‌ای هم دارند و این چیزی است که ما امروزه شاهد آن هستیم که تولید در ایران، حول تولید نفت است، یعنی صنعت نفت و ساختار تولید نفتی، همه چیز دیگر ما را مشروط و توسعه همه دیگر نهادها را محدود کرده است، در حالی که امروزه عوامل متعدد دیگری می‌توان برای آن برشمرد. دولت نهم علی‌رغم تمام شعارهایی که در مورد عدالت اجتماعی می‌دهد، کارکردهایش دقیقاً ضد توسعه و ضد عدالت اجتماعی است. چون اقداماتی که صورت می‌گیرد، تأثیرات تورمی آسیب‌زایی دارد.

با توجه به شرایطی که دنیا در افق ۱۴۰۴ خواهد داشت که پرآشوب بوده و نسبت به جمهوری اسلامی پر خصومت خواهد بود و با توجه به گسترش اختلاف در آمدی و فقر و گسترش مفاسد اجتماعی که آثار و تبعات نابرابری و فقر است و با توجه به کارکرد نهادهای موجود که در خدمت توسعه پایدار نهادهای کشور نیست و در خدمت منافع گروه‌های خاصی در کشور است، شرایطی را در ۱۴۰۴ خواهیم داشت که برای امنیت ملی کشور بسیار خطرناک خواهد بود. شرایط ۲۰ سال آینده، محصول سیاست‌هایی است که در دو دهه قبل از آن شکل گرفته است،

بنابراین سیاست‌هایی که امروزه ما در کشور سامان‌دهی می‌کنیم می‌تواند به این وضعیت بیانجامد، اگر این روند ادامه داشته باشد، محصول آن چنین مواردی خواهد بود: نابسامانی‌های بسیار گسترده، فقر بسیار گسترده، جرم و جرائم سازمان یافته و ... تمام الگوهای ما به سمت آمریکای لاتین شدن پیش رفته است. پدیده‌هایی که در کشور وجود دارد، کاملاً روند آمریکای لاتینی شدن کشور ما را تأیید می‌کند.

اگر تصویر سیاهی که ترسیم شد اتفاق بیفتد، آن وضع محصول سیاست‌های امروز کشور خواهد بود. آنچه که دولت نهم انجام می‌دهد به توسعه تصویری که عرض می‌کنم، کمک می‌کند. سؤال این است که اوصافی که در چشم‌انداز با تعابیر توسعه یافته، امن، الهام بخش و ... مطرح شده است، چگونه می‌تواند تحقق پیدا کند؟

الزامات این موارد، اصلاحات نهادی گسترده در کشور است، ما بدون این اصلاحات نمی‌توانیم به اینجاها برسیم و اگر قرار باشد ۲۰ سال بعد در آن شرایط نباشیم، امروز باید کاری بکنیم و ما مع‌الاسف سیاست‌هایی که امروزه در دولت اجراء می‌شود، به ایجاد تصویری کمک می‌کند که در ذهن بنده است، نه برعکس.

برحسب توزیع فقر و نابرابری در ایران، براساس آمار رسمی سال ۸۳ روند فقر نزولی بوده است ولی این آمار هیچ ارزش و اعتباری ندارد. شواهد متقنی^۱ دارم که در حوزه توزیع درآمد این آمار فاقد اعتبار است؛ شواهدی مانند صف‌های رسمی برای فروش کلیه، کسانی که از درون زیاله‌ها زندگی خود و خانواده‌شان را تأمین می‌کنند و ... اگر می‌خواهیم به وضعیت سیاه ترسیم شده در ۲۰ سال آینده نرسیم، امروز باید به فکر باشیم.

آقای دکتر راغفر در مورد آثار و پیامدهای اقتصاد سیاسی در دوره‌ای خاص و در مورد از این به بعد صحبت کردند ولی اگر بخواهیم در مورد اقتصاد ایران صحبت کنیم، باید در مورد گذشته هم صحبت کنیم. آقای دکتر راغفر هر سیاستی را که بعد از انقلاب در زمینه‌های اقتصادی داشته‌ایم، مورد انتقاد می‌دانند ولی کدام یک از آنها این شرایط را ایجاد کرده است؟ و طرح خود ما برای این مسائل چیست؟ آقای دکتر کچویان! به نظر حضرتعالی در سیر تاریخی‌ای که تحولات اقتصاد سیاسی ایران داشته است، چه دوره‌هایی مفروض است؟ بفرمایید.

دکتر حسین کچویان: راجع به اقتصاد سیاسی از دو جهت می‌توان صحبت کرد: یکی از لحاظ ساختاری که به لحاظ سیاسی- اجتماعی در حوزه اقتصاد برای شکل‌دهی به فرآیندهای تولید و توزیع تعریف می‌کنیم و دیگری از حیث خروجی‌ها که آثار این نوع سامان‌دهی و نظم اقتصادی به لحاظ اجتماعی چیست و برگشت آن به اقتصاد چگونه خواهد بود. اگر فقط جنبه‌های اجتماعی تصمیمات اقتصادی را ببینیم، اقتصاد سیاسی حاصل نخواهد شد. به عنوان مثال اگر در اقتصاد سیاسی تصمیم گرفتیم که صنعت، محور باشد و گروه‌های اجتماعی‌ای مانند بروکرات‌ها یا گروه‌های تکنوکرات محور تولید اقتصاد ما باشند، ممکن است اجرای چنین سیاستی باعث شود که خود همین گروه‌ها تخریب شوند، که آثار آن بر اقتصاد هم تأثیر خواهد داشت. یعنی اگر فقط به جنبه‌های اجتماعی آن پردازیم، از اقتصاد بیرون می‌رویم. هر علمی چارچوبی می‌دهد که بدانیم چه چیزی بدان علم تعلق دارد، در اینجا هم هر چیزی که بررسی می‌شود از حیث اثر آن بر اقتصاد مورد بررسی قرار می‌گیرد. من در حوزه اقتصاد، اقتصاد سیاسی را معادل فلسفه سیاسی می‌دانم.

در فلسفه سیاسی مطرح است که چه نوع حکومتی و چه نوع حاکمانی و چه نوع قواعدی و چه نوع نهادهایی برای اداره جامعه به نحوی که توافقات و اهداف و اولویت‌های ما را تأمین کند، همانطور که اقتصاد حیات انسانی ما است، خوب است. در اقتصاد سیاسی هم عیناً همین را می‌گوئیم؛ چه ساختار اقتصادی، چه نظم نهادی اقتصادی چه قواعد و آئین نامه‌هایی، چه شیوه‌های تنظیم روابط اقتصادی داشته باشیم که به نیازها و اقتضات جامعه معیشتی ما پاسخ بدهد؟

اگر از این منظر به ایران نگاه کنیم، اقتصاد سیاسی ایران را به ۴ دوره می‌توان تقسیم کرد. دوره اول تاریخ معاصر ما از دوره مشروطه به بعد است. دولت قاجار در دوره‌ای با اغتشاش مواجه است و بعد با ورود و غلبه استعمار از زمان رضاخان اوضاع و احوالی کاملاً متفاوت بوجود می‌آید. اقتصاد سیاسی این دوره، عمدتاً حاصل از مقتضیات یا سیاست و اقتصاد سیاسی غربی‌ها در دوره نفوذ و گسترش است. نگاه دولتمردان به اقتصاد کشور نیز این بوده است که منبع ثروت بیرون از کشور است و اقدام به امتیازدهی و فروش منابع می‌کنند که آن هم به شکل کلان و بسیار بد انجام می‌گیرد. محور اقتصاد سیاسی این دوران اداره کشور نیست، بلکه اداره ساختار سلطنتی است و هیچ اهمیتی به گروه‌های اجتماعی وجود ندارد، تولید هم اصلاً مهم نیست،

بلکه دولت قاجار مصارفی دارد که راه تأمین آن را از طریق نفوذ دولت‌های استعماری در کشور جستجو می‌کند و مقدمه اقتصاد سیاسی بعدی را فراهم می‌کند و بازرگانانی پیدا می‌شوند که از مجرای پیوند با اقتصادهای غربی زمینه‌های رشد و گسترش خود را پیدا می‌کنند. این اقتصاد سیاسی دوره اول ایران در عصر حاضر است که اقتصاد ایران در حال تخریب است، البته افرادی مانند امیرکبیر و سپهسالار، تمهیداتی می‌اندیشند ولی تصویر کلی همان است.

قبل از این دوره، اشرافیت، کشاورزی و زمین‌داری و به میزان بسیار کمی هم تجارت، اقتصاد ایران را تشکیل می‌داده است و این دوره با ورود استعمار و تلاش برای بهره‌برداری از کشورهای تحت سلطه دچار اغتشاش شده و وضعیت جدیدی پیدا می‌کند ولی اساساً اقتصاد سیاسی ما از دوره رضاشاه است که روند معنی‌دار یعنی ثابتی را پیدا می‌کند ولی طراح و برنامه‌ریز اقتصاد سیاسی ما در این دوره دولت‌های خارجی و معمولاً انگلیسی‌ها هستند. در این دوره از لحاظ نوع نگاه به تولید و توزیع ثروت تفاوتی ایجاد نشده است و رضاشاه منبع قدرت را معمولاً زمین می‌داند. البته تلاش می‌کند برخی صنایع جدید را ایجاد کند ولی توفیق عمده‌ای ندارد، کار مهمی که در دوره رضاشاه انجام می‌شود، این است که جهت اقتصاد سیاسی ایران را عوض کند از ساختاری که به دولت قاجار کمک می‌کرده است، به نحوی که دولت جدید را تثبیت کند. او اشرافیتی جدید را ایجاد و جایگزین می‌کند، بخش‌هایی به نام طبقه متوسط یا بروکرات‌ها را بوجود می‌آورد، و ارتشی را هم ایجاد می‌کند که زمینه مصرف را مساعد کرده و طبقه متوسطی شکل می‌گیرد که وابسته به حکومت رضاشاه است.

رضاشاه تا حدی اشرافیت قدیم را کنار می‌زند ولی خودش با تسلط بر زمین‌ها، جای آنها را می‌گیرد و برخی پایه‌های اقتصاد جدید را هم فراهم می‌کند ولی کار او ادامه‌ی سیاستی است که با ورود استعمار آغاز شده است.

در دوره قاجار ما اقتصاد متزاحمی داریم که دچار مسأله است که از یک طرف بدست استعمار شکل می‌گیرد، آن هم استعماری که تلاش دارد معادن و صنایع و بازرگانی ما را در دست خود بگیرد و اقتصاد دیگری هم مطرح است که همان اقتصاد قبلی کشور است. مسائلی مانند قضیه رژی و تنباکو هم در این دوران پدید می‌آیند و تلاش‌هایی که بازرگانان ملی انجام می‌دهند (مثلاً نهضت مشروطه) تا خودشان تخریب نشوند، چون این دوره، دوره تخریب اقتصاد ما بوده است و بنیان‌های ملی ما را در تولید و توزیع نابود می‌کند. استعمار در این دوره در عمل بازرگانی ملی،

کشاورزی ملی و صنایع ملی را تخریب می‌کرد ولی به دلیل عدم کنترل کامل و وجود نیروهای ملی به جایی نمی‌رسد تا زمان رضاشاه که جهت عکس ایجاد می‌شود و تولید، توزیع و نیروهای ملی که کار تولید را انجام می‌دادند، به نحوی سازمان‌دهی می‌شوند که ساختار قبلی را تخریب کند ولی چون ساختارهای جدید هنوز شکل نگرفته است، اینها هم عرض یکدیگر قرار می‌گیرند. این دوره با رفتن رضاشاه دچار مشکل می‌شود و در دوره بعد از شهریور ۱۳۲۰، بافت قبلی احیاء می‌شود ولی نه به طور کامل، یعنی در دوره مصدق کشاورزی خوبی داریم و در جهات مختلف ساختار قبلی احیاء می‌شود، لیکن دولت مصدق دولت تثبیت شده‌ای نیست و خیلی هم نتوانست کاری انجام دهد و من تصور روشنی ندارم که چه کارهای متفاوتی را نسبت به دوره رضاشاه انجام می‌داد، ولی احتمالاً بستگی‌های اجتماعی مصدق و اینکه جزء اشرافیت دوره قاجار بود و همین طور علایق ملی او کمک می‌کند که بدانیم در این دوره دوباره طبقات اجتماعی قبلی احیاء می‌شوند و این دو گانگی به نفع ساز و کارهای سنتی تمام می‌شود ولی این دوره دوام زیادی ندارد.

اقتصاد سیاسی اصلی ما که الان هم گرفتار آن هستیم، اقتصاد سیاسی مرحله استعمار نو و اقتصاد سیاسی توسعه است. یعنی اقتصاد سیاسی‌ای که در آن چند کار مهم انجام می‌شود: انقلاب سفید، تأسیس سازمان برنامه و اقداماتی که برای ایجاد ساختار اقتصادی کاملاً جدید انجام می‌گیرد، ساختار اقتصادی‌ای که در آن اشرافیت، زمین‌داری کشاورزی و روستا محور توسعه و پاسخگویی به نیازهای معیشتی نیست و زمین‌دارهای قبلی حذف می‌شوند و گروههای جدیدی ایجاد می‌شوند که قرار است اقتصاد ایران را به شکل اقتصاد شهری سازمان دهی کند، یعنی نیروهایی که قرار است کار تولید و کار اقتصاد را انجام دهند، بخشی در صنعت و بخشی در کارهای مختلف شهری حضور دارند. البته این دوره اقتصاد سیاسی ایران را با اقتصاد سیاسی غرب تطبیق می‌دهد. یعنی تا زمان رضاخان هنوز این هماهنگی و همراه شدن اقتصاد ما با اقتصاد غرب، کامل نیست.

یکی از سئوالات اقتصاد سیاسی این است که چه نهادهایی (شهر یا روستا، تولید کنندگان، یا توزیع کنندگان و...) باید آن را سازمان‌دهی کنند. مثلاً اقتصاد دویی براساس توزیع مجدد کالا سازمان‌دهی شده است و اقتصادی نیست که تولید در آن موضوعیت داشته باشد. صنعت در چنین اقتصادی جایگاه ندارد، به بخش تفریحات و تأمین آنها توجه شده است و بازاری محلی برای منطقه است و بار این اقتصاد بر دوش بازرگانان است.

در این دوره عمده اقتصاد کشور را از تمام ساختارهای سنتی اش قطع می‌شود که البته هنوز هم تراحم‌های بازار ایران به معنای سنتی اش را داریم که به تعزیرات و مقاومت‌های سال ۷۰ منجر می‌شود. بازار به عنوان یکی از گروه‌های اجتماعی ایران که اقتصاد سیاسی باید تکلیف آن را معلوم کند، هنوز حضور دارد ولی اقتصاد ایران مایه‌های داخلی اش را کاملاً از دست می‌دهد. تا سال ۴۸ هنوز پول نفت و منابع خارجی هنوز حجم عظیمی ندارد و از سال ۴۸ به بعد اقتصادی را داریم که به طور کامل به نفت وابسته می‌شود، به نیروهایی که بخشی از آنها در صنایع نفت متمرکز می‌شوند و به صنایعی که در اطراف این صنعت شکل می‌گیرد. اقتصاد وابسته به نفتی شکل می‌گیرد که در کنار قدرت خود شاه هم هست و یک کانون اصلی هم دارد: تهران. این کار، کاری تولیدی نیست، بلکه فقط استخراج است، برای الزامات این کار ارتش و کارمندان هم باید حضور داشته باشند و حجم این موارد مدام افزایش پیدا می‌کند و اقتصاد ایران را بیشتر تخریب می‌کند و آن را کاملاً وابسته می‌کند. به لحاظ اجتماعی، اقتصاد ایران تا حد زیادی منحصر به تهران می‌شود و تمام هم و غم شاه حفظ تهران و دستگاه امنیتی و ارتش است، در کنار آن هم حفظ بروکرات‌هایی که وابسته هستند. این روند البته با بخش‌های باقیمانده از ساختار قبلی هم تراحم دارد چون اقتصاد ایران در بازار هنوز هم رگه‌های ملی‌ای دارد که شاه قصد داشت با جابجایی بازار تهران، آن را هم تغییر دهد. در این دوره ما تقریباً به طور کامل در اقتصاد جهان جذب می‌شدیم.

این مقطع، مقطعی است که اقتصاد جهانی در حال عوض شدن است و در اواخر دهه ۷۰ وارد مرحله جدیدی می‌شویم که به دلیل اقتضات جدیدی که اقتصاد جهانی و اقتصاد سرمایه‌داری پیدا کرده است، شکل تعامل آن با کشورهای حاشیه‌ای هم فرق می‌کند. در اقتصاد این مرحله، دولت بسیار مهم است و باید دولت بزرگ شده و استحکام پیدا کند و دولت محور همه چیز است اما چون ساختارهای اجتماعی این مرحله بومی هستند و پایه اقتصادهای ملی به نفع امریکایی‌ها و غرب وجود ندارد و پایگاهی درونی برای غرب وجود ندارد، دولتی باید تقویت شود که ساختارها را تخریب کند. در این دوره‌ها کل اقتصاد سیاسی کشور از مجرای دولتی که طرح‌های غربی را پیاده می‌کند، تخریب می‌شود و کم‌کم شرایط نفوذ خارجی‌ها آماده می‌گردد مانند کشت و صنعت خوزستان، مغان و ... فراهم می‌شود.

اما از سال پیروزی انقلاب با اقتصاد سیاسی دیگری مواجه هستیم که تکلیف آن روشن نیست

ولی نیت و مقاصد متفاوتی در آن به وجود آمده است. در این اقتصاد سیاسی گروه‌های اجتماعی‌ای که نسبت کمتری با جهان بیرون دارند، ملی‌تر و بومی‌تر هستند با اهداف و مقاصد متفاوت، در دولت یا در بیرون دولت فعال می‌شوند. انقلاب شرایط شکل‌گیری اقتصاد سیاسی متفاوتی را فراهم می‌کند که هدف آن برگرداندن فرآیندهایی است که در دوره قبل ایجاد شده است ولی در این دوره از جهاتی موفق و از جهتی ناموفق هستیم.

اگر با معیارهایی که مدنظر آقای دکتر راغفر است شرایط را بسنجیم، هیچ کشوری در دنیا موفق نیست، زاغه‌نشینی، بیماری‌های روانی، خودکشی‌ها، خشونت‌های زن و مرد، جنایت‌های عظیم سازمان‌دهی شده و ... که در غرب وجود دارد کارنامه موفق‌تری را از آنها نشان نمی‌دهد. بایستی ربط آن شاخص‌ها را با اقتصاد مشخص کنیم که چه سیاست‌گذاری اقتصادی‌ای باعث چنین شرایطی شده است. مثلاً دوران شاه زمین‌هایی بایر بسیار زیاد بود ولی الان در هیچ کجای کشور زمین بایر پیدا نمی‌کنید. بدین معنی که وقتی در جاده‌ای حرکت می‌کنید غالب زمین‌ها به زیر کشت رفته است. این مسائل اگرچه نسبتی هم با درآمدهای نفتی دارد ولی نفس اینکه درآمدهای نفتی در زمانی چنین کارکردی نداشته است ولی اکنون پیدا کرده است، خود نوعی پیشرفت و تحول است. بعد از انقلاب تلاش شد که اولاً تولید به داخل کشور منتقل شود، و بعد گروه‌های ملی و داخلی را در عرصه‌های صنعت کار و کشاورزی ... توسعه بدهند ولی در هدف‌گیری‌ها خوب عمل نکردند، یعنی در هر چهار دوره بعد از انقلاب، این مشکل وجود داشت.

در دوره اول انقلاب، ما همچنان در طرح‌های توسعه دوره قبل هستیم که طرح‌های توسعه ما را غربی‌ها شکل دادند. طرح‌های توسعه‌ای که از زمان کندی در ایران شکل گرفت، دولت محور بود ولی دولت محوری آنها را نباید همانند دولت محوری آقای مهندس موسوی دانست. اینکه دولت به چه گروه‌های اجتماعی‌ای متوجه باشد، بسیار مهم است. یکی از مسائل اقتصاد سیاسی هم این است که دولت برای چه گروه‌هایی سرمایه‌گذاری می‌کند؟ چه گروه‌هایی را اهرم تولید می‌داند؟ چه کسانی را در توزیع منابع اولویت می‌دهد؟

اینکه پس از انقلاب اسلامی، وضعیت روستاها متحول شده است و اقتصاد روستایی و سهم بخش کشاورزی افزایش می‌یابد، نشانه یک اقتصاد سیاسی متفاوت است؛ هر چند که دولتی بوده است. متأسفانه مغالطه‌ای که این اواخر زیاد روی آن بازی می‌شود، همین یک کاسه کردن اقتصاد سیاسی دوره اول انقلاب اسلامی با اقتصاد سیاسی رضاخان و محمدرضا پهلوی به اعتبار دولتی

بودن هر دو است. اما این مطلب مغالطه است چون دولت از زمان پهلوی‌ها تا دوره انقلاب اسلامی به لحاظ ماهیت کاملاً عوض شده است و این تحول سیاسی اجتماعی دولت و در نتیجه اقتصاد سیاسی کشور و اثر دولت در اقتصاد سیاسی را عوض کرده است.

دوره اول بعد از انقلاب اسلامی، اقتصاد دولت محور بوده است ولی چون روی گروه‌های اجتماعی متفاوت و در زمینه‌های تولید متفاوت سرمایه‌گذاری شده است، اوضاع و احوال گروه‌های مربوطه خوب می‌شود ولی مشکلی به نام «جنگ» در این میان وجود دارد، جنگ اجازه نمی‌دهد که اقتصاد کشورها براساس روش معمول خودش بگردد. ما در زمان جنگ، اقتصاد را جنگی نکردیم و کشور را در مورد سختی‌های جنگ، تکه تکه کردیم. یک عده رفتند و جنگ کردند و یک عده زندگی معمولی‌شان را ادامه دادند. شاید همچنان اقتصاد سیاسی، بر محور خودش گشت ولی تخلیه اقتصاد کشور و رسیدن بودجه کشور به در حد ۷ میلیارد دلار تا سال ۶۶ و ۶۷ آثار خاص خودش را داشت.

این دوره دوره‌ای است که تزاخم بین بازار و دولت، کماکان باقی می‌ماند و حتی بدتر هم می‌شود. کارهایی که در دولت آن زمان صورت گرفت، کارهای تخریبی بزرگی بود که هنوز هم ادامه دارد، یکی از موارد آن اختلاف با قرض‌الحسنه‌ها بود. به نظر من این کار یکی از خطاهای عمده بود، چون چنین کاری سمبل نگاه به اقتصاد بود و اینکه به چه گروه اقتصادی‌ای، میدان داده می‌شود. این کار جزء خطاهای فاحشی بود که ریشه در نوع نگاه اقتصادی سیاسی آن دوره داشت. به نظر من دعوی با سرمایه‌دار خوب بود ولی دعوا با کدام سرمایه‌دار؟ سرمایه‌داری که کاملاً وابسته است یا سرمایه‌داری که اصلاً وابسته نیست. به نظر من این بد فهمیدن نوع دعوا بود.

دوره آقای هاشمی، دوره هماهنگ شدن ما با اقتصاد جهانی در ساختار جدید آن است. یعنی در دوره جدید، تعدیل و کارهای خصوصی‌سازی را داشتیم که از دل اجماع و اشنگتن به دست آمده بود و بازسازی دوره جدید اقتصاد سرمایه‌داری بود، شکست شوروی هم این توهم را ایجاد کرد که تنها الگو، الگوی سرمایه‌داری است. در این دوره یک تخریب بزرگ صورت گرفت و آن تحریک اشتهای مصرف مردم بود ولی توسعه با تحریک اشتهای مصرف صورت نخواهد گرفت، رسیدن به مقاصد اقتصادی با تحریک انگیزه‌های دنیاخواهانه شکل نخواهد گرفت.

در غرب، کارکرد پروتستانیزم در اقتصاد تا سال‌های سال نمونه خوبی بود، یعنی افرادی که

خیلی مصرف نمی کردند ولی تولید می کردند. در کشور ما شروع این دوره با نطق مانور تجمل آقای هاشمی بود. همین اقتصاد سیاسی بود که معتقد بود برای اینکه توسعه حاصل شود، فساد هم باشد. به همین دلیل هم حتی به طور رسمی به فساد میدان داد و برای اولین بار در اقتصاد سیاسی ایران، به رشوه رسمیت داده شد. هدف اقتصاد سیاسی این دوره، اقتصاد صادرات محور بود و قرار بود به بازارهای جهانی وارد شود و برای اولین بار مسأله استفاده از منابع خارجی در ایران موضوعیت پیدا کرد.

در اقتصاد سیاسی، این مسأله مهم است که منابع از چه کسی دریافت می شود و به چه کسی داده می شود. در مقطع جدید اقتصاد جهانی، سرمایه دارها به دنبال مکانی برای سرمایه گذاری هستند و کشورهای دیگر هم به دنبال سرمایه می گردند. یکی از مشکلات مهم اقتصاد توسعه در این مرحله این است که چه کسی می تواند توجه سرمایه دارها را جلب کند تا بیایند و در کشور او سرمایه گذاری کنند و یکی از دلایل عدم توسعه کشورها در این مرحله این است که می گویند منابع جهانی آن قدر وجود ندارد که اولویت های سرمایه گذاری شامل حال آنها هم بشود.

در این مقطع ما مبنی را بر سرمایه گذاری خارجی گذاشتیم و دولت را هم تخریب کردیم چون در این مقطع، مطابق حرف های تاجر و ریگان، دولت موضوعیت ندارد ولی باید دقت کرد که دولت برای غربی ها موضوعیت ندارد و من به شدت با این حرف مخالفم که در ایران دولت نمی تواند یا نباید نقشی در اقتصاد داشته باشد. حتی در جهان هم مسأله به این شکل نبوده و نیست. به عنوان مثال وقتی در انگلستان مترو را خصوصی کردند مردم سر و صدا کردند و گفتند اگر دولتی باشد کار آیی اش بیشتر است، یعنی تغییر سیستم مترو از دولتی به خصوصی به دلیل عدم کار آیی نبود، بلکه به اعتبار این بود که قرار شده بود هزینه های دولت کاهش پیدا کند و منابع وجود نداشت مشکلی که از دهه ۷۰ در غرب پیدا شد این بود که «ما می خوریم ولی دیگر ما به ازاء آن را نداریم» در نتیجه باید مصرف کاهش پیدا می کرد، بخشی از کاهش مصرف هم با اقتصاد سیاسی بود، یعنی نقش دولت در جامعه کم شود که البته به دلیل عدم کار آیی هم نبود، چون کارآمدترین دولت ها، دولت غربی بوده اند، بلکه به دلیل هزینه های ناشی از نقش و کارکرد اجتماعی و سیاسی دولت بود.

اقتصاد سیاسی دوره آقای هاشمی و بعد دوره آقای خاتمی - که ادامه همان اقتصاد سیاسی بود - اقتصاد سیاسی ای بود که قصد داشت ما را در این ساختار جدید ادغام کند. یعنی اگر اقتصاد سیاسی زمان شاه این بود که دولت را تمرکز بدهد و تغییراتی ایجاد کند تا بین اقتصاد ما و اقتصاد

غرب برای استعمار تطبیق حاصل شود که واقعاً هم موفق بود و قرار بود اقتصاد ایران را تخریب کند و واقعاً هم تخریب کرد و گروه‌های اجتماعی جدیدی در ایران ایجاد کرد و روند تولید و توزیع را دگرگون کرد، دوران بعد از انقلاب هم دوران اول بعد از انقلاب، دوران علی‌الاصیل ناموفقی نبود، گرچه دولت‌محور بود. البته دولت در کشور ما ضعف‌هایی دارد ولی حل و فصل آن به انجام چنین کاری نبود که صورت گرفت، یعنی دولت آقای هاشمی نتوانست علی‌رغم برنامه‌هایی که داشت کوچک شود و دولت آقای خاتمی هم که تمرکزی بر اقتصاد نداشت و همان روند قبل را ادامه دادند و کار جدیدی نکردند. در این دوره تراحمی که در اقتصاد سیاسی ایران صورت گرفت، گسست و شکافی بود که بین مجموعه‌های اصولگرا و طیف آقای هاشمی به وجود آمد، چون محل کار آقای هاشمی و افرادی که قرار بود کار تولید انجام دهند، مدرن‌های امروزی و از طیف کارگزاران بودند، گروه‌های اجتماعی‌ای که آقای هاشمی را حمایت کردند، طیف‌های خاصی بودند.

در دوره آقای احمدی‌نژاد به اقتصادهای خرد توجه شد، هر چند برخی معتقدند که دولت نهم در این مورد شکست خورده است، و مثال بارز آن را در وزارت کار می‌دانند که سرمایه رفته است ولی اشتغالی ایجاد نشده است که از نظر بنده این ارزیابی محل سؤال است.

یکی از دیگر نکات این دوره توجه به جذب سرمایه‌های خارجی است که باید پرسید این چه چیز متفاوتی نسبت به اقتصاد سیاسی گذشته است؟ تمرکز آقای احمدی‌نژاد از گروه‌های بالا به گروه‌های پائین منتقل شده است و از منظر اقتصاد سیاسی این تحول مهمی است اما فراتر از این تحول بسیار مثبت و درست، بنده تغییرات عمده بویژه از حیث نوع رویکرد به سرمایه‌های خارجی و اقتصاد بین‌الملل مشاهده نکرده‌ام. در هر حال من در مورد آقای احمدی‌نژاد به لحاظ اقتصادی روشن نیستم، باید منتظر بود و آینده را دید.

نکته مهم از نظر بنده در این دوره این است که دولت احمدی‌نژاد ظاهراً می‌کوشد که اقتصاد سیاسی ایران را بر پایه‌های اجتماعی و سیاسی جدیدی قرار دهد، به این معنی که محوریت طبقات بالا، سرمایه‌دار و غرب‌گرا را در ایران مورد تشکیک قرار داده و به جای آن بر طبقات پایین و نوبی تأکید می‌کند. اما نکته این است که به نظر می‌رسد تمام جهات این سیاست‌ها مورد توجه قرار نگرفته است و طرح کلی دچار مشکل است.

دکتر خوش‌چهره به استفاده کردیم. جناب آقای دکتر خوش‌چهره! آیا در تکمیل مطالب مورد اشاره در سیر تاریخی‌ای که تحولات اقتصاد سیاسی ایران داشته است، نظری دارید؟ موارد مهمتر کدام‌ها بوده‌اند؟

دکتر خوش‌چهره: من تحلیل خودم را از زمان محمدرضا شاه به بعد ارائه می‌دهم، چون خیلی از ساختارهای اقتصاد سیاسی کشور که در کارکردها تعیین‌کننده هستند از آن دوره به ارث رسیده است و بعد از انقلاب بسیاری از آنها را نتوانستیم تغییر دهیم. ساختارهای تولید، صنعت، آموزش عالی و ... علی‌رغم نوسازی‌هایی که انجام گرفته است، از همان زمان باقی مانده است. سؤال اساسی این است که این ساختارها چگونه شکل گرفت. بعد از جنگ جهانی در سال ۱۹۴۵ میلادی شاهد هستیم که بلافاصله جنگ سرد شروع می‌شود و حمله به آلمان نازی توسط متفقین و شوروی به برلین رسیده و بعد برلین غربی و شرقی و بعد دیوار برلین به وجود آمده و اثر خود را بر تعاملات بین‌الملل و اقتصاد جهان می‌گذارد و امتداد این دیوار به بسیاری از کشورها از نظر قطب‌بندی کشیده می‌شود.

جنگ سرد اوج خودش را از ۱۹۴۸ میلادی به بعد نشان داد و جنگی تمام عیار در تمام عرصه‌ها، به جز عرصه نظامی شروع شد و آمریکا و شوروی به این نتیجه رسیدند که جنگ بین خود را از طریق اقمارشان انجام دهند. در آن مقطع یارگیری جهانی شروع شد و شوروی سابق در ایران تلاش بسیار کرد ولی در این تقسیم‌بندی ایران جزء اقمار غرب قرار گرفت و این مطلب تبیین‌کننده رفتار ما در اقتصاد سیاسی و همین‌طور سایر قلمروها بود.

اساس این شکل‌گیری که بعد خودش را در اقتصاد هم نشان داد به ایجاد سازمان برنامه به دستور ترومن در ایران بود که توسط مشاورین امریکایی و گروه هاروارد که به ایران آمده و سازمان برنامه را شکل دادند. همانطور که از نام این سازمان مشخص است، سازمانی است که قصد دارد برنامه‌ریزی کند و در حقیقت تحولات ساختاری و صنعتی و اجتماعی را ایجاد می‌کند. در پنج برنامه عمرانی اول آن زمان می‌توان تمام مقدرات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و ثروت-قدرت را در قالب سازمان برنامه پیگیری کرد.

طبق برنامه سازمان برنامه، ایران باید در غرب استحاله و ادغام می‌شد و به بازار مصرف بادوام تبدیل می‌شد، بنابراین در اینجا تمام عوامل بازدارنده و موانع دستیابی به استحاله و غربی شدن باید از بین می‌رفت. در اینجا یکی از موانع روستاها بود، یکی از مقولاتی که به مقابله با روستا

کمک می‌کرد، بی‌هویتی بود. بایستی شرایط برنامه‌ها به گونه‌ای اقتصاد و سیاست را پیش می‌بردند که به بی‌هویتی و خصوصاً بی‌هویتی مذهبی بیانجامد.

بنابراین بی‌هویتی مذهبی خودش را در کاهش جمعیت روستاها نشان داد. وقتی که سازمان برنامه در ایران ایجاد شد، ترکیب جمعیتی کشور ۷۵٪ روستانشین و ۲۵٪ شهرنشین بود و با یک جمعیت قلیل شهرنشین امکان پیگیری اهداف اقتصاد سیاسی جهانی وجود نداشت، بنابراین یکی از جهت‌گیری‌های اقتصاد سیاسی آن دوره، زوال روستاها و به تبع آن کشاورزی بود، یعنی کشاورزی‌ای که خودکفایی را نتیجه می‌داد و محل تولید آن در روستاها بود، دچار بحران‌های جدی گردید. روستاها که اصالت‌های مذهبی هم داشتند، طبق برنامه آنها بایستی مورد تخریب قرار می‌گرفتند. بنابراین ما دو جریان هجوم از روستا به شهر داریم که جدای از مهاجرت‌های طبیعی دوران صنعتی شدن است.

در یک نگاه ساده می‌توان گفت الگوی روستو پیاده شده است، چون روستو آخر خط الگوی اقتصاد سیاسی را تحت عنوان الگوی توسعه‌ای ارائه می‌داد که گسترش شهرنشینی در آن فرآیند و مرحله جهش و قبل از جهش و حرکت به سمت بلوغ را در بر می‌گرفت که بعد به جامعه مصرفی منجر می‌شد که در اقتصاد ایران تبدیل به جامعه مصرفی غربی شد و به سمت نوعی بی‌هویتی مذهبی پیش رفت که کارکردهای خودش را بایستی در اقتصاد هم نشان می‌داد. بنابراین این جریان بایستی با سازمان برنامه دنبال می‌شد. سازمان برنامه هم در قالب برنامه‌هایش بررسی می‌کرد که چه ساختارهایی را ایجاد کند که این ساختارها تسریع کننده و تسهیل کننده این جریان باشد.

شروع کار سازمان برنامه هم با برنامه‌های عمرانی بود. برنامه اول چند پروژه داشت که در جریان تحکیم نفوذ امریکا بود و عمده این پروژه‌ها در مخبرات، در جاده و سد برای تبدیل ایران به یک بازار گسترده و مصرفی بود. به عنوان مثال سد را اگر بررسی و تحلیل دقیق‌تری داشته باشیم، اقدامی عمرانی محسوب می‌شود ولی جهت‌گیری سدسازی و در حقیقت کارکرد اصلی‌اش این نبود که سطح زیر کشت بالا برود، بلکه هدف سد، ایجاد الکتریسته بود که نهاده‌ای مصرفی محسوب می‌شود و جهت آن تولید نیست، چون زمینه‌ای برای ورود کالاهای مصرفی بود. شما اگر اکثر سدهای کشور را بررسی کنید، خروجی سد تولید الکتریسته است و این جریان الکتریسته عمدتاً برای مصرف شهری است. بزرگراه‌هایی که ساخته می‌شد، مسیرهای اصلی به

بزرگراهها در میان کشورهای ایران، ترکیه و ... هم با اهداف خاصی ساخته می‌شد اگرچه در ظاهر پروژه‌های عمرانی محسوب می‌شد. امروزه حتی بانک جهانی هم پروژه‌هایی را تحمیل می‌کند و با وام‌هایی که می‌دهد، پروژه‌ای را تعریف می‌کند، وقتی پروژه‌های مدنظر آنها پیاده می‌شود، در عین حال که گروه‌های هدف خاص خود را پیدا می‌کند، زمینه‌های اقتدار، رکود و سلطه و حاکمیت غربی را هم ایجاد می‌کند، پس بنابراین اقتصاد سیاسی ایران به تعبیری با توجه به ایجاد سازمان برنامه و بودجه و تسلط بیشتر غرب و در رأس آن امریکا، در ایران شکل می‌گیرد.

بنابراین مسائلی مانند زوال بخش کشاورزی، توجه به شهرنشینی تأثیر خود را به خوبی نشان می‌دهد و متأسفانه بعد از انقلاب هم همین ساختار با شدتی کمتر ادامه پیدا می‌کند و علی‌رغم تحول در نگاه‌های ارزشی، آمار سال ۱۳۸۵ نشان می‌دهد که نزدیک ۷۰٪ جمعیت کشورمان شهرنشین شده است که البته چند درصدی هم باید آن را بیشتر دانست و آمار سال‌های تأسیس سازمان برنامه و بودجه که ۷۵٪ روستائین و ۲۵٪ شهرنشین را نشان می‌داد، کاملاً برعکس شد و این یکی از نتایج و کارکردهای اقتصاد سیاسی است که از این چنین نتایجی می‌توان به ابزارها و دلایل بیشتری دست یافت.

جریان دوم از زمان شاه، مربوط به گروه‌های هدف بود، با توجه به اینکه مقبولیت و مشروعیت در حاکمیت مقوله‌ای مهم است، اقتدار شاه به ناتو و هم پیمانان خودش بود و به مردم کاری نداشت و گروه‌های هدف خودش (یعنی منتفعین اصلی کارکردهای اقتصاد سیاسی) را با توجه به چنین رویکردی، «مدیران ارشد»، «خاندان رژیم شاهنشاهی و بستگانش» «امرا» و «دانشگاهیان و فرهیختگان» قرار داد.

این گروه‌های هدف و جهت‌گیری‌هایی که باید ایران تبدیل به بازار مصرف گردد در کنار وابستگی به اقتصاد نفت، افزایش پیدا کرد و آمار سازمان برنامه دقیقاً این آمار را نشان می‌دهد، بیشترین سرمایه‌گذاری‌ها به جای بخش کشاورزی و یا صنایع کوچک و ... به صنعت و معدن و نفت اختصاص می‌یابد، طوری که در برنامه چهارم توسعه درآمد کشور از نفت، یک میلیارد دلار بود و در سال ۴۸ به بعد تبدیل به چهار میلیارد دلار می‌رسد.

جریان انفجار درآمد نفت جریانی بسیار تعیین کننده بود، که سیری صعودی را طی می‌کند و تولید ۶ میلیون بشکه در روز را به عنوان رکوردی در آن زمان داشتیم، داریم که با توجه به سطح تقاضای بازار جهانی و ... کارکردهای اقتصاد سیاسی را به جای می‌گذارد.

بنابراین وابستگی کشور به نفت از ۴ میلیارد دلار، یک مرتبه به ۲۰ میلیارد دلار افزایش می‌یابد، در حالی که هیچ جای دنیا چنین ثروتی را یک دفعه تجربه نکرده است، این پنج برابر شدن درآمد نفتی با توجه به نگاههای رژیم پهلوی که متأثر از خودباختگی آن دوره بود، شرایط اقتصادی ایران را با شتاب به سمتی برد که شاید اگر انقلاب صورت نمی‌گرفت، بازگشت از آن غیر ممکن می‌شد. در جملات حضرت امام (ره) هم اشاره‌ای بود که فرموده بودند ای کاش این انقلاب در ۱۵ خرداد شروع شده بود، فرمایش ایشان دقیقاً ناظر به همین بود، چون از ۱۵ خرداد ۱۳۳۲، بعد از مصدق، شاه فرصت کرد که ساختارها را تغییر دهد، که تمام ساختارها به سمت شکل گرفتن رفت و ساختارهای مصرفی، تشکیلاتی، سلسله مراتب‌ها، اختلافات طبقاتی و ... از این زمان به بعد شکل گرفت.

اما بعد از انقلاب جهت‌گیری‌ها تغییر کرد و شعارهایی مانند استقلال (در اوج وابستگی و استحاله به ارث رسیده از قبل) خودکفایی دادیم و گروههای هدف عوض شد و بنابر فرمایش حضرت امام (ره)، گروههای محروم و مستضعف به عنوان گروههای هدف قرار گرفتند. یعنی جهت‌گیری برنامه‌ها نیز باید به گونه‌ای می‌شد که منتفعین اصلی، گروههای محروم و مستضعف باشند که این مطلب کارکردهای اقتصاد سیاسی را به شدت متحول می‌کرد.

از این رو در مقطع اول انقلاب، در فضایی پیش‌بینی نشده توانستیم یکسری از مناسبات که تحت سلطه غرب در ایران بود را برهم بزنیم، اما تمام تلاش غرب این بود که این جریان شکل‌نگیرد و تهاجم غرب به ایران از اختلاف‌افکنی میان قومیت‌ها تا براندازی توسط کودتا و منافقین آغاز گردید. همه این کارکردها، نقش عوامل برونزا و در رأس آنها استکبار جهانی را در شکل‌دهی و جهت‌دهی جریاناتی که خودش را در اقتصاد سیاسی هم قطعاً می‌توانست نشان دهد، معلوم می‌کند.

در چنین شرایطی، جنگ هم به ما تحمیل شد که برای براندازی کامل نظام شکل گرفته بود. در دوران جنگ تحمیلی ضمن آنکه گروههای هدف، گروههای محروم و مستضعف بود و تغییر مناسبات توزیع قدرت و ثروت و اقتصاد پیگیری می‌شد به سمت جریانی تحمیلی هم در حوزه اقتصاد سیاسی حرکت کردیم. یکی از قلمروهای حساس اقتصاد سیاسی منافع ملی است (که کارکرد اقتصاد سیاسی را در راستای آن هم باید تحلیل کرد) که بررسی می‌کنند منافع ملی با این گروه سیاسی چگونه تأمین می‌شود و با گروه سیاسی دیگر، چگونه تأمین خواهد شد؟

در منافع ملی سه دسته قلمرو، هدف قرار می‌گیرد: ۱- اهداف اقتصاد رفاهی ۲- اهداف امنیتی ۳- اهداف ارزشی.

هر سه این اهداف بعد از انقلاب تغییر کردند، نگاههای ارزشی و گروههای هدف تغییر کرد، اهداف امنیتی هم از وابستگی به ناتو، به دفاع متکی بر مردم تغییر کرد و متعاقباً در بحث از اهداف رفاهی، اهدافی مشترک مانند رونق تولید، رونق اقتصاد، رونق اشتغال و ... هم وجود داشت.

هدف اصلی اقتصاد سیاسی ما در خلال جنگ، امنیتی بود که به حفظ سرحدات، حفظ حاکمیت، حفظ نظام و ... تعریف می‌شوند. برخی به غلط برای اینکه نشان دهند جهت‌گیری‌های انقلاب منفی بوده است، دوره ۱۰ ساله اول انقلاب و جنگ را به شدت زیر سؤال می‌برند ولی این کار اشتباه است که کارکردهای حاکمیت در دوران جنگ را معیار قرار دهیم. چون در راستای منافع ملی، اولویت اقتصاد سیاسی ما در آن دوره، اهداف امنیتی بوده است.

ولی این اشتباه در اقتصاد سیاسی ما صورت گرفت که یک عده فرصت‌طلبی کردند و عده‌ای هم عرضه فرصت کردند. در غرب هم با همین معیارها به ارزیابی می‌پردازد و در دوران جنگ‌ها هیچ‌گاه به سنجش معیارهای رفاهی نمی‌پردازد و اصلاً در مطالعاتشان هم به آن نمی‌پردازند بلکه حفظ نظام و مرزها، هدف اصلی قرار می‌گیرد. بنابراین اقتصاد سیاسی این دوران توانست مأموریت سنگینی را انجام دهد که اتفاقاً ما در چنین جنگی موفق بودیم. اگر اولویت تحلیل ما از شرایط دوران جنگ به اهداف امنیتی انتقال یابد، درست تحلیل شده است و اختلافات و ایرادات، بعد از جنگ خصوصاً قابل ارزیابی است که از حالت اقتصاد جنگی بیرون آمده‌ایم، البته خطاهای دوران جنگ را هم نادیده نمی‌گیریم.

همان‌طور که ذکر شد، جهت‌گیری‌های اقتصاد سیاسی ما بعد از انقلاب خوب بود و جهت‌گیری‌هایی مطرح شد که برای تبیین اقتصاد سیاسی فوق‌العاده حائز اهمیت است؛ بحث‌هایی مانند استقلال و خودکفایی بجای وابستگی، گروههای هدف، عدالت و ... از جمله جهت‌گیری‌های مطرح بود که الان هم چنین مشکلی در زمینه اقتصاد سیاسی وجود دارد و فقط جهت‌گیری‌ها بیان می‌شود و کارکرد دولت نهم، مدل الگوی اول انقلاب است و بیشتر جهت‌گیری‌ها را معلوم می‌سازد ولی الان دیگر به شیوه، روش و برنامه‌های نیاز است و با پروژه نمی‌توان کار را پیش برد. مواردی مانند صندوق مهر رضا، پروژه هستند در حالی که نیاز به یک برنامه است که در عرصه اقتصاد سیاسی مطرح شده و قابل دفاع باشد.

در ابتدای انقلاب جهت‌گیری‌هایی تبیین شد، ولی اقتصاد سیاسی واقعی پس از انقلاب را بایستی از برنامه اول توسعه کشور در نظر گرفت که در زمان آقای هاشمی بوده و به سمت یک الگوی رفاهی که از غرب دریافت شده بود، رفتیم. در اینجا نقش تهاجم غربی را در نظام تصمیم‌گیری سیاسی، بسیار قوی می‌دانم. یعنی وقتی جهت‌گیری‌ها و رسیدن به نقاطی آرمانی مطرح شد، چون نسخه‌ای بومی نداشتیم و اتاق فکر برای بررسی و اظهار نظر در این موارد وجود نداشت، سراغ نسخه‌های غربی رفتیم و حتی گروه‌های پردرآمد به عنوان هدف مطرح شد، و اینطور استدلال می‌شد که سطح پس‌انداز این گروه‌ها بالاتر بوده و تمرکز سرمایه و انباشت سرمایه باعث رونق اقتصادی می‌شود، در حالی که این انباشت سرمایه با گروه‌های کم درآمد حاصل نمی‌شود و این استدلال اشتباه است.

جریانی که طی آن می‌بایست ایران را از اهداف آرمانی‌اش دور کند، بایستی خود را در یک جریان مصرف‌گرا نشان می‌داد یک جامعه مصرف‌گرای غربی که این مصرف‌گرایی از چنین نقطه‌هایی شروع می‌شود. به عنوان مثال بحث مناطق آزاد در مجلس سوم مطرح شد که آیا الگوی رشد و توسعه است یا نه؟ گفته می‌شد که اگر به دنبال رونق اقتصادی هستید، باید مناطق آزاد ایجاد نمائید و سه منطقه آزاد توصیه شد. به طور همزمان بایستی به طراحی‌ها هم توجه کنیم. من با توجه به اینکه عنوان رساله‌ام «نقش مناطق آزاد در فرایندهای توسعه» است و عضو اتحادیه جهانی مناطق آزاد هم هستم و در این مورد تحقیق بسیار انجام داده‌ام، برپایه بینش می‌دانستم که چنین نسخه‌ای، معنی‌دار است که سه منطقه آزاد به ترتیب خاصی جریان ورود کالای مصرفی را سازمان دهی کنند و کارکردهای این امر بر اقتصاد، به شدت غلیظ شد. آن مناطق آزاد که شکل گرفت، روندی طی شد که الان ۲۷ منطقه آزاد تجاری داریم و رکورددار مناطق آزاد در دنیا هستیم ولی کارکرد آنها هم عموماً وارداتی است.

در کنار این مسائل می‌توان به مطالبی هم اشاره داشت که در کنار یکدیگر روندهایی را در اقتصاد سیاسی شکل می‌دهند. مثلاً آقای کرباسچی به عنوان شهردار تهران، اصالت را در زمان تغییر کاربری‌ها، به کاربری تجاری می‌دهد، در حالی که به طور منطقی، زمین‌های شهری بایستی بین کاربری‌های مختلفی مانند منطقه سبز، درمانی، مسکونی و... تقسیم شود. چون عقبه مناطق آزاد مصرفی کردن مردم است که در تغییر کاربری‌های شهری تجلی پیدا می‌کند و اکنون بیشترین سرانه تجاری را در کلان شهرها داریم. مقایسه عددی تعداد مغازه‌ها، پاساژها و

بوتیک‌های سطح شهرهای ما با دیگر کشورها روند غیر عادی پیش گرفته شده در کشور را به خوبی نشان می‌دهد. ما به نیت افراد تعرضی نداریم ولی چنین تهاجمی در کشور به وجود آمد. این بیان که مصرفی شدن جامعه، امری حساب شده بوده است را در تصویر مناطق آزاد می‌توان دید که کارکرد خود را در برنامه‌ریزی‌های شهری با گسترش پاساژ و مغازه و سرانه‌های تجاری نشان می‌دهد به گونه‌ای که ما رکورددار سرانه فضای تجاری هستیم.

بنابراین در اقتصاد سیاسی ما تلاش جدی‌ای در جریان است که گروه‌های هدف تغییر کنند و حتی واژه‌های مرتبط نیز تغییر کرد. مثلاً اقشار مستضعف به قشر آسیب‌پذیر تغییر یافت. چه کسی این واژه را جا انداخت؟ در تحلیلی که ارائه شد، اگرچه نقش سازمان برنامه بسیار مهم و اساسی بوده است ولی ناچار بودیم که به سرعت عبور کنیم. ما الان چون هنوز این تعاملات را ریشه‌یابی نکرده‌ایم و آن را نشناخته‌ایم، اگرچه مسئولین اجرایی با انرژی بالا و شعارهایی آرمانخواهانه وارد صحنه شده‌اند ولی به دلیل ناشناخته ماندن مناسبات و عدم ارائه دیدی تحلیلی، دوباره گرفتار دام خواهیم شد و نیاز به برنامه ضروری است.

در اقتصاد سیاسی ایران با توجه به جریان تقسیم بین‌المللی کار که در دهه ۵۰ میلادی مطرح شد و کشور ما را به سمت تک محصولی و تأکید بر نفت پیش رفت، بعد از انقلاب خیزی به سمت تغییر مناسبات برداشتیم ولی اسیر ساختارهای به ارث رسیده شدیم. نظام برنامه‌ریزی ما هم در خلال جنگ در جریان مواردی تحمیلی بر ما قرار گرفت ولی بعد از جنگ ریشه خطاها از همانجا که عرض کردم شروع شد که نفوذ غلیظ دنیای سلطه را شاهد بودیم که به جهت و هدف دادن می‌پرداخت و اهدافی واهی را مهم جلوه می‌کرد و به تغییر اولویت‌ها می‌پرداخت. متعاقباً مهمترین هدفی که به نظر من غرب در اقتصاد سیاسی ما احتمالاً دنبال می‌کند، شعار عدالت است که آموزه‌های دینی ما به آن هویت می‌دهد و بیشترین قلمرویی که مورد حمله است، همین قلمرو عدالت است. یعنی ما به اسم عدالت، گسترش فقر می‌کنیم، به اسم عدالت شکاف طبقاتی ایجاد می‌کنیم. این جریانی است که علی‌رغم خوب بودن نیت مسئولین پیش می‌رود. آسیب‌شناسی این مقوله نشان می‌دهد که یک جریان سازمان یافته در این زمینه فعال است که در مورد اقتصاد سیاسی بسیار قابل تأمل است و از همین طریق هم می‌توان مناسبات ثروت، قدرت را تحلیلی ریشه‌ای تر نمود.

می‌توان خلاصه‌ای از مذاکرات را تا کنون اینطور بیان کرد؛ آقای دکتر راغفر

اشاره‌ای به نظرات والرشتاین داشتند که ناظر به افول قدرت‌ها و تغییر وضع فعلی قدرت‌های بزرگ بود که اوایل قرن ۲۱، را به عنوان نیمه‌ای پرآشوب در پیش داریم که خاورمیانه هم به خاطر خیزش‌های اسلامی و هم به دلیل انرژی مطمح نظر قدرت‌هایی قرار خواهد گرفت که در حال افول هستند که آن کشورها برای حفظ بقاء خودشان حداکثر سوء استفاده را از قدرت موجودشان خواهند کرد، خصوصاً در مورد ایران که از لحاظ ژئوپلیتیک، موقعیت خاصی دارد.

آقای دکتر راغفر در مورد اقتصاد سیاسی ایران، کارکرد نهادها را از همه عوامل تأثیرگذار، مهمتر می‌دانند و اینکه این نهادها اگر دچار بدکارکردی یا کج کارکردی شوند، نه تنها توسعه را تأمین نمی‌کنند، بلکه مانع توسعه هم هستند و به نهادهای ضد توسعه تبدیل می‌شوند. برخی از نهادها هم هستند که توسعه مشروط بدان‌ها است. در مورد ایران در مقام بررسی نهادها، ابتدا به نهاد قضایی اشاره داشتند که دچار کارکردی غلط است و از مالکیت خصوصی نمی‌تواند دفاع کند، مواردی مانند چک وضعیت نابسامانی دارند و بعد به سیاست‌های تعدیل ساختاری اشاره داشتند و اینکه آثار آن سیاست‌ها تشکیل شهرک‌های اقماری، بچه‌های خیابانی و زنان خیابانی است. بعد به نهاد تولید اشاره کردند که متأثر از نهاد سیاسی بوده و حول نفت شکل گرفته است.

آقای دکتر راغفر به سیاست‌های دولت نهم هم اشاره داشتند که برخلاف آنچه که اظهار می‌شود، سیاست‌هایی ضد توسعه و عدالت است و تورم که از نتایج عملکرد اشتباه دولت است، آسیب‌زا شده است به علاوه که آثار درازمدت داشته و فقر و نابرابری را گسترش خواهد داد.

آقای دکتر کجویان نیز با اشاره به تعریف اقتصاد سیاسی، آن را فلسفه اقتصادی دانستند و منظور از اقتصاد سیاسی در نظر ایشان، چنین بحثی است. اینکه چه ساختار اقتصادی و چه نظم اقتصادی و چه قوانین و آئین‌نامه‌هایی را باید داشته باشیم و ... سئوالاتی هستند که اقتصاد سیاسی بدان‌ها پاسخ می‌دهد. ایشان سیری تاریخی را ذکر کرده و اقتصاد سیاسی معاصر ایران را به چهار دوره تقسیم کردند. دوره اول از شروع ارتباطات اقتصادی - سیاسی با غربی‌ها در دوره استعمار تا زمان روی کار آوردن رضاخان و تأسیس رژیم پهلوی توسط انگلیسی‌ها است. سپس دوره حکومت رضاخان تا سرنگونی وی و کودتای ۲۸ مرداد است. دوره سوم، دوره محمدرضا شاه پهلوی است که معاصر شکل‌گیری اقتصاد توسعه در جهان می‌باشد. سپس دوره پس از انقلاب اسلامی است که خود مراحل مختلفی داشته است. گفته شد که تا پیش از انقلاب اسلامی، اقتصاد سیاسی کشور عمدتاً حول عنصر خارجی و اقتضانات اقتصاد سیاسی غرب شکل می‌گرفت. بر این اساس اقتصاد سیاسی دوره رضاخان تحت تأثیر اقتصاد سیاسی استعمار و اقتصاد سیاسی

پهلوی دوم تحت تأثیر یا محوریت اقتصاد سیاسی توسعه بود. گفته شد که بعد از انقلاب اسلامی، اقتصاد سیاسی ایران محوریت داخلی پیدا می‌کند؛ اگر چه که اثر اقتصاد سیاسی غرب از جهات مختلف ادامه داشته است. این اثر بویژه از زمان آقای هاشمی به شکل بارز، ظاهر و تشدید می‌شود. چون اقتصاد سیاسی کشور از این مرحله بار دیگر بر محوریت تحولات اقتصاد سیاسی غرب که تحت نظر نهادهای جهانی مثل اجماع واشنگتن یا صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، نظریه پردازی و اعمال می‌شود، قرار می‌گیرد. گفته شد که مهمترین ویژگی اقتصاد سیاسی دولت احمدی‌نژاد، تلاش برای تغییر شأن اقتصاد اجتماعی از طبقات بالا و غرب‌محور به طبقات پایین و بومی بوده است. آقای دکتر خوش‌چهره هم به مسائل بعد از جنگ جهانی دوم (بعد از ۱۹۴۵ میلادی) و به ویژه از سال ۱۹۴۸ میلادی که تحولاتی شروع می‌شود و وارد جنگ سرد و اعمار می‌شوند. ایشان به ساختارهای دوره محمدرضا شاه به بعد اشاره داشتند و سازمان‌هایی که از آن دوره به ارث رسیده است و برنامه‌هایی که به دستور ترومن در ایران اجراء شد و اینکه ایران به یک بازار مصرف بادوام تبدیل شود، در آن دوره روستا به عنوان مانع غربی شدن، مورد حمله قرار گرفته و چون قرار است بی‌هویتی مذهبی صورت بگیرد و حرکت‌ها ضد روستا است طوری که جمعیت امروزه ما در روستاها به ۲۵٪ و جمعیت شهرنشین به ۷۵٪ تغییر یافته و الگوی روستو به عنوان الگوی توسعه انتخاب شده است که شهرنشینی الگوی توسعه بوده و افراد وارد شهر می‌شوند و کارهای انجام شده، در راستای دامن زدن به مصرف است، حتی طرح‌های سدسازی. توجه به گروههای هدف در زمان شاه، انفجار قیمت نفت و مصرفی شدن ایران و وابستگی شدید به قیمت نفت از مسایل قابل تأمل در شناخت اقتصاد سیاسی قبل از انقلاب از نظر آقای دکتر خوش‌چهره است که با پیروزی انقلاب جهت‌گیری‌ها به نحو مطلوبی اصلاح شده و گروههای هدف هم به مستضعفین تغییر می‌یابد و با شروع جنگ قلمرو حساسی بنام منافع ملی در عرصه اقتصاد سیاسی شکل می‌گیرد. آقای دکتر خوش‌چهره به الگوهای رفاهی و غربی دوران آقای هاشمی اشاره داشتند که به دلیل نداشتن اتاق فکر، مطرح شده و کشور را مصرفی‌تر کرد. سپس به نقد مناطق آزاد تجاری و تغییر نامتناسب کاربری زمین‌های شهری به تجاری پرداختند. در تحلیل شرایط امروزین اقتصاد سیاسی نظر آقای دکتر خوش‌چهره این است که اولاً زمان ارائه جهت در مسایل اقتصادی گذشته است و بایستی برای جهت‌های اعلام شده برنامه داشت نه اینکه به پروژه‌هایی مانند صندوق مهر رضا اکتفا کنیم، ثانیاً باید به آسیب‌های شعار عدالت هم توجهی ویژه داشت.

با ادامه بحث در خدمت آقای مهندس نبوی هستیم. بفرمائید!

مهندس نبوی: از مباحث نظری اقتصاد سیاسی دو نتیجه گرفتیم، یکی همان چیزی که به عنوان فلسفه اقتصاد مطرح بوده است و دیگری مطالبی که ناظر به کارآمدی است. اقتصاد سیاسی باید بتواند فلسفه اقتصادی ما را روشن کند، از فلسفه هم باید و نیاید و ارزش‌های متبوع استخراج می‌گردد، که این تحت تأثیر مبانی اسلامی هم هست، ما از نظر اقتصاد اسلامی، یکسری مکاسب محرمه، مباحات و مکروهات را داریم. در قانون اساسی هم مبانی ارزشی اقتصاد ما به خوبی تبیین شده است که مثلاً اصل دوم قانون اساسی در بند ج اشاره دارد که: نفی هرگونه ستمگری و ستم کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، قسط و استقلال سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و همبستگی ملی.

در اصل ۳، بندهای ۹، ۱۲ و ۱۳ ناظر به همین موارد است؛ نفی تبعیضات و ایجاد امکانات عادلانه برای همه در تمام زمینه‌های مادی و معنوی، در بند ۱۲ هم مطرح شده است که پی‌ریزی اقتصاد صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی، جهت ایجاد رفاه، رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه، مسکن، کار، بهداشت و تعمیم بیمه.

در بند ۱۳ هم به تأمین خودکفایی، علوم، فنون، صنعت، کشاورزی، امور نظامی و مانند این اشاره شده است. به خصوص در مورد اقتصاد، اصول ۴۳ تا ۵۵ را داریم که اصل ۴۳ به مواردی مانند تأمین نیازهای اساسی، خوراک پوشاک، مسکن، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش، تأمین شرایط و امکانات کار برای همه، منع اضرار به غیر، منع اسراف و تبذیر و پیشرفت اقتصادی کشور، تأکید بر افزایش تولیدات کشاورزی، دامی و صنعتی اشاره دارد.

اصل ۴۴ بیشتر به فعال شدن بخش خصوصی و تعاونی‌ها ناظر است. اصل ۴۵ نیز به انفال و ثروت‌های عمومی اشاره دارد. اصل ۴۹ هم در مورد بازگرداندن اموالی که غیر قانونی در دست افرادی قرار گرفته است به بیت‌المال صحبت می‌کند، حفظ محیط زیست و سیاست‌های توسعه پایدار هم مورد اشاره است.

در مورد تخصیص منابع، معمولاً دولت‌ها براساس ارزش‌هایی نسبت به تخصیص منابع اقدام می‌کنند، این ارزش‌ها را در دولت‌های مختلف می‌توان بررسی کرد که ملاک هر یک برای تخصیص منابع چه بوده است. تخصیص منابع براساس چه ارزش‌هایی بوده است؟ سپس سیاست‌های مالی و پولی که تحت تأثیر اقتصاد سیاسی است، اتخاذ می‌شود. بعد ابزار درآمدی دولت که ناظر به وضع مالیات و مصادره است، افزایش یا کاهش قدرت خرید، سیاست‌های

اجتماعی که فرصت‌های تحصیل اشتغال را برای چه گروه‌هایی تأمین می‌کند و رشد اقتصادی اصولاً از طریق دموکراسی می‌خواهد تأمین شود یا حکومت مطلقه و بالاخره عوامل اقتصاد سیاسی که در ایران مؤثر بوده‌اند چه چیزهایی هستند؟ قبل از انقلاب، مسأله دخالت خارجی، نفت و بخش قوی دولتی مطرح بوده‌اند و بعد از انقلاب، به فرآیند اسلام و انقلاب و رشد جوانان تحصیل کرده اشاره می‌شود.

در زمان قبل از انقلاب با افزایش درآمد نفت از سال ۱۳۵۱ هجری، تغییر و دگرگونی‌های قابل توجه اقتصادی به وجود می‌آید و درآمد هنگفت نفت وارد بودجه می‌شود. چیزی که در ایران سابقه دارد، این است که برای کشور ما با موقعیت و منابع انرژی که داشته است، این مأموریت تعریف شده بوده که نفت به خوبی استخراج شود به صورت کارآمد در اختیار کشورهای غربی قرار بگیرد و آنها استفاده کنند. پس ساختار اقتصاد ما را براساس نفت طراحی کرده بودند که در صحبت سایر دوستان هم بود و اینکه ایران تبدیل به بازار مصرف مطمئن می‌گردد. این برای من جالب بود که ما سازمان برنامه و سازمان امور اداری - استخدامی هم داریم ولی شرکت نفت جدا است و ساختاری هم دارد که آن ساختار خیلی کارآمد عمل می‌کند، یعنی ضوابط استخدامی آن با تمام جاهای دیگر متفاوت است و این ساختار طوری طراحی شده است که از جنبه‌های مختلف مدیریتی و ساختار اداری خوب عمل می‌کند و کار استخراج نفت و صادرات نفت را به خوبی انجام می‌دهد و این ساختار فوق‌العاده کارآمد و با حساب و کتاب است، آدم‌های شایسته را جذب می‌کند و ارتقاء می‌دهد و به نوعی امتیازاتی هم به خانواده نفتی‌ها می‌دهد و هر کارمند نفت می‌تواند یکی از اعضای خانواده‌اش را به استخدام شرکت نفت درآورد و شرکت نفت متمایز است ولی با توجه به اینکه کشور باید مصرفی باشد، سازمان برنامه و سازمان امور استخدامی، کاملاً ناکارآمد هستند. اصلاً طراحی شده‌اند برای اینکه عده‌ای جمع شوند و پول نفت را مصرف کنند. کارشناس‌های مختلف هم طوری تربیت شده‌اند که توجیه کنند همه چیز باید وارداتی و البته از نوع غربی باشد. بوروکراسی هم مرتب توسعه پیدا می‌کند و هدف اصلی افراد این قرار می‌گیرد که تحصیلاتی داشته باشند و جذب بوروکراسی دولتی بشوند.

همانطور که دوستان هم اشاره داشتند، تحت شرایط قطب‌بندی آن روز، انقلاب به اصطلاح شاه و مردم که انقلاب سفید هم می‌گفتند، پاسخ به چند مسأله بود و می‌خواستند نیروهای چپ را در ایران خلع سلاح کنند، و لذا سهم کردن کارگران در کارخانجات برای این بود که جلوی انقلاب کارگری را بگیرند، اصلاحات ارضی هم با هدف جلوگیری از انقلاب دهقانی بود و

منجر به نابودی کشاورزی شد. همه کشاورزان وارد شهر می‌شوند و صنایعی هم که ایجاد می‌شود، صد در صد وابسته است؛ بدین ترتیب تولید وابسته به نفت شکل می‌گیرد و تا نفت و واردات نباشد، چرخ صنایع وابسته هم نمی‌چرخد. از همین جا است که اقتصاد ما کاملاً نفتی و رانتی می‌شود که آثار خاص خود را دارد. درآمد نفت که کاهش می‌یابد؛ به مردم فشار می‌آید، درآمد نفت بالا هم که می‌رود، باز هم به مردم فشار می‌آید. چون در شرایط اقتصاد نفتی، به هیچ وجه تولید داخلی شکل نمی‌گیرد. چون درآمد نفت که زیاد می‌شود، دولت‌ها تمایل پیدا می‌کنند که آن را خرج کنند و واردات را زیاد می‌کنند و به تولید داخلی ضربه می‌خورند، بعد هم که قیمت نفت کاهش می‌یابد، و دولت مقداری به بخش خصوصی و تولید داخلی روی می‌آورد، بخش خصوصی اطمینان مورد نیاز را ندارد که عمل کند، نتیجه این جریان این می‌شود که در بخش خصوصی تمایل به کار دلالی و کاری که وابسته به فعالیت‌های دولت باشد بالا است، فلذا از ویژگی‌های دوران شاه این است که اقتصاد ما به طور کامل تخریب می‌شود و کاملاً وابسته به نفت شده و اقتصاد و سیاستی کاملاً وابسته شکل می‌گیرد. به علاوه سیاست شاه مبتنی بر اختناق است، همانطور که اشاره کردند، در اینجا بوروکراسی توسعه پیدا می‌کند و تلقی شاه این است که ارتش و کارمندان دولت، صد درصد وابسته به دربار و از حامیان شاه هستند. آثار و نتایجی که به سادگی نمی‌توان آنها را تغییر داد، مربوط به نفت است. اقتصاد ما همه چیزش وابسته به نفت شده است؛ اقتدار دولت، صنایع هم به نفت وابسته شده و درآمد نفت تعیین‌کننده است. حتی در برخی تحلیل‌ها از کاهش درآمد نفت، به عنوان یکی از علل سقوط دولت شاه یاد می‌کنند. اگر با ملاک‌هایی که گفته شد بخواهیم عوامل مؤثر بر اقتصاد سیاسی ایران را ببینیم، مسأله دخالت خارجی، وابستگی به نفت و بخش قوی دولتی عواملی تعیین‌کننده در اقتصاد سیاسی آن دوره بوده‌اند.

اتفاقی که بعد از انقلاب می‌افتد این است که فرآیند انقلاب و حضور اسلام، نقش تعیین‌کننده‌ای را در اقتصاد سیاسی ما پیدا می‌کند، به علاوه با پیروزی انقلاب و سپس در زمان آقای مهندس موسوی که در زمان جنگ هم هستیم، این اتفاق می‌افتد که خدمات دولتی در سطح کشور براساس عدالت توسعه پیدا می‌کند. یعنی به سرعت در روستاها امکاناتی و خدماتی مانند آب بهداشتی، آب لوله‌کشی، حمام، راه و جاده، برق، تلفن و بهداشت در سطح کشور توزیع می‌شود طوری که حتی در زمان جنگ رکوردهای خوبی در این زمینه حاصل می‌گردد.

این موارد هدف‌گذاری شد و به شدت هم پیگیری شد و چهره کشور تغییر پیدا کرد و از استان‌های محروم و روستاها محرومیت‌زدایی شد طوری که امروزه استان محروم به آن معنی در کشور نداریم، برای اینکه خدمات به همه جا رفته است. حتی برای تحصیل فرزندان عشایر از زمان آقای مهندس موسوی، جاهایی را به صورت شبانه‌روزی درست کرده بودند که از فرزندان عشایر نگهداری هم می‌شد. یعنی براساس عدالت، این جهت‌گیری‌ها کاملاً رعایت شده بود. بنابراین بود که هر منطقه‌ای محروم‌تر است سرمایه‌گذاری بیشتری در آنجا صورت بگیرد.

مطلبی که در زمان آقای مهندس موسوی مورد غفلت بود یا نمی‌شد آن را انجام دهند این بود که بنیه اقتصادی کشور را قوی نمی‌کردند بلکه خدمات دولتی می‌رساندند، البته همین کار تأثیر بسیاری بر بالا رفتن رشد و آگاهی و سواد روستاها و شهرها داشت. با انجام این خدمات و رفتن برق و یخچال و تلویزیون به روستاها این احساس ایجاد شد که روستایی هم باید همان مصرفی را داشته باشد که شهری دارد. یعنی حتی در مجلس مطرح می‌شد که اگر در شهر کوپن تخم‌مرغ اعلام می‌شود، در روستا هم باید عیناً داده شود در حالی که روستا می‌بایست خودش تولیدکننده باشد. در زمان آقای موسوی توسعه خدمات دولتی انجام شد ولی همانطور که آقای دکتر کچویان هم اشاره داشتند، اقتصاد ما کاملاً جنگی نشد، یعنی ملاحظه معیشت مردم کاملاً انجام می‌شد و سهمی هم از ارز به مسأله جنگ و وزارت دفاع داده می‌شد. فرض کنیم اگر ۱۴ میلیارد دلار درآمد نفت داشتیم، سقف بودجه‌ای که به جنگ و دفاع از کشور اختصاص می‌یافت ۴ میلیارد دلار بود و مابقی در اقتصاد و معیشت مردم استفاده می‌شد.

با توجه به معیارهای دولت-بازار در زمان آقای مهندس موسوی دولت کاملاً توسعه پیدا می‌کند و جایی برای بخش خصوصی باقی نمی‌ماند. کلمه بازار در زمان ایشان ضد ارزش است و تضعیف می‌شود. حتی در بخش صنعتی هم نباید بخش خصوصی رشد کند.

در پایان دوران آقای میرحسین موسوی با پایان جنگ تحمیلی و پذیرش قطعنامه و آغاز دوران آقای هاشمی مواجه هستیم که بسیاری از افراد اقتصادی زمان آقای موسوی، تغییر موضع داده و علت آن را بعضاً شرایط خاص دوران جنگ ذکر می‌کنند. جالب است که دعوای آن زمان ما با آقای موسوی، دعوای دولت-بازار است، به این معنی که ما می‌گفتیم شما شرعاً نمی‌توانید دولت را در بخش اقتصاد این همه توسعه بدهید و آنها هم می‌گفتند اشکال ندارد و به خاطر شرایط جنگی هم، حضرت امام (ره) از دولت حمایت کرده و در دور دوم نخست‌وزیری آقای مهندس موسوی دوستان ما از دولت حذف می‌شوند و دولت یکدست می‌شود. بحث سهم دولت

و سهم بازار دعوی دارد که از ابتدای دولت آقای موسوی شروع می‌شود. هنگامی که آقای هاشمی رئیس مجلس و آقای مهندس موسوی، نخست وزیر بود، آقای هاشمی به شدت از سیاست‌های اقتصادی دولت آقای مهندس موسوی دفاع می‌کرد. در زمان ریاست جمهوری آقای هاشمی، قطعنامه پذیرفته شده است و قرار می‌شود سیاست‌های بازسازی به دستور حضرت امام (ره) نوشته شود، قانون اساسی اصلاح شده و پست نخست وزیری حذف می‌شود و رئیس جمهور، رئیس دولت هم هست. برنامه اولی که زمان آقای مهندس موسوی تهیه شده است و در مجلس مسکوت مانده بود، به جریان افتاده و با مطالعاتی مقرر می‌شود که برنامه اول اجراء شود. افرادی مانند مرحوم آقای نوربخش، آقای روغنی‌زنجانی که بعد از پذیرش قطعنامه تغییر موضع داده‌اند در این دولت هم نقش دارند.

دولت اول آقای هاشمی، در قسمتی با سرعت بازسازی را پیگیری می‌کند و در قسمتی دیگر جایگزینی واردات را انجام می‌دهد که به نظر من در این کار هم موفق بود، یعنی سرمایه‌گذاری در پتروشیمی، در فولاد، در توسعه محصولات کشاورزی، تولید مصالح ساختمانی و ... که در برخی موارد هم با آزاد کردن قیمت آنها، تحقق پیدا کرد. به عنوان مثال با آزادسازی مصالح ساختمانی، تولید آن افزایش پیدا کرد و مصالح ساختمانی تقریباً از زیر بلیط دولت خارج گردید. با انجام این کار در حدود ۱۰ میلیارد دلار واردات مسلم که حجم خیلی زیادی از واردات را تحت پوشش قرار می‌داد، حذف شد. یعنی همیشه بنادر ما اشغال بود و کشتی‌های زیادی در نوبت بودند و هر روز مقدار زیادی دمو راژ پرداخت می‌شد چون کشتی منتظر بود و تخلیه نمی‌شد ولی همه این‌ها در دوره اول آقای هاشمی حذف شد.

دکتر کچویان: در دوران آقای مهندس موسوی زیرساختی برای تولید ملی ایجاد شده بود، مثلاً قطعه‌سازان، و ... ولی تمام این صنایع خرده‌پا نابود شد، اگر سیاست جایگزینی واردات بود، چرا این صنایع تخریب شدند؟

مهندس نبوی: توسعه زیرساخت‌ها و قطعه‌سازی مربوط به زمان آقای هاشمی است. در زمان آقای هاشمی جایگزینی واردات با توجه به مطالبی که بیان شد، انجام گرفت و کار دیگری که انجام شد این بود که سعی شد تمام ظرفیت‌های خالی صناعی که به جای مانده بودند، پر شود. صنایع هم عمدتاً صناعی مصرفی و وابسته به ارز بودند، یعنی از پفک تا اسباب بازی و تمام کالاهای مصرفی مانند کالاهای خانگی، با تزریق ارز و آوردن قطعات از خارج و با صنعت

مونتاژ راه افتادند.

در زمان آقای مهندس موسوی رشد تولید ناخالص داخلی سیر صعودی پیدا کرده بود، یعنی جمعیت در حال افزایش بود ولی تولید ناخالص در حال سقوط بود. اما در زمان آقای هاشمی این سیر معکوس شد و از سرمایه‌های خارجی هم استفاده گردید. به محض اینکه درآمد نفت کاهش پیدا کرد و تقریباً دوره دوم دولت آقای هاشمی بود، وضعیت قزمز شد. مسائل مربوط به صنایع قطعه‌سازی که آقای دکتر کچویان اشاره داشتند، مربوط به دورانی است که صنایع سنگین و سبک داریم و آقای نژادحسینیان وزیر صنایع سنگین است که او مجموعه‌ای از قطعه‌سازان را راه‌اندازی می‌کند.

دکتر کچویان: نه فقط قطعه‌سازان، بلکه مجموعه صناعی که به دلیل فقدان منابع در کشور در حال شکل گرفتن بود، نابود شد. صناعی که لزوماً صنایع بزرگی نبودند ولی پایه‌هایی ملی داشتند.

مهندس نبوی: اظهارات جنابعالی روشن نیست. مطلبی که خیلی مهم بود، قطعه‌سازی خودرو بود که حجم قابل توجهی داشت و در زمان آقای هاشمی (آقای نژادحسینیان) تعداد زیادی شرکت اقماری درست شده بودند ولی اصل آنها دولتی بودند. مطلبی که در مورد دوران آقای هاشمی لازم به ذکر است اینکه در زمان آقای هاشمی دولت به شدت بزرگ شد. یعنی سرمایه‌گذاری دولتی در شرکت‌های دولتی کاملاً گسترش پیدا کرد. درست است که بعضی چیزها آزاد شد ولی سرمایه‌گذاری عمده‌اش در بخش دولتی گسترش پیدا کرد و در این دوران هم حجم دولت بزرگ شد و هم جایگاهش در اقتصاد افزایش یافت. به علاوه شرکت‌هایی که خودرو می‌ساختند در اطرافشان یکسری قطعه‌سازی ایجاد شد که آن هم بیشتر ابتکار آقای نژادحسینیان بود که طرح خودروی ملی را اجراء کرد.

در مورد برخی رویکردهای منفی مدیریتی من هم قبول دارم که در زمان آقای هاشمی فرهنگی ایجاد شد و آن فرهنگ این بود که باید کار را پیش برد و اگر در جایی قانون را هم شکستیم، شکستن قانون امتیازی برای یک مدیر محسوب می‌شد تا کارش را پیش ببرد، که این مطلب نوعی فساد را ایجاد کرد.

در برنامه دوم، بنای آقای هاشمی این بود که یارانه‌ها را حذف کند و حتی یارانه‌ی کالاهای اساسی مثل قند و شکر و دارو هم به تدریج حذف شود و قیمت بنزین هم آزاد شود ولی مجلس چهارم با این مسأله مخالفت کرده و بین کارگزاران (یعنی افرادی که بعدها کارگزاران سازندگی

را پایه‌گذاری کردند و مجلس اختلاف نظر پیش آمد ولی مجلس توانست آقای هاشمی را متقاعد کند که نمی‌توان یارانه کالاهای اساسی و دارو را حذف کرده و یا قیمت بنزین را یکباره آزاد کرد. نتیجه این کار این بود که وقتی برنامه دوم در مجلس چهارم تصویب شد، بلافاصله آقای روغنی زنجانی در اعتراض به تغییرات مجلس در برنامه دوم، استعفا داد. پس این طور نبود که در زمان آقای هاشمی یک نسخه غربی و یک تعدیل تمام عیار انجام شود. در زمان آقای هاشمی هم مسأله عدالت به معنای توزیع منابع در سطح استان‌ها و مناطق محروم ادامه پیدا کرد و توزیع منابع در دوران آقای هاشمی هم عادلانه بود.

در زمان آقای خاتمی، علی‌رغم اینکه رویکرد ایشان بیشتر چپ بود، ولی دوستان چپ سابق، نظریه اقتصادی نداشتند. در ابتدا آقای نمازی به مدت یکسال وزارت اقتصادی و دارایی را به عهده گرفت که ایشان هم طرحی تهیه کرد که عملی نشد و بعد از یک سال ایشان کناره‌گیری کرد و ابتکار عمل به دست آقای نجفی رئیس سازمان برنامه افتاد و همان سیاست‌های زمان آقای هاشمی (از جمله تعدیل) ادامه پیدا کرد ولی با سرعتی بیشتر.

در زمان آقای احمدی‌نژاد، همانطور که اشاره شد برخی طرح‌های زود بازده اقتصادی مورد توجه قرار گرفت که البته تحلیل دوره آقای احمدی‌نژاد، ارزیابی دیگری می‌خواهد. به نوعی می‌توان گفت آقای احمدی‌نژاد روی عدالت بسیار تأکید دارد، به دلیل اینکه زمان آقای هاشمی و آقای خاتمی مردم تصور می‌کردند عدالت فراموش شده و آقای احمدی‌نژاد با همین شعار وارد رقابت شد و به تعبیر دوم خردادی‌ها رأی محرومان و مستضعفان را جمع کرد و مسأله سهام عدالت را هم در ذیل سیاست‌های اصل ۴۴ مطرح و بر اجرای آن تأکید کرد.

چیزی که در اثر انقلاب اتفاق افتاده، این است که خدمات توسعه پیدا کرده است، سطح سواد اکثریت مردم کشور بالا رفته است، رسانه‌های جمعی در سطح کشور توسعه پیدا کرده و امروز عاملی به نام جوانان تحصیل‌کرده را داریم که تأثیر بسزایی در سیاست کشور دارند و نقش آنها را نمی‌توان نادیده گرفت.

برای برخی کشورها الگویی را تحت عنوان حکومت مطلقه می‌توان در نظر داشت. مثلاً در شرق آسیا بیان می‌شد که حکومت مطلقه شرایط توسعه را فراهم کرده است و در آنجا با همین الگو حکومت خود را پیش بردند ولی واقعیت کشور ما این شده است که در کشور حکومت مطلقه نمی‌توان داشت، چون قشر عظیمی از جوانان تحصیل‌کرده در جامعه حضور دارند که خواهان

مشارکت سیاسی هستند و این عامل جزء عوامل اصلی اقتصاد سیاسی ایران امروز است. اسلام و ارزش‌های آن و شعارهای اسلامی از جمله عدالت را هم در ارتباط با مردم نمی‌توان نادیده گرفت و این هم عامل قوی‌ای است.

ولی ما اکنون درگیر مشکلی هستیم که عامل خارجی داشته است و آن هم مربوط به بخش دولتی قوی است. محور بخش دولتی قوی هم، نفت است. ساختار اقتصاد نفتی بسیار قوی و بنیادین است، درآمد نفت مستقیم وارد دولت می‌شود، که بر هر رئیس جمهوری با هر گرایش و سلیقه‌ای، اثر خود را می‌گذارد؛ آقای موسوی، آقای هاشمی رفسنجانی، آقای خاتمی یا آقای احمدی‌نژاد، هر کدام که باشند، متأثر از این ساختار اقتصادی نفتی هستند. همه رؤسای جمهور ما در چنین ساختاری، اخلاق دولت رانتیر و نفتی را پیدا می‌کنند. به نظر من اگر بخواهیم اصلاح ریشه‌ای انجام دهیم، باید سراغ اصلاح ساختار اقتصاد نفتی برویم، بنده هم قبول دارم که طبق نظر آقای دکتر راغفر نهاد قضایی ما باید اصلاح شود ولی به نظر من اشکالات قوه قضائیه هم، تبع اقتصاد نفتی است.

در جمهوری اسلامی، با رانت نفت بود که فساد وارد بدنه قوه قضائیه شد. یعنی دولت که پول نفت را در اختیار داشت، این فساد به قوه قضائیه نفوذ کرد. یعنی دولت کارهایش را با اختصاص دادن امتیازاتی، حل می‌کرد. نفوذ فساد در مجلس هم از شروع شد. مثلاً ارز در بازار قیمتی بیش از ۱۰۰ تومان داشت ولی نمایندگان را به سفر خارجی فرستاده و روزی ۱۰۰ دلار به آنها حق مأموریت می‌دادند! ۲۰۰ دلار برای یک سفر ۲۰ روزه، می‌توانست درآمد خوبی برای نمایندگان باشد. پس فساد کمابیش از طریق رانت نفتی وارد قوه قضائیه و مجلس شد.

نفت دولت را قوی و پراقتدار و بزرگ کرده و این دولت قوی بقیه نهادها را هم تحت تأثیر قرار داده است. امروزه بین سه قوه که بایستی مستقل باشند، تعادل نیست و همگی تحت تأثیر دولت هستند. و دولت هم تحت تأثیر نفت است.

از نظر راهکار باید نسخه‌ای را پیدا کنیم که ممکن است اصلاح آن منوط به تغییری در قانون اساسی باشد و یا شاید بتوان از طریق اختیارات رهبری آن را حل کرد، باید به طریقی حساب نفت را از قوه مجریه جدا کنیم و تا زمانی که درآمد نفت بدین صورت در اختیار دولت قرار می‌گیرد، ایراداتی که هست، اصلاح نخواهد شد و اگر هم به صورت موردی برخورد شود، دوباره فساد بازتولید خواهد شد. الان نقطه قوت ما این است که دولت‌ها علی‌رغم قدرتی که با توجه به نفت پیدا می‌کنند، نمی‌توانند به دیکتاتوری برگردند و فعال مایشاء باشند؛ یعنی

مردم سالاری دینی عاملی است که تأثیر خود را بر دولت می‌گذارد و تلاش فعلی باید این باشد که عامل مخربی به نام ساختار اقتصاد نفتی اصلاح گردد.

دکتر کچویان: فساد دستگاه قضایی چگونه از دولت شروع شد؟ چه موارد مشخصی در این مورد سراغ دارید؟

مهندس نبوی: یک مورد مشخص به کارگیری قضات به عنوان مشاور در شهرداری تهران است که بابت چند ساعت مشاوره، دستمزدی معادل و شاید بیشتر از حقوق رسمی دریافت می‌کنند و نتیجه این می‌شود که به حجم زیاد شکایات از شهرداری تهران رسیدگی نمی‌شود، اما شکایات شهرداری علیه روزنامه‌ها مرتباً پی‌گیری می‌گردد. جمله شهردار وقت معروف است که می‌گفت: «تیغ لودر شهرداری از قانون تیزتر است».

یک مثال دیگر در این مورد، کالاهایی است که تحت توزیع دولت بوده، به طور مشخص یکی از این کالاها خودرو بود که آقای بهزاد نبوی که وزیر دو دوره آقای مهندس موسوی بود، در مجلس استیضاح شد و گفت اگر نماینده‌ای گفت که از ما خودرو نگرفته است، من اسمم را عوض می‌کنم. یعنی چنین ابزار قوی‌ای وجود داشت. هر چیزی که دولت توزیع می‌کرد، باعث نفوذ دولت می‌شد.

دکتر کچویان: مثال‌های شما در این مورد است که وقتی اقتصاد دست دولت باشد و نفت هم به عنوان تنها منبع این سیستم در دست دولت باشد، تبعاتی دارد و وقتی منابع را تخصیص می‌دهید، رانت ایجاد می‌شود و اقتضاء چنین سیستمی است. ولی این بدین معنا نیست که سیاست دولت آقای مهندس موسوی این بوده باشد.

اینکه پول در اختیار کسی باشد، به طور ناخودآگاه دو حالت یا اثر دارد؛ یکی اینکه عده‌ای از اهرم پول برای پیشبرد مقاصد خود در دولت استفاده کنند که این مقاصد، هم دو نوع است ۱- مقاصدی ایدئولوژیک است ۲- مقاصدی که جزء منافع شخصی است.

حالت دیگر هم این است که عده‌ای پولی را که در اختیار دارند برای پیشبرد منافع اقتصادی و ایدئولوژیک به کار نمی‌گیرند. این حالت اخیر را که کنار بگذاریم، به نظر من چیزی که در دولت آقای مهندس موسوی وجود داشت این است که در کل کشور در دوره اول انقلاب در این زمینه‌ها این دیدگاه وجود داشت که باید عدالت محقق شود و توسعه خدمات انجام شود. اصلاً بازرگان برای همین ساقط شد که این دید را نداشت و هیچ کس دیگری نمی‌توانست جور

دیگری کار کند بحث اصلاحات ارضی و بند جیم، مواردی بودند که کل انقلاب به دنبال آن بود فضایی که در آن انقلاب شد، گفتمان چپ بود و گفتمان انقلاب‌ها همیشه چپ است و اگر نباشد نمی‌توان انقلاب کرد.

اگر اینها را به مردم نگویی، مردم با شما حرکت نمی‌کنند. این مسائل اقتضاء می‌کرد که در آن دوره همان کارهایی را که شما گفتید، انجام دهند و از این کارها، فساد درآمد و نکته مورد نظر من این است که این دو مطلب که از «کاری فساد درآمد» و «فساد ایجاد شد» باهم فرق می‌کنند، وقتی قرار شد کوبین بدهند و سهمیه بدهند از دل این کارها، فساد ایجاد می‌شود.

مهندس نبوی: من عرض کردم که آرمان آقای مهندس موسوی عدالت‌گرایانه بود و این راه را بیشتر به نفع مستضعفان می‌دانست، منتهی این رانت نفت بود که امکان این رابطه ثروت و قدرت را ایجاد می‌کرد. یعنی در کشورهایی که درآمد نفت ندارند، نمی‌توانند چنین خرج‌هایی را انجام دهند.

دکتر کچویان: تمام بحث من این است که تلقی شما و بسیاری دیگر این است که این سیاست فسادآور است ولی به نظر من فساد اینجا نیست، فساد در جایی دیگر است. قضیه ما، قضیه عدم فکر مستقل است و اگر قرار باشد من فکر کسانی را بخواهم مستقل بدانم، فکر مجموعه شما را مستقل‌تر از بقیه می‌دانم چون ریشه‌های سنتی دارد ولی مشکل ما این است که در جهان نظریه‌های توسعه می‌آیند و بعد دور دیگری از نظریه‌های وابستگی و ... هر مرحله‌ای نظریه‌هایی می‌آید و بازی‌هایی که در زمان آقای هاشمی انجام شد، بازی اجماع و اشنگتن بود و بعد تبعات آن که شاهد بودیم.

مهندس نبوی: اینطور نیست. آقای هاشمی دنبال این نبود که دولت را بی‌خاصیت کند و چه در آن زمان و چه در زمانی که کاندیدای ریاست جمهوری شد و چه الان که رئیس مجمع است، همیشه دنبال توسعه اختیارات دولت بوده است.

دکتر کچویان: مگر در زمان آقای هاشمی تمام منابع کشور را خرج نکردند؟ مگر ماشین‌های دولت را حراج نکردند؟ آیا مجموعه آقای هاشمی به فساد عمل نکرد؟ سیاست آزادسازی قیمت‌ها بر چه اساسی انجام گرفت؟ در ۲۲ شهر برای ۲ سال تمام اغتشاش داشتیم اگر سیاست‌های توسعه عدالت‌طلبانه دنبال می‌شد، چنین اعتراضاتی صورت نمی‌گرفت. این مسائل در چارچوب سیاست‌های خصوصی‌سازی و تعدیل پیش می‌آمد.

مهندس نبوی: زمان آقای هاشمی خصوصی انجام نگرفت.

دکتر کجویان: در این مورد که خصوصی سازی را انجام ندادند و فساد کردند، با شما موافقم ولی سیاستشان این بود.

مهندس نبوی: در برنامه آورده بودند که بنگاه‌ها را باید واگذار کرد ولی انجام نمی‌دادند. اتفاقاً در زمان آقای احمدی‌نژاد چند برابر همه زمان‌ها، واگذاری و خصوصی سازی انجام شده است.

دکتر کجویان: پس این فساد از کجا درآمد؟

مهندس نبوی: تحلیل من این است که ما آرمان‌های عدالت طلبانه داریم و تردیدی ندارم که زمان آقای هاشمی هم توزیع بودجه‌ها عادلانه بود، یعنی هم ایشان مصر بود که نقاط محروم کشور هم توسعه پیدا کنند ولی ایشان می‌گفت به مدیران و کارگزاران چه کار دارید؟ بگذارید از امکانات در اختیارشان استفاده کنند. یعنی نوعی تجمل‌گرایی را آقای هاشمی در طبقه مدیران باب کرد، ولی خود ایشان دنبال این بود که در همه جای کشور بیمارستان، سد، راه و ... ساخته شود.

به نظر من عدالت‌گرایی آقای هاشمی به واقع نزدیک‌تر بود تا آقای مهندس موسوی، ضریب جینی تا حدودی زمان آقای هاشمی اصلاح شد. با سیاست زمان آقای مهندس موسوی در دولتی کردن اقتصاد، عده‌ای سرمایه‌دار نوکیسه به وجود آمدند و آنها کسانی بودند که از رانت در ارتباط با دولت و درآمد نفت به ثروت بادآورده دست یافتند.

دکتر کجویان: برخی سیاست‌ها نتایجی دارد که ناخواسته است، و این نتایج ناخواسته بد است. **مهندس نبوی:** آیا شما می‌خواهید به نیت افراد پردازید؟

دکتر کجویان: به قصد آگاهانه افراد کار داریم و سیاست‌ها را می‌بینیم.

البته ایراد مدنظر آقای مهندس نبوی نیز بیشتر ناظر به چنین ساختاری است که زمینه‌ساز فساد می‌شود. جناب آقای دکتر خوش‌چهره، جنابعالی با توجه به تغییری که در دیدگاه‌های مسئولین با پیروزی انقلاب پدید آمده بود، چه ارزیابی‌ای از اقتصاد سیاسی بعد از انقلاب دارید؟ و اصولاً در بررسی اقتصاد سیاسی ایران چه مطالبی را مهم می‌دانید؟

دکتر خوش‌چهره: یکی از مواردی که خوب مورد بحث قرار گرفت، جهت‌گیری‌ها است. در جهت‌گیری، نگاه‌ها، ارزش‌ها و باورها مطرح می‌شود که هنوز هم جای بحث دارد. مثلاً آنچه که آقای مهندس نبوی در مورد اصول قانون اساسی گفتند در مورد جهت‌گیری‌ها است و یا سخنان حضرت امام (ره) در این مورد می‌تواند جهت را به درستی مشخص کند.

متعاقباً گروه‌های هدف نیز در اقتصاد سیاسی مهم‌اند. مثلاً در اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک، گروه‌های هدف را تئوریزه می‌کنند که گروه‌های مرفه، سرمایه‌دار و قشر پردرآمد هدف است، چون میل نهایی‌شان به مصرف، کم است و تمایلشان به پس‌انداز بالا است و عامل اصلی هم در فرآیند رشد و توسعه، انباشت ثروت و سرمایه است؛ بنابراین جهت‌گیری‌ها باید اهداف را در نظام اقتصاد سیاسی مشخص کند. نکته مهم در مورد گروه‌های هدف اینکه با توجه به تأکیدات حضرت امام (ره) محرومین و مستضعفین باید به عنوان گروه‌های هدف مطرح باشند ولی گاهی در اثر سیاست‌ها، فشار بیشتری بر همین گروه تحمیل شده است.

مسئله مهم دیگر این است که به مناسبات ثروت و قدرت کم پرداخته‌ایم که قبل از انقلاب کانون‌های ثروت و قدرت چه کسانی بوده‌اند و این جریان بعد از انقلاب چه کسانی بوده‌اند؟ این مطلب سرفصلی برای تبادل نظر است. متعاقباً می‌توان به این مسئله پرداخت که جریانی از زمان آقای هاشمی شروع شده است که هنوز هم به راه خودش ادامه می‌دهد و آقای هاشمی هم در حقیقت وضع مطلوب یا رسیدن به عدالت را در قالب رسیدن به معیارهای توسعه غربی - که مبتنی بر مبانی نظری نئوکلاسیک‌ها است - را دنبال کرده است. به عنوان مثال برای افزایش تولید ناخالص ملی، جهت‌گیری‌ها در این راستا قرار گرفت که درآمد سرانه افزایش پیدا کند و راه آن این بود که تولید بالا رفته و جمعیت کاهش پیدا کند. یعنی اگر کنترل جمعیت هم توصیه و ترویج می‌شود، عمدتاً برای این است که درآمد سرانه بالاتر باشد. بحث عدم توجه به توزیع مناسب ثروت و درآمد در لایه‌های سیاست‌ها و معنای توسعه غربی که هنوز هم حاکم است، دیده می‌شود.

نتیجه‌گیری من از ذکر این مطلب این است که جهت‌گیری‌هایی که ذکر شد مانند رسیدن به عدالت، اعتلای اسلام، تکامل انسان، ارتقاء ارزش‌های معنوی و ... چون غالب این موارد را وارد تئوری‌ها و الگوهای توسعه غربی کرده‌ایم، (که از مصادیق آن سیاست‌های تعدیل است) دچار انحراف‌های جدی شده‌ایم. مثلاً افزایش جمعیت تحصیلکرده، خودش عاملی ضد توسعه شده است، افزایش تعداد تحصیلکردگانی که تناسبی با بازار کار و حجم عرضه نیروی کار ندارند،

بیشتر باعث سرخوردگی آنها شده و مطالباتشان را افزایش داده است و بعضاً به تهدید تبدیل شده‌اند که در جایی مناسب‌تر می‌توان به بحث در این مورد پرداخت.

در این مقوله، رانت و ایجاد جریان‌های رانتی که متعاقباً فساد اقتصادی را پیش آورد نیز مهم است. به علاوه ما به نقش عوامل برونزا در اقتصاد سیاسی ایران پرداخته‌ایم. آیا می‌توان نقش دستگاه‌هایی مانند CIA، موساد و ... را به عنوان جریان‌های نامرئی ولی اثرگذار در نظر نداشت؟ اگر نقش این گروه‌ها پیدا شود، می‌توان اقتصاد سیاسی ایران را بازگو کرد. نمی‌توانیم در تخاصم با دنیای سلطه باشیم و برای قلمروهای اقتصادی هیچ جریان نفوذ و انحرافی در نظر نگیریم. یکی از انحراف‌ها در رسیدن به اهدافی مانند عدالت، سنجش معیارهای رسیدن به عدالت است. اگر این معیارها، روش‌ها و خط مشی‌ها را به صورت انحرافی به ما بدهند، داستانی می‌شود که امروزه به نام عدالت محرومان و مستضعفان در فشار بیشتری قرار می‌گیرند.

اقتصاد سیاسی‌ای که از زمان آقای هاشمی شکل گرفت و مسیر دقیقاً برگشت. پنج عامل در فرآیند رشد و توسعه اهمیت دارد: ۱- سرمایه مادی، ۲- عامل زیربنایی ۳- عامل انسانی ۴- عوامل طبیعی ۵- سرمایه‌های تکنولوژیک و دانش.

آقای هاشمی در مقطع دوم تأکید شدیدی بر عمران و آبادانی داشت. کتاب سردار سازندگی، تجلی منش و رفتار آقای هاشمی است که ایشان را با افراط در مسائل مربوط به زیر بنا پیش انداختند. زیربنا لازم هست ولی بنام عمران و آبادانی پروژه‌های ناتمامی هم باقی ماند که به مشکل مجلس و دولت تبدیل شده است. بنابراین این خط یابی‌ها مهم است. چه اتفاقی می‌افتد که به اسم عمران و آبادانی، جریان بر ضد توسعه در کشور شروع می‌شود. نیاز به تحلیل مجدد مناسبت ثروت و قدرت در قبل و بعد از انقلاب داریم و این مطلبی مهم است.

مهندس نبوی: انقلاب از جهات مختلف به جایی رسیده است که راه بازگشت نداریم. در این مسیر حتماً سیاست‌های اقتصادی کشور هم اصلاح می‌شود و الزاماً به سمت اصلاح می‌رود، برای اینکه ما جامعه‌ای داریم که در آن انقلاب شده است و قشر عظیمی از مردم هم خواهان مشارکت‌اند و هم خواهان عدالت و آزادی هستند و تقاضاهای این گروه را نمی‌توان پاسخ نداد. این امر ضمانتی را ایجاد کرده است که به تدریج سراغ اصلاح ساختارها می‌رویم. حالا از کدام ساختار باید شروع کرد؟ من قبول دارم که قوه قضائیه ایراد دارد، بوروکراسی ما معیوب است.

نظام قانونگزاری ما اشکال دارد و ... ولی اینکه از کجا باید شروع کنیم، به نظر من نقطه شروع، نفت است. یعنی این نفت اگر حسابش از دولت جدا شود، مقدار زیادی از ریشه‌هایی که فساد تولید می‌کند را قطع کرده‌ایم. یعنی دولتی رانتی نخواهیم داشت که با امکانات خودش بقیه قوا را تحت سلطه خود قرار دهد. در مقام فلسفه اقتصاد سیاسی ایران، با توجه به موارد مذکور در قانون اساسی، فلسفه و ارزش‌ها و گروه‌های هدف معلوم هستند ولی مناسبات ثروت و قدرت چالشی است که هنوز وجود دارد و ثروت ناشی از رانت نفتی، قدرت تولید می‌کند.

دکتر کچویان: اگر ثروت، قدرت تولید می‌کند، پس چطور آقای احمدی‌نژاد توانست رأی بیاورد؟

مهندس نبوی: به دلیل رشد جمعیت جوان تحصیلکرده، ارزش‌های انقلاب، اسلام و مردمی که خواهان تحول در وضع موجود بودند.

دکتر کچویان: پس اینطور نیست که همیشه ثروت، قدرت تولید کند.

مهندس نبوی: منظور این است که انقلاب کاری کرده است تا ثروت و قدرت می‌خواهد به هم پیوند خورده و مستحکم شود آن را خراب می‌کند. مثلاً آقای هاشمی که رئیس جمهور می‌شود، این گرایش وجود دارد که هشت سال ریاست جمهوری سردار سازندگی ادامه پیدا کند و قانون اساسی نقض شود. دوم خردادی‌ها هم که قدرت پیدا می‌کنند تلاش می‌کنند رقیب و هرچه مانع بقای آنها در قدرت است از سر راه بردارند.

دکتر کچویان: در این حالت فرقی نمی‌کند که ما اقتصاد نفتی داشته باشیم یا اقتصادی شبیه به مصر. مصر هم که درآمدش از ۳ و ۴ میلیارد کارگری است که دارد، به فکر استمرار قدرتش هست.

مهندس نبوی: تلاش مشروع برای ماندن در قدرت اشکال ندارد، آنچه مورد نظر است سوء استفاده رانتی است که نفت در اختیار دولت‌ها می‌گذارد.

دکتر کچویان: این مطلب هم در میان اصولگراها باب شده است و هم در میان اصلاح‌طلبان که باید از اقتصاد نفتی دور شویم.

مهندس نبوی: این حرف را اقتصاددانان هم قبول دارند ولی شما بنا به تحلیلی که دارید، آن را نقض کنید و بفرمائید که چه عاملی دیگری باعث چنین مسائلی در قدرت و حکومت می‌شود؟

دکتر کچویان: به نظر من از وقتی که غربی‌ها به دنبال خصوصی کردن تمام دنیا هستند؛

بالاخص نفت، این تئوری مطرح شده است که نفت عامل فساد دولت است.

مهندس نبوی: من با شما هم عقیده هستم که برای ما در تقسیم کار جهانی، استخراج و فروش نفت را طراحی کردند و ساختار اقتصادی ما را هم با محوریت تولید نفت شکل داده‌اند.

دکتر کچویان: ولی ۲۰ سال است که نسخه جدیدی به نام خصوصی کردن نفت را برای ما پیچیده‌اند، تئوری آن هم دولت رانتیر است.

مهندس نبوی: سیاست‌های اصل ۴۴ هم اجازه خصوصی کردن نفت را نمی‌دهد.

دکتر کچویان: آن قدر این بحث را ادامه می‌دهند که نفت را هم خصوصی خواهند کرد.

مهندس نبوی: نفت خصوصی نمی‌شود و در صنایع پائین دستی است که سرمایه‌گذاری بخش خصوصی مجاز است. آنچه موضوع بحث بنده است شیوه استفاده از نفت و درآمد آن می‌باشد.

راجد

تاکنون در مورد اقتصاد سیاسی ایران و ویژگی‌های آن در دوره‌های مختلف صحبت شد. دوره قبل و بعد از رضاشاه، دوره بعد از ۲۸ مرداد و دوره بعد از انقلاب در بخش‌های مختلفی که داشته است. الان سؤال این است که راهبردهای ما برای شرایط فعلی اقتصاد سیاسی چیست؟ ابتدا باید آسیب‌شناسی اقتصاد سیاسی را انجام داده و مشکلات را ریشه‌یابی کنیم. آقای دکتر کچویان بفرمائید.

دکتر کچویان: به نظر من اقتصاد سیاسی ایران در معنای تجویزی‌اش نه در معنای بررسی عملکرد واقعی یا اثر واقعی قدرت و ثروت یا اقتصاد و سیاست، در واقع امر چیزی جز اقتصاد سیاسی‌ای که غربی‌ها در موردش فکر کرده و فهم کرده بودند، وجود ندارد. یعنی اگر به گذشته مراجعه شود غیر از دوره مشروطه، بعد از آن کسانی را نداشته‌ایم که روی اقتصاد سیاسی ایران از منظر اقتصاد فکر کنند که روی چه گروهی به عنوان موتور تحول اقتصاد و ایجاد ثروت یا رفاه باید سرمایه‌گذاری کرد، یا چه گروه‌های باید بیشتر بهره ببرند؟ چه حوزه‌هایی باید کمتر سهم داشته باشند و چه حوزه‌هایی بیشتر. ما چنین افرادی را نداشته‌ایم و عمدتاً دو نگاه باهم تلاقی می‌کرده است؛ اقتصاد سیاسی‌ای که اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری است و برخی منافع محلی و خاص دولت‌هایی که در این دوره‌ها بوده‌اند. عمدتاً گروه دوم یعنی اقتصاد سیاسی‌ای که غرب برای خودش تعریف کرده و در درون آن می‌گفتند که هر بخشی از جهان چه سهمی باید داشته باشد و گروه‌های اجتماعی آن کشور چگونه باید در تولید و توزیع سهم داشته باشند و منابع و

بخش‌های مختلف آن، چگونه باید عمل بکند. این اقتصاد سیاسی‌ای بوده است که مسلط بوده است؛ ولی این اقتصاد سیاسی با برخی ملاحظات سیاسی دولت‌ها جمع می‌شده است. یعنی غربی‌ها وقتی زمان رضاشاه وارد اقتصاد ایران شدند، اقتصاد سیاسی غرب در آن زمان، سهم کشور ما را بر روی استخراج منابع خام بسته بود.

در این دوره عمده بحث‌ها و گفتگوهای غرب با رضاشاه برای استحکام بخشیدن و تنظیماتی بود که این اساس را در ایران تحکیم ببخشد. اما دولت رضاشاه هم الزامات سیاسی‌ای داشت که این الزامات سیاسی را می‌بایست در اقتصاد هم لحاظ می‌کرد. اقتصاد سیاسی دولت‌های بعد از مشروطه در ایران، در معنای بسیار نازلی از اقتصاد سیاسی بود؛ یعنی الزامات اقتصادی سیاست. با این توضیح که کسی که حاکم است بایستی چه گروههایی را تقویت کند؟ چه گروههایی را باید در فشار قرار دهد؟ و چه منابعی را باید در دست خودش نگاه دارد؟

به همین دلیل حکومت رضاشاه بحث زمین‌های خالصه را مطرح کرد، گروههای اشرافیت قاجاریه را تحت فشار قرار داد و گروههایی جدید به وجود آمد، این روند به نظر من تا زمان انقلاب اسلامی وجود داشت و بعد هم که پهلوی دوم سرکار آمد.

به نظر من این الزامات و این روند هم در زمان رضاخان و هم در زمان محمدرضا تا وقوع انقلاب اسلامی وجود داشت، فقط در مقطعی از شهریور ۲۰ تا سقوط دولت مصدق که چیز مشخصی وجود نداشت، منطبق اقتصاد سیاسی ایران را این دو مورد می‌پوشاند. یعنی به لحاظ تجویزی، ما نمی‌دانستیم که چه چیزی خوب و چه چیزی بد است ولی آنها ارزش‌ها و باید و نبایدهای خود را دارند و براساس آن ساختارهای مورد نظر خود را در ایران هم اجراء می‌کنند. فقط دولت‌هایی که موجود هستند، الزاماتی را به لحاظ سیاسی تحمیل می‌کنند. این مطلب تا آخر حکومت محمدرضا وجود داشت. فقط با این تفاوت که در این دوره وارد «استعمار نو» شده‌ایم. یعنی استعماری که صرفاً براساس استخراج منابع اولیه قرار نبود که سازمان پیدا کند، بلکه ترتیباتی داخلی هم در اقتصاد باید داده می‌شد، به نحوی که ارتباط ساختاری تری بین اقتصاد ایران و اقتصاد غرب حاصل شود، هر چند که به دلیل وجود نفت این ارتباط خیلی پیش نرفت.

نکته دوم این بود که در دوره محمدرضا شاه، برعکس دوره رضاشاه، طبقات جدیدی بوجود آمد. در دوره پهلوی دوم این دو منافع با هم تلفیق شد یعنی منفعی که ایجاب می‌کرد کل ساختار اقتصادی کشور بتمامه تخریب شود و الزامات دفاع از طبقه متوسطی که تازه شکل گرفته بود؛ بالاخص ارتش و نیروهای امنیتی.

بعد از انقلاب اسلامی، چه اتفاقی افتاد؟ ما در حوزه اقتصاد سیاسی اسلام، در اول راه بودیم. یعنی عمیق‌ترین متفکر اقتصادی ما شهید صدر بود که خیلی زود به شهادت رسیدند و شهید مطهری هم تازه در حال وارد شدن به این قلمروها بودند. یعنی در این دوره ما هیچ تصویری از اینکه چه باید بکنیم، نداشته‌ایم.

ما در اقتصاد اسلامی، هنوز هم نه «اسلامی» هستیم و نه «غربی» ولی یک گرایش اقتصادی مهم در فکر ما وجود داشت که «عدالت» بود. البته هنوز هم پایه اصلی فکر اقتصادی در اهل دیانت، همین است. حتی کسانی که مخالف سیاست‌های دوره اول نخست‌وزیری آقای مهندسی موسوی هستند با این اصل موافق بوده‌اند.

در دوره اول انقلاب اسلامی (یعنی دوره آقای مهندسی موسوی) آنچه که در زمینه فکر اقتصادی داشتیم، عمدتاً محصول چپ بود، چون ما دو امکان داشتیم: یا سرمایه‌داری و با بهره‌برداری از تفکر چپ که به دلیل ماهیت انقلاب اسلامی، ایده‌ها، شعارها و زمینه‌های اجتماعی، نمی‌توانستیم از جریان فکر اقتصادی سرمایه‌داری استفاده کنیم. در عمل از آن که وجود داشت، استفاده کردیم و این دوره که تمام شد، زمینه پیدایش فکر اقتصادی دیگری حاصل شد که اصلاً اقتصاد سیاسی اسلام هم نبود و در بند اسلام هم نبود. در دوره آقای مهندس موسوی و تا سال‌های ۶۴ و ۶۵ گاهی دعوایی در زمینه‌های اقتصاد اسلامی داشتیم ولی بعد از آن درگیری‌های روزمره و عملی و ظهور نتایج دیدگاه‌های سابق، باعث شد که وقتی به برنامه اول توسعه رسیدیم، یادم نمی‌آید کسی در تدوین برنامه اول، یک مرتبه صحبت از اسلام کرده باشد. یعنی اینطور نبود که نظر اسلام به طور ملموس وارد تدوین برنامه شده باشد و کسی اصلاً بحثی هم در این مورد نمی‌کرد.

ما تا این دوره چند کار در مورد اقتصاد اسلامی انجام داده‌ایم: بانکداری بدون ربا که کار بزرگی بود ولی ابعاد مختلف آن به طور جدی و ماهوی اجراء نشد و صوری‌سازیهایی شد که البته همین کار هم گامی به جلو بود. در بحث ثروت‌های نامشروع هم مواردی در چارچوب اقتصاد اسلامی تعریف شده بود.

در این دوره به دلیل تحولاتی که در سطح دنیا انجام شده بود و مسائلی مانند تحولات داخلی کشور و جنگ، زمینه پیوند ما با اقتصاد سرمایه‌داری فراهم گردید. شکست شوروی، اجماع واشنگتن و تجربه‌های دوره اول انقلاب، مسأله مهمی بودند که ما را تحت اقتصاد سیاسی جدید

غرب قرار داد. اقتصاد سیاسی‌ای که تحت عنوان جهانی‌شدن تعریف می‌شد و می‌بایست فضای باز و آزادی را برای ورود سرمایه به بازار ایران فراهم می‌کرد، اقتصاد سیاسی‌ای که می‌بایست کنترل دولت را به دلیل اقتضات جهانی‌سازی از بین می‌برد. چنین الزاماتی دست به دست هم داده و مسائلی مانند تعدیل و خصوصی‌سازی مطرح شد. در اقتصاد سیاسی این دوره فکر فلسفی‌ای در پشت سر کار نبود و کسی فکر نکرده بود که باید این کار را انجام دهیم یا نه. اگر فکری هم شده بود، در چارچوب الزامات رشد و توسعه این کار را انجام می‌دادند، یعنی در چارچوب اهداف و ارزش‌هایی که اقتصاد سرمایه‌داری تعریف کرده بود. کسی به این مسائل فکر نمی‌کرد که از نظر فلسفی و یا نوع‌نگاهی که به زندگی داریم آیا اصلاً لازم است که ما خیلی ثروتمند شویم؟ فرض شده بود که رشد و توسعه الزامی است و توسعه هم بایستی از طریق سرمایه‌داری جهانی شده فراهم شود. در این دوره برخی از تشکیلات یا ضمیمه‌هایی که اقتصاد اسلامی ارائه می‌کرد، منتفی شد و از تمام کارهایی که قبلاً انجام داده بودیم، برگشتیم. فکری که در پشت سر این دوران نهفته بود، همان فکری بود که در فلسفه اقتصاد سیاسی غرب نهفته بود. چون نقدی که بر این مطلب وارد شد، نقد چند طرفه‌ای بود، این نقد هم راجع به دولت بود، هم راجع به اصل برنامه‌ریزی، مدیریت‌ها و توانمندی‌های مدیریتی و ...

اگرچه روی بسیاری از مطالب فکر نشده بود ولی اگر بخواهیم فکری را ترسیم بکنیم که در وراء بسیاری از اقدامات دولت آقای هاشمی وجود داشت، این فکر می‌توانسته بدین ترتیب باشد که نیروی اقتصادی کشور که می‌تواند کشور را به رشد و توسعه برساند، گروه‌ها و طبقات تحصیل کرده، ثروتمند و در سطوح بالای اجتماعی کشور هستند. برخی از این گروه‌ها در قبل انقلاب ایجاد شده بودند که بسیاری از آنها در زمان پیروزی انقلاب به خارج فرار می‌کنند و گروهی هم بعد از انقلاب تشکیل شدند که معرف آنها کارگزاران بودند.

اگر بررسی شود در دوران آقای هاشمی تلاش زیادی برای برگرداندن گروه‌های فراری‌ای از کشور می‌شود که منطبق این کار این بوده است که این افراد، گروه‌های ایجادکننده ثروت در کشورها هستند و بنابراین به این طبقات باید میدان داد. به همین دلیل است که الزامات اجتماعی بازگشت این افراد هم تدارک می‌شد. مثلاً در حوزه فرهنگ و اجتماع فکر رهاکردن بوجود آمد و نظم و ترتیب ارزشی در موارد یا مسائلی مانند حجاب و نوع تفریحات تضعیف شد. در کنار این کار، طبقات پائین هم، تعریف مجدد شدند و به عنوان «قشر آسیب‌پذیر» شناخته شده و البته رها شدند، و قرار شد که اگر دولت بنا باشد در مورد این طبقات پاسخی هم بدهد، پاسخ این

طبقات تحت عنوان عدالت نخواهد بود. آنچه که مهم است رشد و توسعه است که این طبقات نمی‌توانند در مورد آن کمکی بکنند، بلکه بایستی ساختارها را طوری شکل داد که همان طبقات مهم و تأثیرگذار در آن فعال شوند و از تولید ثروت این گروه و ریزشی که کار اقتصادی آنها خواهد داشت، قشر آسیب‌پذیر هم منتفع خواهد شد و یارانه‌ها هم باید به سمت قطع شدن حرکت کند. این دگرگونی خیلی مهمی بود که اتفاق افتاد و ما به ازاهای خود را هم در دوره آقای خاتمی به جای گذاشت.

البته از سال‌های ۷۲ و ۷۳ بین دو جریانی که این مقوله را پیش می‌بردند در مقولات مختلفی اختلاف ایجاد شد و بین آقای هاشمی و مجموعه اصولگرا و متدین اختلاف ایجاد شد و دو مسیر متفاوت ایجاد شد که البته آثار اقتصادی سیاسی این دوره هم با شورش‌هایی ظاهر شد که در همین سال در ۱۸ شهر اتفاق افتاد. تحت تأثیر این تحولات، آقای هاشمی سیاست کج‌دار و مریز خود را آغاز کرده و برخی از وزرایش را تحت فشارهای متدینین عوض کرد و در اواخر دوره آقای هاشمی تبعات سوء سیاست‌های آقای هاشمی ظاهر شد.

در دوره آقای خاتمی از نقطه نظر فلسفه اقتصاد سیاسی هیچ تفاوتی با دوره قبل (دوره آقای هاشمی) نداشت بلکه گویی دوره آقای هاشمی است که اکنون شفاف‌تر شده است. یعنی توجه به الزامات اجتماعی سیاسی، به نحو ساختاری است. اگر در دوره آقای هاشمی بحث جذب سرمایه‌های ایرانیان خارج از کشور مطرح شد و تضعیف فضای فرهنگی و اجتماعی جامعه برای آن انجام گرفت، در دوره آقای خاتمی بحث از این بود که کسانی که فرار کرده‌اند و در خارج هستند هم حق رأی داشته باشند و رأی بدهند! کار عجیب و غریبی که در هیچ جای دنیا معمول نیست. در هر حال این کارها همگی الزامات اجتماعی و فرهنگی همان اقتصادی بود که در این دوره جدید یعنی دوره آقای خاتمی، دنبال می‌شد. اگر دقت شود همان افراد کلیدی در مسائل اقتصادی دوران آقای هاشمی در دوران آقای خاتمی هم حضور دارند.

چیزی که در دوره آقای احمدی‌نژاد اتفاق افتاده است و هنوز هم نمی‌دانیم چیست، این است که فلسفه اقتصاد سیاسی مشخصی ارائه نشده است، گرچه اهداف و مقاصد متفاوتی وجود دارد و طرح شده است. در حالی که تلقی من این بود که افرادی مانند آقای داوودی با فکر اقتصادی منسجمی وارد این عرصه شده‌اند. آقای احمدی‌نژاد نمی‌خواهد امکانات را در اختیار طبقه سکولار و لائیک قرار دهد ولی برخی از کارهایی که در این حوزه‌ها انجام می‌شود و در ظاهر

متفاوت نشان می‌دهد، در عمل تفاوتی مشاهده نمی‌شود. البته می‌توان کند شدن حرکت امکانات، و منابع برای گروههای سکولار و لائیک را دید ولی این روند فقط کندتر شده است. جریانی و روندی از دوره آقای هاشمی شروع شد که طبقات مرفه قبل از انقلاب دوباره احیاء شوند ولی طبقات جدیدی هم ظاهر شدند و آقای هاشمی هم تعمداً چنین طبقه‌ای را ایجاد کرد و بچه‌های سپاه و جنگ را به سمت کارهای اقتصادی هدایت کرد و برخی از مجموعه‌ها را این جمع راه‌اندازی کردند با مواردی مانند شهر کتاب، رستوران‌های زنجیره‌ای بوف، فروشگاههای شهروند که در واقع مسلمینی هستند که طبقه جدید جمهوری اسلامی را شکل داده‌اند.

در دولت آقای احمدی‌نژاد یکسری کارهای دیگر هم می‌توان دید. مثلاً حجم بیشتر ایجاد امکان برای سپاه در برنامه‌های عمرانی کشور، که این بخش از طبقات اجتماعی را که طبقه متوسط هستند را تقویت می‌کند ولی همچنان همان طبقات بالاتر استفاده و تمتع بسیار زیادی دارند. یعنی بخش‌هایی که سکولار هستند و جهت‌گیری ارزشی ندارند. همیشه یکی از مصائب اقتصاد سیاسی ایران این بوده است که بعد از انقلاب، هر برنامه‌ریزی که انجام شد، این طبقات بیشترین انتفاع را بردند، در حالی که طبقاتی بوده‌اند که ما نمی‌خواستیم رشد کنند. بخش دیگر اقتصاد سیاسی دوره آقای احمدی‌نژاد این است که شاید اقتصاد سیاسی‌ای باشد که بیشتر از دوره‌های قبل پشتوانه فکری دارد از این حیث که برگشت دوباره‌ای است به تئوری‌هایی که در زمان آقای مهندس موسوی بود ولی با زمینه‌های دینی‌تر و سنجیده‌تری نسبت به تجربه‌های سابق. تجربه آقای احمدی‌نژاد از این حیث که خلأهایی را که در کشور به وجود آمده بود را پر می‌کند، مناسب است و شکاف شدیدی که بین دولت و ملت به دلیل عدم توجه حداقل نظری و ذهنی به مردم و گروههای پائین در دوره‌های قبل به وجود آمده بود را پر می‌کند ولی در عمل اینکه چنین سیاست‌هایی واقعاً طبقات پایین را منتفع کند، نمی‌توانم اظهار نظر دقیقی داشته باشم ولی به نظر می‌رسد آقای احمدی‌نژاد اقتصاد سیاسی مشخص‌تری دارد، بدون اینکه به جنبه‌های فلسفی آن خیلی فکر شده باشد.

به نظر من یکی از شاخص‌های اقتصاد سیاسی دولت آقای احمدی‌نژاد، تخریب گروهها و طبقات اجتماعی هستند که زمان آقای هاشمی و آقای خاتمی از طریق پیوند بین قدرت و ثروت ایجاد شده بودند. دومین شاخص اقتصاد سیاسی دوره آقای احمدی‌نژاد سرمایه‌گذاری روی طبقات پائین‌تر و سرمایه‌گذاری بر روی طبقه دینی‌تر طبقه متوسط است. به نظر من کل چیزی که به نظر می‌رسد همین است ولی اینکه واقعاً مشکل ما چیست و چه کسانی این راه را درست می‌روند و

چه کسانی اشتباه، سئوالی است که من نسبت به آن تصویری ندارم.

پس به نظر حضرتعالی هضم شدن در اقتصاد سیاسی جهانی و دنباله‌گیری آن اقتصاد سیاسی، دو عامل مهم اقتصاد سیاسی ما بوده‌اند. رابطه امروزی ما با تئوری‌های غربی چگونه است؟

دکتر کجویان: یکی از خصوصیات آقای احمدی‌نژاد این است که قید و بند تمام تئوری‌های غربی را زده است و مثل یک مرد عمل در عرصه اقتصاد که اطراف خود را بررسی می‌کند و مشکل را پیدا می‌کند، اقدام می‌کند ولی مشکل این روند این است که آقای احمدی‌نژاد نگاه سیاسی اجتماعی به مسائل دارد نه نگاه اقتصادی. نگاه سیاسی اجتماعی یعنی بررسی شود که چه آدم‌هایی بدبخت هستند، اگر همین نگاه، اقتصادی می‌شد و عملگرایی می‌کرد و تمام تئوری‌های غربی را دور می‌ریخت خیلی موفق بود. از نظر بنده با توجه به فکر و در واقع فساد نظریه‌پردازی در ایران و تأثیرپذیری از نظریه‌های غربی، تئوریک نگاه نکردن به مسائل یک حسن است ولی از طرف دیگر چنین نگاهی هم خوب نیست. ما نگاهی را می‌خواستیم که تئوریک نباشد، چون تمام نگاه‌های تئوریک ذخیره موجود غرب است و متأسفانه مؤسسات متعددی که در کشور ساخته شد هم نتوانستند تئوری مشخص و دقیقی برای اقتصاد کشور بدهند.

در اینجا دو تئوری مطرح است. یک تئوری که در سطح کلان آن هیچ تفاوتی با اقتصاد سیاسی غرب ندارد و به لحاظ عملکردی هم مانند غرب عمل می‌کنند و تلاش برای ادغام در اقتصاد جهانی را دارند. ولی باید توجه کرد که اگر موضوع فقط و فقط اقتصاد باشد، این راه‌حل درستی است ولی اقتصاد صرف نیست.

تئوری دیگر این است که بگوئیم این اقتصاد، اقتصادی نیست که ما بتوانیم در آن مسائل خودمان را داشته باشیم. یعنی اقتصاد فرع تمام امور دیگر است. به نظر من سیاست، اقتصاد و ... فرع موجودیت‌های اجتماعی است که از آن تعبیر به هویت می‌شود. یکی از مشکلات ما این است که نمی‌توانیم در مورد یک تئوری مشخص اجماع کنیم؛ اجماع وسیع در سطح نخبگان مدنظر من است. اگر نخبگان ایران در مورد اقتصاد سیاسی ایران اجماع داشته باشند و برفلسفه واحدی در این زمینه اتفاق کنند، امید به نجات از مشکلات خواهیم داشت.

آقای دکتر راغفر! حضرتعالی اجماع نخبگان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

دکتر راغفر: مسائلی را که دوستان فرمودند در بسیاری از زمینه‌ها قابل بحث است. به نظر من به دلیل کلی‌گویی این نگرانی هست که ما هیچ موقع به نتیجه نرسیم. البته هیچ جای دنیا هم اجماعی بدین صورت نداشته‌اند، چرا ما باید انتظار داشته باشیم که جامعه ما یکدست باشد؟ آیا این اجماع حسن است یا خیر؟ چه بسا همین اختلاف نظرها راهگشای یافتن راههایی جدیدتر باشد. اینطور نبوده است که در ایران کسی فکر نکرده باشد، خیلی‌ها فکر کرده‌اند ولی چوب خورده‌اند چون ماهیت قدرت همین است. وقتی که اعتراضی می‌شود، سانسور می‌شوند. من در مقام پرداختن به شیوه برخوردی که دولت‌های مختلف داشته‌اند، نیستم. به نظر من علی‌رغم اشتراکات تحلیلی که بین ما نسبت به دولت‌های مختلف وجود دارد، نیت خیر همه رؤسای دولت‌ها را نمی‌توان نادیده گرفت.

دکتر کچویان: بله بنده هم هیچ تردیدی در نیت خیر هیچ کدام از رؤسای دولت‌های پیشین و فعلی ندارم.

دکتر راغفر: من انتقادات تندی به تمام رؤسای جمهوریها و عملکردهایشان دارم ولی به نیت شخصی افراد تردیدی ندارم.

در تحلیل شرایط اقتصاد سیاسی ایران بعد از انقلاب، چه مواردی ناگفته مانده است؟ آقای دکتر راغفر!

دکتر راغفر: در مورد اینکه اقتصاد سیاسی دوره آقای احمدی‌نژاد معلوم نیست، معتقدم که این سیاست‌ها خیلی هم روشن است و علی‌رغم همه نیت‌های خیر و علی‌رغم تمام هدف‌گذاری‌های متعالی، وجود مشکلاتی مانند وقوع جنگ تحمیلی و ... لطمه‌هایی به پیگیری‌های آن اهداف وارد کرد و مانع شد که جریانی که انتظار می‌رفت انقلاب را زنده نگهدارد، بتواند شکل گرفته و قوام یافته و نتایج و ثمرات خود را ارائه کند. به هر صورت باید پرسید که چرا این موارد علی‌رغم نیت خیر رؤسای دولت‌ها و رهبری ما در سطوح بالا، به نتیجه مطلوب منتهی نشده‌اند؟ پاسخ من به این سؤال این است که نهادهای دیگری در کشور کار می‌کرده‌اند که این نهادها الزامات خود را تحمیل می‌نمایند چه بخواهیم و چه نخواهیم. بعد از مدتی که با خلأ تئوریک از

یک طرف و از طرف دیگر با الزامات اجباری روزمره روبرو شویم، آنها خودشان را تحمیل می‌کنند، یعنی بیان می‌کنند که الان هیچ راه حل دیگری نداریم.

کما اینکه در تاریخ گذشته انقلاب هم مشاهده کردیم که آقای هاشمی ثوری عدالت اجتماعی را در نماز جمعه می‌گفت و با گفتمان عدالت اجتماعی رئیس جمهور شد ولی با گفتمان جهانی شدن تلاش کرد که جامعه را اداره کند، چیزی که در گفتمان جهانی شدن وجود ندارد، عدالت اجتماعی است. استراتژی آقای هاشمی درست بود که قصد داشت از خصومت خارجی علیه ایران بکاهد تا بتوانیم راحت‌تر کار کنیم ولی تاکتیک‌های غلطی در دولت ایشان شکل گرفت، آدم‌هایی که اطراف ایشان بودند، راه‌حلهایی پیشنهاد دادند که نسخه‌های پیچیده شده از طرف اقتصاددانان بانک جهانی پول و صندوق بین‌المللی بود که آنها را فارغ‌التحصیلان بهترین دانشکده‌های اقتصادی دنیا نوشته بودند. ایرادی که من دارم این است که نهاد تولید کننده راه حل متناسب با نیازهای بومی وجود ندارد. مثلاً در مورد ترافیک انتظار داشته‌ایم که یک کارشناس خارجی ما را کمک کند. اگرچه کارشناسان خارجی چیزی بیشتر از کارشناسان داخلی متوجه نمی‌شوند ولی ما به نخبگان بومی جایگاه نداده‌ایم، بلکه کسانی که انتقاد کرده‌اند، از دور خارج شده‌اند. هیچ دولتی حاضر نیست که انتقادات را بپذیرد و چنین سعه صدری هیچگاه در دولت‌های ما وجود نداشته است.

به نظر من علی‌رغم حسن نیت‌هایی که وجود داشته است، در بسیاری از حوزه‌ها شکست خورده‌ایم، از جمله در حوزه اقتصاد. به نظر من صحبت آقای دکتر کچویان این ایراد بزرگ را دارد که به دست آدم‌های شعاری، ابزاری برای سوء استفاده می‌دهد.

من با مسائل تنوریک دنیای غرب مخالفم ولی راه حل برخورد با آن چیست؟ در طی دوپست سال در غرب، میلیون‌ها آدم تحصیل کرده، فکر کرده و این راه‌ها را برای اقتصاد دنیا پیشنهاد داده‌اند و خیلی از آنها هم اشکال دارد، منتهی ما در مقابل آن ثوری‌ها چه چیزی عرضه کرده‌ایم؟ کرسی نظریه‌پردازی که بدین ترتیب ساخته نمی‌شود، بلکه از تحقیق بدست می‌آید.

«فوکو» که فردی اثرگذار در عصر معاصر در علوم اجتماعی بوده است، در دوره‌های آخری که فردی سرشناس و شناخته شده بود، او را منصوب می‌کنند که نظریه‌پردازی کند. کار او این بوده است که در طول سال ۱۲ تا سخنرانی ارائه می‌کرده است. این تمام وظیفه او بوده است ولی برخوردی که در دوره آقای احمدی‌نژاد با اساتید دانشگاه‌ها شده است، برخلاف این رویکرد

است ما کدام نهاد را ساخته‌ایم که تولید تحقیق کند و تحقیق آن هم نتیجه بدهد؟ دانشگاه در جهان سوم، دانشگاه آموزشی است، نه دانشگاه تحقیقاتی. بنابراین خیلی از سخنان الزاماتی دارد که الزامات آن فراهم نمی‌شود ولی شعار آن داده می‌شود، اشکال این کار این است که همان چیزی که موجود است را هم نابود می‌کند و آسیب‌های بزرگ خواهد داشت.

در مورد اینکه چه کار باید بکنیم، به نظر من آنچه که باعث شده است اقتصاد ایران - علی‌رغم نیت خیر مدیران اجرایی - نتواند به اهدافی که قانون اساسی برایش تعریف کرده است، دست پیدا کنند فقدان نهادهای لازم و کج‌کاری و بدکاری نهادهای موجود بوده است.

تا زمانی که این نهادها را اصلاح نکنیم، این مسائل درست نمی‌شود و در میان نهادها، نقش دستگاه قضایی را برای هر جامعه‌ای بسیار مهم و سرنوشت‌ساز می‌دانم. هر نوع اصلاحی باید از اینجا شروع شود، باید بررسی کرد قوه قضائیه چگونه می‌تواند یک دستگاه مقتدر و مستقل باشد. یعنی هم آشنا به ملاحظات حقوقی دنیا باشد و هم استقلال رأی داشته باشد. اگر این دو اصلاح در قوه قضائیه انجام شود می‌توانیم منتظر انجام اصلاحات در دستگاه‌های اجرایی هم باشیم.

دوم اینکه به نظر من استقلال درآمد هم بسیار مهم است. وقتی دولت پول نفت را خرج و آن را تقسیم می‌نماید، مناسباتی را در جامعه تعریف می‌کند که می‌تواند از آن فساد ایجاد شود؛ علی‌رغم نیت خیر افرادی که در رأس دولت حضور دارند.

یکی از شعارهای برنامه چهارم در مورد «عدالت اجتماعی» بود که من هم حضور داشتم و اتفاقاً حوزه مطالعاتی بنده بوده و ۲۰ سال در این مورد پژوهش و بررسی داشته‌ام ولی ما را حذف کردند چون از این نوع انتقادات داشتم. انتقاداتی از این دست که مهمترین مسأله ما عدالت اجتماعی است و آن را با جهانی شدن نمی‌توانیم به دست بیاوریم. از بی‌عدالتی اجتماعی است که بسیاری از مفاسد اجتماعی حاصل می‌شود. این درآمد نفت است که بد توزیع می‌شود و یکی از گرسنگی می‌میرد و دیگری ماشین چند صد میلیونی سوار می‌شود. چه کسی کار می‌کند؟ نهاد موجود است که این ساختار را تعریف می‌کند. این نهادها چگونه باید اصلاح شوند؟ با این طبقه حاکمه مدیران، این مشکل حل نمی‌شود، چون این طبقه هم منتفع هستند. نهادهای کج، اولین مانع توسعه نهادهای دیگر هستند، و کارکرد نهادهای فعلی، کارکردی ضد توسعه‌ای است و این اصلاح نیازمند یک عزم سیاسی است و قبل از این عزم سیاسی، باید شناخت درستی وجود داشته باشد.

مشکل ما این است که گرفتار شعار شده‌ایم و الان هم در اوج شعار دادن هستیم. اصلاح نهادها

شرط اساسی است و ما تعداد زیادی نهاد لازم داریم، اینکه ما وارد چرخه دنیا بشویم یا نشویم، سوالی است که باید تعریف شود که تعریف ما از توسعه چیست؟ من راجع به این موضوع مطالعات گسترده‌ای داشته‌ام که توسعه چیست؟ و با این نگاه به توسعه هم با تردید قوی نگاه می‌کنم که آیا این نگاه را به ما القاء کرده‌اند که اینگونه بفهمیم یا نه؟ ما غافل نشویم که با واقعیت‌های روی زمین هم روبرو هستیم وقتی سرمایه‌داری را در جامعه رشد بدهیم، برخی از نتایج در دست ما نخواهد بود و تحمیل می‌شود.

علاوه بر نکات قبل می‌توان این مطلب را هم اضافه کرد که ما نیازمند یک نگاه فرهنگی به توسعه هستیم. در محوریت نگاه به فرهنگ به نظرات استیوارت هال گرایش پیدا می‌کنم که دیدگاه جهان سومی به مسائل دارد، هر چند که چپ است ولی دیدگاه‌هایش پایه‌های تاریخی دارد و مستند به تحولات تاریخی است. او بررسی می‌کند که چگونه جهان سوم می‌تواند جهان سومی مستقل باشد؟ چگونه می‌توان یک نگاه انسانی به اقتصاد داشت؟

راجد در مورد آمارتیا سن چگونه؟

دکتر راغفور: آمارتیا سن تفکری چپ داشت و این اواخر برای اینکه جایزه نوبل بگیرد، حرف‌های دیگری زد. او هم مشکلات خاص خودش را دارد. نکته مورد نظر من این است که ما نگاهی انسانی به اقتصاد داریم. مشکلی که وجود دارد این است که نوعی نگاه فلسفه اخلاق در مورد عدالت اجتماعی نیاز داریم. نگاه فلسفه اخلاق به این معنی که ضابطه خیر و شر چیست؟ چون بر همین اساس است که تصمیم می‌گیریم چگونه منابع را توزیع کنیم. عدالت توزیعی چگونه براساس فلسفه اخلاق استوار خواهد شد.

در حوزه اقتصاد سیاسی چند نکته باید روشن شود ۱- دولت متشکل از چه کسانی است؟ یعنی این افراد نماینده چه گروه‌هایی هستند؟ آیا وقتی به قدرت رسیدند هم کماکان همان گروه را نمایندگی می‌کنند؟ به نظر من تاکنون اینطور نبوده است و کسانی که به قدرت رسیده‌اند، ماهیتشان عوض شده است.

۲- قرار است به چه کسانی خدمت کنند؟ گروه هدف چیست؟ از منظر فلسفه سیاسی اقتصاد بایستی به این مسائل نگریست. راه‌حل من هم این است که اگر قرار باشد راه‌حل برای ایران امروز توصیه کنیم، بایستی دو مؤلفه داشته باشد. اولاً این الگو باید مشارکتی باشد و روی

ظرفیت‌های تک تک افراد در جامعه حساب کند، چون در این صورت است که وابستگی و علقه‌ها شکل می‌گیرد و پابندی به ارزش‌های دینی و اجتماعی پدید می‌آید.

بنده احصاء کرده‌ام که نفت چه آثار سوء دارد، از جمله اینکه روشنفکران ما را فاسد کرده است. در ایران این مشکل را داریم که طبقه متوسط هم فاسد است و طبقه متوسط راه باجگیری از دولت‌ها را یاد گرفته است. یک گروه از آنها اپوزیسیون می‌شوند و تق می‌زنند و باج می‌گیرند، یک گروه هم وارد سیستم شده و با توجیه وضع موجود باج می‌گیرند. گروهی که از سر دلسوزی انتقادی کند حذف می‌شود. حالا چه کسی باید وضع موجود را اصلاح کند؟ دوم اینکه ساختارهای ما باید مساوات‌طلب باشند و ویژگی عدالت در آن وجود داشته باشد. ولی هنوز تعریف روشنی از عدالت اجتماعی در جامعه نداریم.

من معتقدم که در این موارد باید کار انجام شود ولی نباید انتظار داشت که همه به یک نتیجه برسند چون ۲۵۰۰ سال است فلاسفه سیاسی در سطح دنیا در مورد عدالت صحبت کرده‌اند ولی جماعی حاصل نشده است.

به لحاظ عملی، دولت حاکم باید فرمول داشته باشد که تعریف من از عدالت این است و این تعریف را تاکنون نداشته‌ایم. مادامی که این تعریف را نداشته باشیم، راههای مختلف را در پیش می‌گیریم و منابع مملکت اتلاف می‌شود و با عوض شدن این گروه از مسئولین، گروه بعدی راه و روش دیگری را اتخاذ می‌کنند.

پس نظام سیاسی ما باید دو مؤلفه داشته باشد، یکی اینکه مشارکت را فراهم کند که نیازمند اصلاحاتی در حوزه سیاست و اقتصاد است. دوم اینکه باید عدالت را پیاده کند و این دو را بایستی باهم پیش برد.

پس منظور حضرت‌تعالی عدالت به همراه آزادی است.

دکتر راغفر: بله، دقیقاً. نمی‌توان جامعه مشارکتی نداشته باشیم ولی عدالت داشته باشیم. تجربه تاریخی شکست عدالت بدون مشارکت، شوروی سابق است. از طرف دیگر نمی‌توان مدعی شد که مشارکت داشته باشیم ولی عدالت خیر. چون نظام مبتنی بر بی‌عدالتی، همه چیز را با بی‌عدالتی توزیع خواهد کرد.

اینکه عده‌ای فرمولی را به دولتی ارائه کنند، عملی نیست، بایستی در عمل به اصلاح پرداخت.

چیزی که مقام معظم رهبری تحت عنوان الگوی توسعه ایران اسلامی فرمودند، الگوی توسعه فقط از دل عمل بدست می‌آید و الگو را نمی‌توان نوشت. به نظر من کاری که در سی سال گذشته کرده‌ایم، همین چیزی است که الان داریم، و وضع حاضر نتیجه غلط نهادهای موجود است. بنابراین اگر می‌خواهیم یک الگوی ایرانی اسلامی داشته باشیم، نباید کاری بکنیم که این راه، راهی شکست خورده جلوه کند که بعد از این دیگر کسی نتواند چنین حرفی بزند.

دکتر کچویان: در مورد اجماع، این توضیح لازم است که مراد از اجماع بر سر اصول از طرف کسانی است که قرار است در سیستم حاکم باشند. یعنی هر سیستمی اپوزیسیون خود را دارد و بسیاری از نیروها هم از سیستم خارج می‌شوند که چاره‌ای هم ندارد ولی مجموعه چپ و راست چنین اجماعی داشته باشند. مثلاً اجماع بین حزب جمهوری خواه و دموکرات در امریکا که علی‌الاصول بر روی اصول کلی و چارچوب‌های عمل وجود دارد ولی در تاکتیک‌ها با هم فرق دارند.

مهندس نبوی: در کشور ما سیاست‌های اصل ۴۴ از مواردی است که در مورد آن اجماع بین چپ و راست وجود دارد.

دکتر کچویان: جریان جدید چطور؟

مهندس نبوی: جریان جدید هم نمی‌گوید که سیاست‌های اصل ۴۴ را قبول ندارد.

دکتر کچویان: همه چیز که در اصل ۴۴ نیست. نزاع اصلی در کشور ما از صد سال پیش تاکنون این است که تمدن غرب را قبول کنیم یا نه؟ اینکه در مورد تئوری نداشتن نکاتی ذکر شد، منظور این بود که بدانند چه کار می‌کنند، یعنی چارچوب‌ها را بدانند و در عمل هم تأثیر آن را بررسی کنند.

مهندس نبوی: من نظر آقای دکتر راغفر را در مورد اصلاح نهاد قضایی قبول دارم و در آن تردیدی نیست ولی فرض من این است که اگر روزی تمام این قوه قضائیه را کنار گذاشتیم و قوه قضائیه دیگری با آدم‌های سالم بنا نهادیم، بعد از یک مدت این قوه قضائیه جدید هم مانند همان قبلی خواهد شد. یعنی همان نهاد فعلی دوباره شکل می‌گیرد چون اگر ساختار اقتصاد رانتی نفت را تغییر ندهیم، همان جریان دوباره فساد را در قوه قضائیه بازسازی می‌کند.

دکتر کچویان: ولی بحث نهادها، فراتر از این بحث‌ها است.

مهندس نبوی: من معتقدم ساختار نفت در نظام اقتصادی و سیاسی ما به گونه‌ای نهادینه شده

است که فساد را دوباره بازسازی می‌کند. دولت‌هایی که نفت دارند ولی موفق عمل کرده‌اند به این دلیل بوده است که سرنوشت نفت را از دولت جدا کرده‌اند.

دکتر کچویان: بالاخره دولت‌ها منابع مالی نیاز دارند یا نه؟ مثلاً دولت آمریکا منابع مالی خود را از کجا به دست می‌آورد؟ نظر شما این است که اگر یک منبع عالی در دست دولت باشد، فساد ایجاد می‌کند ولی توان مالی را که همه دولت‌ها دارند.

مهندس نبوی: در تعریف رانت بیان می‌شود که اگر منبعی رانتي باشد، فساد تولید می‌کند. یعنی اینکه فرد برای استحصال آن زحمت زیادی نمی‌کشد. مالیات درآمد خیلی خوبی برای دولت‌ها است چون باید از تک تک مردم مالیات جمع شود و اگر مردم را راضی نکند مالیات نمی‌تواند بگیرد ولی وقتی که این رابطه برقرار شد، مالیات جمع‌آوری شده را در جایی خرج می‌کند که مالیات دهنده را راضی نگهدارد ولی درآمد نفت اینطور نیست چون مردم در آن سهمی ندارند و دولت آن را استخراج کرده است، لازم نمی‌بیند که به مردم پاسخ دهد که درآمد نفت را چه می‌کنم، اگر کشوری چنین درآمدی را از مس داشته باشد، درآمد مس همین نقش را بازی می‌کند. اگر غیر از این است آن را نقد بفرمائید. من معتقدم که اگر جایگاه نفت را در اقتصادمان درست تعریف نکنیم حتی اگر بقیه نهادها را هم اصلاح کنیم، فساد باز تولید خواهد شد.

صحبت دیگر من این است که، باید در جامعه ما آزادی و به تعبیر دیگر مردمسالاری و مشارکت مردم نهادینه شود و نمی‌توانیم با حکومت مطلقه ایران را توسعه بدهیم، نکته دیگر هم اینکه عدالت را هم باید رعایت کنیم، یعنی در الگوی ما برای توسعه، حتماً باید عدالت و آزادی را توأم داشته باشیم.

نکته دیگر در مورد اینکه آیا به هیچ اجماع و راهکاری برای الگوی توسعه نرسیده‌ایم؟ به نظر من، رسیده‌ایم. اگر دقت کنیم تجربه سه دهه ما در قالب یک چشم‌انداز و سیاست‌های اصل ۴۴ تبلور پیدا کرده است. یعنی در سیاست‌های اصل ۴۴ عدالت، کارآمدی و بخش خصوصی فعال دیده شده است. یعنی ما امروزه ترس از این نداریم که از تجربه‌های مثبت جهان استفاده کنیم و در مقابل آنها خود باخته هم نیستیم و ارزش‌های آنها را هم قبول نداریم، اما این را متوجه می‌شویم که بایستی بخش خصوصی فعال و غیر وابسته به دولت و رانت نفتی باشد.

دکتر راغفور: در تأیید فرمایش شما نکته‌ای که وجود دارد این است که به تجربه خودمان

مراجعه می‌کنیم و این تجربه نشان می‌دهد که اگر ما زمینه را برای بخش خصوصی فراهم نکنیم، بخش خصوصی ما به ترکیه و دبی و ... می‌رود.

مهندس نبوی: من معتقدم که بخش خصوصی مستقل ما بایستی پا بگیرد. نکته دیگر این است که ما سرمایه خارجی را نباید تحریم کنیم.

دکتر راغفر: وقتی ما از منابع داخلی خودمان نمی‌توانیم استفاده کنیم چگونه می‌توانیم از سرمایه خارجی استفاده کنیم؟

مهندس نبوی: درست است اول باید موانع را برای سرمایه داخلی و بخش خصوصی داخلی مرتفع کنیم و سپس سرمایه خارجی هم به کشور سرازیر خواهد شد و آن را هم لازم داریم. خلاصه می‌خواهم عرض کنم راهبردهای مشخص برای توسعه و توسعه اقتصادی داریم. البته من هم مثل آقای دکتر کچویان، تخریب برخی از نهادهای مخربی که مانع توسعه بوده‌اند را توسط آقای احمدی‌نژاد تأیید می‌کنم، یعنی واقعاً گروهی که کار خود را زمان آقای مهندس موسوی شروع کردند و در دولت آقای هاشمی تقویت شدند و بعد در زمان آقای خاتمی هم حضور داشتند، حلقه بسته‌ای شده بودند که هیچ کس را در چرخه خودشان راه نمی‌دادند و آقای احمدی‌نژاد این حلقه‌های بسته را باز کرده است و فریادهایی که بلند شده است از همین جا است. آقای احمدی‌نژاد در تخریب، شجاع است ولی در همه موارد جایگزین مناسب ندارد.

مقایسه آمار خصوصی‌سازی شرکت‌های دولتی نیز این مطلب را به خوبی نشان می‌دهد که از کل واگذاری‌ها در زمان آقای هاشمی ۴٪ از واگذاری سهام شرکت‌های دولتی انجام شده است، زمان آقای خاتمی تقریباً ۲۴٪ و در ۲ سال دوران ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد حدود ۷۲٪.

با تشکر از دوستان که حضوری عالمانه در این میزگرد داشتند.